

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تاریخ نو

نیمسال نامه علمی - تخصصی

سال سوم / پاییز و زمستان ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی گروه تاریخ / دانشگاه تربیت مدرس

مدیر مسئول و سردبیر: هادی بیاتی

هیأت تحریریه:

دکتر صادق آئینه‌وند..... استاد دانشگاه تربیت مدرس  
دکتر سید هاشم آقاجری..... استادیار دانشگاه تربیت مدرس  
دکتر مهدی گلجان ..... دانشیار دانشگاه تربیت مدرس  
دکتر محمد حسین منظورالاجداد..... استادیار دانشگاه تربیت مدرس  
دکتر حسین مفتخری..... دانشیار دانشگاه خوارزمی  
دکتر ابوالفضل رضوی..... دانشیار دانشگاه خوارزمی  
دکتر محمد حسن رازنهان..... استادیار دانشگاه خوارزمی  
دکتر کامران اسکات آقایی..... استاد دانشگاه آستین ویرجینیا

مدیران اجرایی:

محمد بیطرفان، کامران حمانی.

مترجم انگلیسی:

دکتر سامان آبدانان

حروفنگار و صفحه‌آرا:

ابوالفضل بیاتی

همکاران نشریه:

دکتر مجتبی گراوند، دکتر یونس قربانی فر. دکتر جمال رزمجو.

نشانی:

بزرگراه چمران - تقاطع بزرگراه جلال آل احمد - دانشگاه تربیت مدرس - دانشکده علوم انسانی -

گروه تاریخ.

پست الکترونیک: [h\\_bayati52@yahoo.com](mailto:h_bayati52@yahoo.com) [newhistory52@yahoo.com](mailto:newhistory52@yahoo.com)

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

شماره مجوز: ۶۰/۲۶۳۶۲



## فهرست مطالب

Error! Bookmark not defined. جشن نوروز در آثار سفرنامه نویسان اروپایی در دوره قاجار .

Bookmark not defined.

دکتر سید هاشم آقاجری - کامران حمانی

Error! Bookmark not defined. واکاوی شورش شیخ احمد مدنی و محمدخان بلوچ .

defined.

رسول احمد لو

Error! Bookmark not defined. نقش وینستون چرچیل در شکل گیری بحران آذربایجان ...

not defined.

سید عمادالدین شیرنگی

Error! Bookmark not defined. مناقشات ایران و انگلیس بر سر مالکیت ایران بر جزایر سه گانه .....

Bookmark not defined.

محمدحسین علیزاده - مسعود خاتمی

Error! Bookmark not defined. منصب مدرسی در عصر صفوی .....

فریده فرزی - محسن پرویش





## مختار ثقفی از واقعیت تا افسانه

داود احدی<sup>۱</sup>

### چکیده

مختار ابن ابی عبیده ثقفی یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در نیمه دوم سده‌ی اول هجری است. او توانست با بهره‌گیری از شرایط متأثر از قیام و شهادت حسین بن علی (ع) نیروی بالقوه‌ی خونخواهی آن امام بزرگوار را به سوی براندازی قدرت امویان در عراق هدایت کند و حتی برای مدتی هر چند کوتاه حکومت کوفه مهم‌ترین شهر عراق را به دست بگیرد. وی با دعوت شیعیان به امامت محمد بن حنفیه و نیز کشیدن انتقام از قاتلین واقعه‌ی کربلا مقبولیت بسیار زیادی را کسب نماید، ولی قدرت یابی مختار مصادف بود با افزایش نفوذ و اقتدار یکی دیگر از مدعیان خلافت به نام عبدالله به زبیر و سرانجام نیز اصطکاک میان دو فرد منجر به افول ستاره‌ی اقبال مختار در عرصه سیاست گردیده و با ورود مصعب برادر عبدالله بن زبیر به کوفه و حصار و سرانجام کشته شدن مختار دولت مستعجل مختار نیز با خشونت و قساوت زیاد از سوی دشمن برچیده شد.

**واژگان کلیدی:** مختار بن ابی عبیده ثقفی، کوفه، عبدالله بن زبیر، محمد بن حنفیه.

<sup>۱</sup> دانش آموخته کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی. [Ahadi.d.54@gmail.com](mailto:Ahadi.d.54@gmail.com).

مقدمه

مختار بن ابی عبیده ثقفی از مردم طائف است. وی در سال یکم هجرت متولد شد. در زمان خلافت «عمر» همراه پدر خود به مدینه رفت. پدرش در واقعه یوم الحجر در عراق به قتل رسید. مختار بعدها از شیعیان شد، تا جایی که زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد، در منزل او اقامت گزید. مختار زمانی که ابن زیاد مسلم را دستگیر و به قتل رساند، در کوفه نبود. وقتی به کوفه وارد شد به دست عمال عمرو بن حریث دستگیر شد. درباره مختار عقاید مختلفی وجود دارد. برخی به او با نظر منفی می‌نگرند و برخی او را کاملاً تایید می‌نمایند. اما آنچه از مجموع گفته‌ها و روایات استفاده می‌شود این است که وی فردی مؤمن و معتقد به امامت امام سجاد(علیه‌السلام) بوده و در هنگام قضیه عاشورا در زندان بوده و پس از آزادی از زندان در صدد انتقام برآمد و قاتلین حضرت سیدالشهداء(علیه‌السلام) و اصحاب آن حضرت را به قتل رساند.

۱. مختار قبل از قیام

مختار از کسانی بود که قصد یاری حسین(ع) را داشت (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲۰۲). همچنین گفته شده است کسی بود که وقتی مسلم بن عقیل به کوفه آمد ابتدا در خانه ی او فرود آمد (طبری، ۱۳۶۸، ج هفتم: ۲۹۲۶) از این رو عبیدالله بن زیاد او را دستگیر کرده به زندان انداخت. عبدالله بن عمر که شوهر خواهر مختار بود درباره‌ی او به یزید نامه نوشت و یزید هم از عبیدالله خواست تا مختار را آزاد کند و او بعد از

آزادی از زندان عبیدالله بن زیاد به مکه نزد عبدالله ابن زبیر رفت (طبری، پیشین: ۳۲۰۶؛ یعقوبی، ج دوم ۲۰۲؛ نویدی، ۱۳۶۶، ج ششم: ۱۴).

زمانی که مختار به مکه رفت عبدالله بن زبیر به طور پنهانی از مردم بیعت می گرفت و چون مختار خواست با او بیعت کند. ابن زبیر این امر را مخفی می داشت. مختار نیز به طائف - شهرکی است در شرق مکه که مرکز طایفه ی ثقیف بود - رفت (طبری، پیشین: ۳۲۰۷) و سال بعد که به مکه آمد ابن زبیر مایل به بیعت مختار بود و مختار مشروط بر این که ابن زبیر کارها را با اطلاع او انجام دهد و در صورت رسیدن به حاکمیت او را بر بهترین مناطق امیر گرداند، بیعت نمود (بلعمی، ۱۳۶۸: ۷۳۲). و در نزد ابن زبیر ماند و در جنگ با سپاه حصین بن امیر سردار سپاه شام که از جانب یزید برای درهم شکستن قیام ابن زبیر عازم مکه شده بود نیز شرکت داشت و بیشتر از هر کس از خود شجاعت و تلاش نشان داد (همانجا، طبری، ج هفتم، ۳۲۰۸؛ نویری، پیشین، ۱۵). به گفته ی نویری و طبری مختار پنج ماه پس از مرگ یزید با ابن زبیر بود. (طبری، پیشین، ۳۲۱۱؛ نویری، پیشین، ۱۵).

در این که چرا و چگونه مختار از نزد ابن زبیر به کوفه رفته است، بعضی از مورخین معتقدند، چون مختار دید ابن زبیر او را به کاری نمی گمارد به عراق رفت (همانجا، یعقوبی، پیشین، ۲۵۸؛ نویری، پیشین، ۱۵؛ بلعمی، ۷۳۳) و مسعودی می گوید که مختار به ابن زبیر گفت: «من قومی را می شناسم که اگر مرد ملایمی باشد که بداند چه کند می تواند از آن ها (مردم عراق) سپاهی فراهم آورد که به وسیله آن به مردم شام غلبه توانی کرد».



سپس زبیر به مختار گفت؛ این قوم چه کسانی هستند مختار گفت؛ شیعه بنی هاشم و ابن زبیر گفت: این مرد تو باش و او را به کوفه فرستاد (مسعودی، ۱۳۷۸، ج دوم: ۷۸؛ نویری پیشین، ۱۶). ابن قتیبه نیز معتقد است که ابن زبیر پس از این که عبدالله بن مطیع را به کوفه فرستاده بود مختار را به آن جا فرستاد و ابن مطیع را عزل کرد (دینوری، ۱۳۸۸، ج: ۲۴). مختار به هر عنوان به کوفه رفته باشد اولاً: قبل از رفتن به آن جا نزد ابن زبیر بوده، ثانیاً: شواهد دلالت می کند بر این که از رویارویی با ابن زبیر اعراض می کرده است. زیرا وقتی بر ابن مطیع پیروز شد و او به خانه ابوموسی پناه برد صد هزار درهم به او بخشید و او را آزاد گذاشت. (نویری، ۲۳؛ یعقوبی، ۲۰۲؛ ابوحنیفه دینوری، ۱۳۸۱: ۲۹۲). همچنین وقتی بر عراق تسلط یافت نامه‌ای برای ابن زبیر فرستاد و در آن نوشت که بر همان عهد و پیمانی که با او بسته است پای بند است (نویری، ۳۴؛ ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۵۰؛ طبری، ۳۱۶۷).

مختار در نیمه رمضان سال ۶۵ هجری وارد کوفه شد (طبری، پیشین، ۳۱۹۱؛ نویری، پیشین، ۲۵۱). در آن زمان شیعیان پیرامون سلیمان بن صرد بودند به این دلیل سلیمان بن صرد بزرگترین رقیب و دشمن مختار در راه کسب قدرت به شمار می رفت پس از آن که توابعین برای جنگ با ابن زیاد از کوفه خارج شدند بزرگان کوفه که در قتل حسین (ع) شرکت داشتند خطر مختار را به عبدالله بن یزید والی ابن زبیر گوشزد نمودند (طبری، پیشین، ۳۱۹۱؛ ابن اثیر، ۱۳۶۵، ج پنجم: ۳۱۷). و عبدالله بن یزید نیز مختار را به زندان انداخت ولی با کشته شدن توابعین مختار از طریق نامه از ابن عمر خواست تا شفاعت او را نزد ابن زبیر بکند مختار این بار نیز از زندان آزاد شد. (ابن خلدون، ۴۴) و با آن که قسم یاد کرده بود شورش و آشوبی بر پا نکند،

کفاره‌ی قسم خود را پرداخت و مردم را دعوت به خون خواهی حسین (ع) و امامت محمد بن حنیفه کرد.

## ۲. قیام مختار

کشته شدن توابین در عین الوردی موجب شده بود نیروی بالقوه خون خواهی حسین (ع) سرگردان بماند و مردی لازم بود تا این نیرو را جهت دهد. مختار از این شرایط بهره برد و خون خواهان حسین (ع) (ابوحنیفه دینوری، پیشین، ۳۳۳) و طرفداران اهل بیت را با خود همراه کرد از بعضی روایات چنین فهمیده می شود که جو غالب کوفه با طرفداران اهل بیت بوده است. زیرا وقتی ابن مطیع از طرف ابن زبیر به کوفه آمد و برای جلب رضایت مردم در خطبه‌ی خویش گفت که آمده‌ام خراج شما را بدون اجازه‌ی شما بیرون نبرم و به روش عمر و عثمان در میان شما عمل کنم مردم گفتند: روشی جز روش علی بن ابی طالب را نمی پذیرم و او نیز قبول کرد. (طبری، پیشین، ۳۲۸۹؛ نویری، ۱۸) بنابراین طبیعی بود که دعوت به طرفداری از بنی هاشم و خون خواهی حسین (ع) پیروزی مختار را قطعی کند.

صرف نظر از صحت یا عدم صحت ادعای مختار مبنی بر این که فرستاده‌ی محمد بن حنیفه است توانست نظرات بسیاری از مردم و از جمله ابراهیم بن مالک اشتر نخعی را به دعوت خود جلب نماید. (ابوحنیفه دینوری، ۳۳۳).

با رونق کار مختار ابن مطیع درصدد مقابله با او بر آمد و از این رو از ایاس بن نضار، رئیس شرطه‌ی خویش خواست تا از رفت و آمد ابراهیم بن مالک به نزد مختار ممانعت کند و ابراهیم وقتی که با برخورد تند ایاس روبرو شد تحمل نکرد و

با یاران خود حمله برد و ایاس را کشت و نیروهای او را پراکنده ساخت و سپس به سوی دارالاماره حرکت کرد و همراه با سپاه مختار ابن مطیع را محاصره کرد که سرانجام امان خواست و مختار نیز از او پذیرفت. پیروزی مختار بر ابن مطیع در ربیع الاول سال ۶۶ هجری به وقوع پیوست (نویری، ۱۸).

مسعودی معتقد است که پس از آن مختار برای خود خانه ای ساخت و باغی آماده کرد و اموال فراوان از بیت المال در کار آن خرج کرد هم چنین اموال بسیاری میان مردم پخش کرد و نامه‌ای به ابن زبیر نوشت که آن چه از بیت المال خرج کرده است به حساب منظور دارد ابن زبیر این تقاضای مختار را نپذیرفت و مختار از اطاعت او خارج شد و منکر بیعت او شد (مسعودی، ۷۸؛ ابن خلدون، ۳۹). سپس بر آن شد تا به امامت خاندان علی (ع) دعوت کند. این گفته‌ی مسعودی اگر چه به نظر می‌رسد با روند حوادثی که نقل شد منافات داشته باشد ولی از این نظر قابل تأمل و دقت است که هم سابقه‌ی همراهی مختار را با ابن زبیر تفسیر می‌کند و هم بر سایر برخوردهای ابن زبیر که عمدتاً ناشی از بخل و سوء تدبیر او بوده است صحه می‌گذارد.

مختار پس از پیروزی بر ابن مطیع عمال خود را به نواحی مختلف عراق فرستاد که عمال پیشین را اخراج کرده، حاکم آن جا شوند. (یعقوبی، پیشین، ۲۰۲) او که به دنبال جلب رضایت بنی هاشم بود. وقتی که ابن زبیر محمد بن حنفیه و تعدادی از بین هاشم را در مکه محبوس و تهدید کرد که اگر بیعت نکنند آنان را به آتش

خواهد کشید. نیروهایی را فرستاد که آنان را نجات دادند. (یعقوبی، ۲۶۱؛ طبری، ۳۳۷۳ - ۳۳۷۱؛ مسعودی، ۸۰؛ نویری، ۳۷، بلعمی، ۷۶۳ - ۷۶۲).

مختار پیوسته به تعقیب و کشتار قاتلان حسین (ع) پرداخت و بسیاری از آنان را کشت. (یعقوبی، ۲۵۹؛ مسعودی، ۷۹؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۶۳) و گروهی که عمدتاً از اشراف کوفه بودند به بصره گریختند. (ابوحنیفه دینوری، ۳۴۵) از طرفی عبدالملک بن مروان خلیفه اموی، عبیدالله بن زیاد را که شکست دهنده‌ی توابین بود به حکومت عراق منصوب کرد و او را با سپاهی عظیم به آن جا گسیل کرد مختار ابتدا یزید بن انس و پس از او ابراهیم بن مالک را به مقابله او فرستاد که در نتیجه ابراهیم، عبیدالله بن زیاد و بزرگان سپاهش مانند حصین بن نمیر و شر حبیل بن ذی الکلاع را کشت. (مسعودی، ۱۰۱ - ۱۰۰، مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۹۱) و سر عبیدالله را برای مختار فرستاد و مختار نیز سر عبیدالله را به نزد بنی هاشم در مدینه فرستاد. (ابن قتیبه، ۲۴؛ دنیوری، ۳۴۰؛ یعقوبی، ۲۵۹؛ طبری، ۳۳۸۴) مختار به یاران خود که بیشتر آن‌ها موالی عجم بودند چنین القاء می‌کرد که در جنگ پیروزی نهایی با آن هاست و حتی در صورت نیاز فرشتگان خداوند به صورت کبوتران به یاری آنها خواهند آمد. خود مختار تعدادی کبوتر را به صورت پنهانی به سرداران خود می‌داد و به آنان توصیه می‌کرد، وقتی به هنگام جنگ احساس کنند که نزدیک است شکست خورده و مغلوب شوند. کبوترها را رها کنند. البته پرواز این کبوترها هم مختار از وضعیت جبهه‌ی جنگ آگاه می‌ساخت و هم این که باعث تقویت روحیه‌ی سپاهیان او می‌شد.

عده‌ای از مورخین هم چون طبری و ابن اثیر نوشته‌اند که یکی از مردم کوفه به نام طفیل بن جعه بن هبیره گفته بود من در زندگی خود سخت در تنگنا بودم روزی نزد همسایه‌ام که مردی روغن فروش بود کرسی کثیفی دیدم آن کرسی را از او گرفتم و پاک کردم و با خود گفتم شاید با این کرسی مختار را فریب بدهم و از او چیزی بگیرم پس پیش مختار رفتم و به او گفتم من راز بزرگی را می‌دانم که سال هاست آن را به طور محرمانه در پیش خودم حفظ کرده‌ام و کسی از آن اطلاعی ندارد و آن راز این است؛ کرسی که علی (ع) در مسجد کوفه بر روی آن می‌نشست و میان مردم داوری می‌کرد پیش من است مختار گفت: سبحان الله چگونه مطلب به این مهمی را تا به حال از من مخفی نگه داشتی؟ پس فرمان داد که همه‌ی مردم را به مسجد دعوت کنند چون مردم جمع شدند مختار گفت: ای مردم هیچ چیز در امت‌های پیشین نبوده است مگر آن که مانند آن در این امت نباشد این کرسی که علی (ع) بر روی آن می‌نشست و میان شما داوری می‌کرد هم چون تابوت سکینه برای بنی اسرائیل است. اگر این کرسی را پیشاپیش لشکر حرکت دهید در جنگ‌ها از دشمنان خود شکست نخواهید خورد (طبری، ۷۰۳؛ ابن اثیر، ج ششم، ۱۲۵ - ۱۲۴).

هر چند که در پذیرش مطالب تاریخی ابراز شک و تردید امری معقول و منطبق با معیارهای علمی می‌باشد ولی باید گفت مختار با وجود همه‌ی ادعاهایی که در مورد خون‌خواهی حسین (ع) و تعقیب و مجازات قاتلان فاجعه‌ی کربلا از خود نشان می‌داد از انگیزه‌ی مهتری جوئی فاقد نبوده است.

یکی از شاعرانی که معاصر مختار بوده شعری سروده که به خوبی بیانگر خلق و خوی و ادعاهای وی است مضمون این شعر به این گونه است: گواهی می دهم که شما سبائی هستید و من از یاوران کفر شناسای شما هستم و سوگند می خورم که کرسی شما تابوت سکینه نیست هر چند لفافه ها بر آن پیچیده شده است. هر چند تابوت را پوشش کنند و هر چند کبوتران برفراز آن پرزنند. شما سخنان بیهوده می-گوئید. من مردی هستم که آن محمد را دوست می دارم و وحیی را که در مصحف هاست می گزینم (ابن اثیر، پیشین، ۱۳۳).

### ۳. مختار و زبیریان

عبدالله بن زبیر در سال ۶۷ هجری برادر خود مصعب را بر عراق گماشت. طبری، ۳۳۹۳؛ نویری، پیشین، ۴۰). مصعب به بصره آمده و در این زمان شرکت کنندگان در قتل حسین (ع) و اشراف کوفه به واسطه ی تعقیب مختار به بصره گریخته بودند و به گفته ی ابوحنیفه دینوری تعدادشان به ده هزار نفر می-رسید. (دینوری، ۳۴۸) به او روی آوردند و مصعب آنان را پذیرفت و آنان که از انگیزه‌ای بسیار قوی در جنگ علیه مختار داشتند، به طور قطع در پیروزی مصعب بر مختار نقش اساسی داشتند مصعب هم چنین مهلب بن ابی صفره را که در حال جنگ با خوارج بود به بصره فرا خواند و برای جنگ با مختار آماده شد (بلعمی، پیشین، ۷۶۸).

مختار نیز برای مقابله با مصعب مجهز گردیده از کوفه خارج شد و در سلحیحین دو طرف با یکدیگر روبرو شدند. مختار در این جنگ شکست خورد و به

کوفه عقب نشست و در قصر کوفه (دارالاماره) محصور گردید و پس از چهل روز محاصره او و سیصد نفره از یارانش از قصر خارج شدند و جنگیدند تا کشته شدند. سر او را بردند و به مکه نزد ابن زبیر فرستادند. (دینوری، پیشین، ۳۵۲ - ۳۵۱؛ نویری، پیشین، ۴۱؛ طبری، ۳۳۹۵) یاران مختار که در قصر محصور بودند تسلیم شدند. به دستور مصعب، شش هزار (دینوری، پیشین، ۳۵۲ غ مسعودی، ۲۹۲) یا هفت هزار (نویری، پیشین، ۴۶) و به قولی هشت هزار (ابن قتیبه، ۲۵) نفر از تسلیم شدگان را گردن زدند. (مسعودی، ۱۰۲؛ یعقوبی، پیشین، ۲۱۰).

هم چنین مصعب دو همسر مختار ام ثابت دختر سمره بن جندب و عمره دختر نعمان بن بشیر انصاری را احضار کرد و به هر دوی آن ها گفت: درباره مختار چه عقیده ای دارید و در واقع نظر مصعب آن بود که همسران مختار از او تبری بجویند. ام ثابت به مصعب گفت: هر عقیده ای که تو داری من هم دارم. مصعب او را آزاد کرد ولی عمره دختر نعمان بن بشیر گفت: خدا او را (مختار) پیامرزد که بنده ی خوب خدا و پرهیز کار بود و به این ترتیب از شوهر خود تبری نجست و مصعب هم فرمان داد او را گردن بزنند. (ابن اثیر، ۱۵۱) این اقدام مصعب واکنش های زیادی در جامعه ی آن روز ایجاد کرد. چنان که یکی از شاعران در این مورد سروده است: «همانا از شگفت تر شگفتی ها در نظر من کشتن بانوی سپید چهره ی زیبای آزاده است او را بدون گناهی نابخردانه کشتند و خدایش پاداش نیک دهد. کشتن و کشته شدن برای مردان مقدر شده است و بر پرده نشینان دامن بر زمین کشاندن است.» (دینوری، پیشین، ۲۵۳) گفته شده مدتی پس از این واقعه، یک روز مصعب عبدالله بن عمر را دید و به او سلام کرد. ابن عمر به او گفت: تو همان کسی هستی که هفت هزار نفر از اهل قبله

(مسلمین) را در یک لحظه کشتی؟ از این کرده ی خود توبه کن. مصعب گفت آن ها کافر و فاسق و فاجر بودند. ابن عمر گفت به خدا قسم اگر به تعداد مسلمانانی که کشته ای گوسفند از ارث پدرت می کشتی چنین کشتاری اسراف محسوب می شد) ابن اثیر، ج ششم، ۱۵۵ - ۱۵۴).

مصعب به ابراهیم بن مالک اشتر که از فرماندهان سپاه مختار بود امان داد و او نیز به مصعب پیوست. (دینوری، پیشین، ۳۵۲؛ ابن خلدون، ج دوم، ۵۷) مصعب بن زبیر با درایت و شجاعتی که داشت امور عراق را برای برادر خود، عبدالله بن زبیر سرو سامان داد و حتی بنا به گفته ی ابن خلدون مصعب بن زبیر نخستین کسی بود که در عراق دینار و درهم سکه زد. (ابن خلدون، ۵۰۰؛ بلاذری، ۱۳۹۸ه: ۶۵۱؛ میر خوند، ۱۳۷۵: ۳۷۴) ولی پیشرفت کار مصعب بنا بر گفته ی یعقوبی موجب رشک عبدالله بن زبیر گردید (یعقوبی، پیشین، ۲۱۰). و در آن شرایط حساس و بحرانی، عبدالله، پسرش حمزه را به بصره فرستاد و به مصعب نوشت که حکومت بصره را به حمزه واگذار کند. ولی حمزه ناتوان تر از آن بود که بتواند از عهده ی چنان کار عظیمی بر آید از این رو بعد از جمع آوری خراج بصره به نزد پدرش به مکه رفت و عبدالله نیز مصعب را مجدداً به عراق بازگردانید (یعقوبی، پیشین، ۲۱۰؛ ابن اثیر، ۱۵۶؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۴، ج دوم: ۳۲۸). چون او را دوباره امارت داد، مصعب، حارث بن البهار بیعه را امیر کوفه کرد. زیرا وقتی دوباره به عراق بازگشت در بصره اقامت گرفت. (طبری، پیشین، ج هشتم، ص ۳۴۲۵).



## نتیجه گیری

مختار ثقفی که با استفاده از فضای ایجاد شده‌ی ناشی از قیام کربلا توانسته بود افکار عمومی مردم عراق عرب را با خود همراه سازد بنای قیام خود را بر اساس خونخواهی از قاتلان حسین (ع) قرار داد. سخنی که برای کوتاه مدت توانست شمار زیادی از شیعیان و دوستان اهل بیت را پیرامون او فراهم آورد اما یکدست نبودن پیروان و سپاهیان او که ترکیبی از نیروهای غیر عرب (موالی) به خصوص ایرانیان و اعراب بودند در جامعه‌ی آن روز که عصبیت قومی و قبیله‌ای حتی خود مردم عرب را با وجود آیین اسلام در مقابل هم قرار می‌داد. باعث ایجاد سوء ظن و تردید در بین دو گروهی (ایرانیان و اعراب) که نیروهای اصلی و عمده مختار را تشکیل می‌دادند، گردید به گونه‌ای که ایرانیان مختار را به داشتن حمیت قومی و قبیله‌ای متهم می‌کردند که قصد دارد از نیروی موالی برای رسیدن به اهداف سیاسی خود استفاده ابزاری کند و از سوی دیگر خود اعراب نیز همواره به مختار به چشم عرب غیر متعصب می‌نگریستند که اتکای اصلی‌اش را به نیروهای غیر عرب قرار داده و می‌خواهد به این ترتیب مقام و منزلت اعراب را در برابر موالی خوار و خفیف کند. عواملی که باعث شد بسیاری از بزرگان عرب ساکن کوفه این شهر را ترک کرده و در بصره به مصعب بن زبیر بپیوندند به گونه‌ای که حتی فرمانده بزرگی چون ابراهیم بن مالک اشتر نیز با پیوستن به مصعب ضربه‌ای کاری بر قیام مختار وارد آورد و اما اگر بخواهیم یک علت کلی و اساسی برای شکست مختار بیابیم این است که قیام مختار فاقد یک نظریه‌ی قوی و اساسی و مهم تر از همه آینده نگر بود مختار قیام خود را بر اساس خونخواهی از قاتلان حسین (ع) با ادعای داشتن اجازه

و دست نوشته ای از سوی محمد بن حنیفه استوار کرده بود ادعایی که پس از پیروزی قیام و مجازات قاتلان دشت نینوا عملاً تاریخ مصرف آن می گذشت چرا که برای مردم دخیل در قیام این پرسش اساسی به وجود آمده بود که برنامه ی مختار برای دوره پس از مجازات قاتلین اهل بیت پیامبر (ص) چیست و آیا مختار برنامه ای برای سپردن حکومت به یکی از اعضای خاندان علی (ع) را دارد یا نه؟ و انتقال حکومت چگونه خواهد بود؟ آیا کار به شورا واگذار خواهد کرد و یا وصیت و وراثت در بین خواهد بود؟ پرسشهایی از این دست باعث ایجاد شک و تردید در میان هواداران مختار گردید به گونه ای که در آخرین لحظات زندگی اش به جز معدود کسانی که آنها هم بیشتر از موالی بودند کسی حاضر به جانفشانی برای او نگردید.

### منابع و مأخذ

- ۱ - ابن ابی الحدید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه ی محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴ .
- ۲ - ابن اثیر، عزالدین علی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ی عباس خلیلی، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۵ .
- ۳ - ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون ، ترجمه ی عبدالحمید آیتی مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول تهران ۱۳۶۴ ش .
- ۴ - ابن طقطقی، محمد بن علی بن (طباطبا) ، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های اسلام، ترجمه ی محمد وحید گلپایگانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم تهران ۱۳۶۷ .
- ۵ - ابن قتیبه دینوری، المعارف، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، بیروت - لبنان ۱۴۰۷ هجری ۱۹۸۷ م.
- ۶ - \_\_\_\_\_ الامامه و السیاسه ، منشورات الشریف الرضی، قم، الطبعه الاخیره، ۱۳۸۸ هجری - ۱۹۶۹ م.
- ۷ - ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال ، ترجمه ی محمود مهدوی دامغانی، نشرنی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۸۱ .

- ۸ - بلعمی، ابوالفضل، تاریخنامه طبری، تصحیح و تحشیه ی محمد روشن نشر نو، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸ .
- ۹ - شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سی و سوم تهران ۱۳۸۱
- ۱۰ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر ، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۸ .
- ۱۱ - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم تهران ۱۳۷۸ .
- ۱۲ - \_\_\_\_\_ التنبيه و الاشراف، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده ، انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ دوم تهران ۱۳۶۵ .
- ۱۳ - نویری، شهاب الدین احمد، نهاییه الارب، ترجمه ی محمود مهدوی دامغانی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران ۱۳۶۶ .
- ۱۴ - یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه ی محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۸ .

## بررسی تحولات سیاسی خاندان‌های حکومت‌گر بر سیستان

### با تکیه بر خاندان کیانی

دکتر علی اکبر ایمانی<sup>۱</sup>

علی اصغر رجبی<sup>۲</sup>

#### چکیده

این مقاله به دنبال بررسی خاندان‌های حکومت‌گر بر سیستان در دوره اسلامی با تکیه بر خاندان کیانیان می‌باشد و به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا جابجایی حکومت‌ها در ایران تأثیری در روند سیاست‌گذاری بر خاندان‌های محلی حاکم از جمله کیانیان بر سیستان داشت؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است اکثر فاتحانی که بر ایران و به تبع آن بر سیستان سیطره یافتند، حکومت کیانیان را بر سیستان تأیید کردند. علیرغم تداوم سلطه کیانیان بر سیستان تا پاسی از حکومت قاجار، روند اضمحلال و فروپاشی حکومت آنها با استقرار حکومت صفوی بر ایران و ورود طوایف جدید به سیستان آغاز گردید و خاندان‌های دیگر در سیستان قوت گرفتند. از طوایفی که با ورود به سیستان در تحولات سیاسی آن نقش اساسی - در حیات

---

<sup>۱</sup>. عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه خوارزمی.

<sup>۲</sup>. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه خوارزمی.

حکومت افشار و بعد از آن - ایفا نمودند، سربندی‌ها و پس از آن بلوچ‌ها بودند. روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی می‌باشد که از منابع تاریخی دست اول بهره برده شده است.

**واژگان کلیدی:** سیستان و بلوچستان، کیانیان، بلوچ.

#### مقدمه

سرزمین کهن سال و افسانه‌ای سیستان، با تاریخ قدیمی و باستانی خود یکی از مهم‌ترین مناطق ایران است که در طول تاریخ این مرز و بوم دستخوش حوادث گوناگون بوده است. در این خطه اولین حکومت‌های ایرانی (پیشدادی و کیانی) در عرصه تاریخ این مرز و بوم خودنمایی کرده‌اند. این حکومتها تا شکل‌گیری نظام سیاسی ماد و هخامنشی به حیات خود ادامه دادند. پس از آن تابع حکومت هخامنشی گردیدند و در طول حکومت ساسانی و بعد از آن هم در عصر سلطه مسلمانان سیستان نقش تاریخ ساز خود را با ایجاد سلسله مستقل صفاری از حوزه خلافت به رخ جهانیان کشید. سیستان پس از آن در حکومت ترکان، مغولان، تیموریان، صفویان و افشاریه همچنان مرزدار صدیقی برای ایران بوده است. این تغییرات و مسائل پیش‌آمده در سیستان نگارنده را بر آن داشت تا به بررسی تحولات سیاسی خاندان‌های حکومت‌گر در سیستان دوره اسلامی و عوامل مؤثر در پایداری این خاندان در دوره‌های مختلف بپردازد.

#### ۱. سیستان در دوره باستان

سیستان در آئین زردشتی از مقام و مرتبه بالایی برخوردار است. محل دریاچه فرزندان که همان دریاچه هامون است در سیستان آمده است. ویشتاسپ (گشتاسپ) پسر لهراسب پادشاه کیانی که مطابق شاهنامه و اساطیر ایران، زردشت در زمان او ظهور کرد. در کنار دریاچه هامون برای آناهیتا نذر کرد. هامون همان دریاچه‌ای است که مطابق آیین زردشتیان سه موبد زردشتیان در کنار آن زاده می‌شوند. آورده‌اند که نطفه زردشت، پیامبر آئین زردشتی، توسط یکی از ایزدان به ایزد آب (ناهید) سپرده شد تا در این دریاچه حفظ شود و در هزاره‌های سه گانه پایان جهان، از آنها موبدان زردشتی وجود آیند. سیستان در رساله‌ای به زبان پهلوی با نام شگفتی‌ها و برجستگی‌های سیستان که احتمالاً در اواخر دوران ساسانی نوشته شده مورد ستایش قرار گرفته است.

افول عمده سیستان که پیش از آن انبار گندم آسیا لقب گرفته بود، در عهد استیلای تیمورلنگ (۷۷۱-۷۰۸ ه. ق) روی داد. وی با خراب کردن بند معروف رستم، که آسیب جدی به کشاورزی سیستان وارد کرد. این سد که به نام سد گرشاسبی نیز معروف بود، تمام اراضی سیستان را آبیاری می‌نمود و بسیاری از آئین مراسم و اعتقادات فعلی مردم سیستان مانند دیگر مناطق ایران به سوابق تاریخی و اساطیری، از جمله آنچه در بالا ذکر شد، بر می‌گردد. مراسم مربوط به نوروز، آیین‌های کوه خواجه، اعتقادات و باورهای مردم، سفره‌هایی که با نام‌های مختلف، متکی بر آیین‌های قدیم ایرانیان همچنان گسترده می‌شود، تا قسم خوردن به سوی چراغ، همه نشانه‌هایی از ارتباط سیستان فعلی با گذشته باستانی، تاریخی و اساطیری آن

دارد. باید گفت که سکاها از میان هخامنشیان از بهترین افواج لشکر به حساب می- آمدند. ساسانیان در میان نیروهای کمکی بیش از همه سکستانیان اطمینان داشتند.

چنین پیشینه تاریخی بی شک موجب آداب، عادات، اخلاق و باورهایی خواهد بود که نمونه آن به عنوان یک فرهنگ همچنان دیده می شود. سیستانیان به حکم این فرهنگ (سلحشوری)، نوزاد پسر را پس از تولد از پوست خشک شده دهان گرگ می گذراندند تا دلیر بار آید. آنها همچنین نامهای گرگ علی و شیرعلی و جنگی و گردان و لشگرخان و دلاور بر فرزندان ذکور خود گذاشته و می گذارند.

## ۲. ترکیب جمعیتی سیستان

پیش از اسکان بلوچان در بلوچستان از حضور نژاد سیاه پوست در نواحی ساحلی جنوب ایران سخن گفته شده است اگر چه منشاء این حضور، مشخص نیست و مورخین مختلف دلایل متفاوتی را در این زمینه ذکر کرده اند اما آنچه در این مقاله محل اعتبار است، همانا حضور ایشان است. چنین حضوری چه در قرون قبل و چه در حال حاضر اثرات فرهنگی بسیار بر آداب، رسوم و اعتقادات مردم بلوچستان به ویژه بلوچستان جنوبی مکران داشته است. نمونه ای از چنین تأثیری در مراسم گواتی قابل مشاهده می باشد. حضور دراویدی ها در منطقه پیش از آمدن آریاها، نیز عوارض و اثرات فرهنگی داشته است که جا برای تحقیق دارد. اقوام دراویدی از پرجمعیت ترین ساکنین هند، پیش از ورود مهاجرین آریایی بوده اند.

یکی از قدیمی ترین اسنادی که نام «مک» در آن آمده است کتیبه داریوش اول در بیستون است که در آن از مک به عنوان یکی از ۲۳ سرزمین تحت پادشاهی



داریوش نام برده شده است. این سند نشان می‌دهد که مک (بلوچستان جنوبی) در زمان داریوش اول هخامنشی متعلق به ایران بوده و با ایران مرکزی ارتباط فرهنگی داشته است. بدین ترتیب در زمان ساسانیان نیز ارتباط میان بلوچستان و ایران مرکزی محرز است. اما گذشته از سرزمین بلوچان، قوم بلوچ در زمان ساسانیان در نواحی شمال غربی و غرب ایران ساکن بوده‌اند. برای اثبات این سخن می‌توان از رساله کوچک «شهرستان ایران» به زبان پهلوی یاد کرد که تدوین اولیه آن احتمالاً به اواخر دوره ساسانی باز می‌گردد. در رساله مزبور از هفت کوهیار به معنای ساکنین کوه یاد شده که از زمانهای باستان در پدشخواگر، نواحی کوهستانی طبرستان و گیلان ساکن بوده‌اند. یکی از هفت کوهیار مزبور قوم بلوچ بوده است. خسرو انوشیروان قتل عام گسترده‌ای از مردم بلوچ صورت می‌دهد، کریستین سن کوچ احتمالی بلوچان به کوههای کرمان را در همین زمان می‌داند. در زمان حمله اعراب به کرمان، در سال ۲۳ هجری قمری مردم کرمان از بلوچان و کوچان که در آن زمان در کوهپایه کوه قفص حدود کهنوج ساکن بودند، کمک می‌خواهند.

حضور بلوچان در کرمان، دست کم از زمان خسرو انوشیروان تا حمله اعراب می‌تواند زمینه تاریخی‌ای برای کسب برخی آداب و سنن آن منطقه در میان قوم بلوچ باشد. به ویژه آنکه حضور بلوچان در کوههای کرمان تا زمان سلجوقیان نیز مورد تأیید برخی منابع می‌باشد. بدین ترتیب با مهاجرت‌های متعدد بلوچان از شمال ایران به کوههای کرمان و سپس به مکران در جنوب بلوچستان فعلی قوم بلوچ در سده‌های پیش و پس از ظهور اسلام با سابقه تاریخی متنوعی به لحاظ

محل اسکان مربوط بوده‌اند و این سابقه بی شک در اعتقادات باورها و همچنین آداب و رسوم ایشان تأثیر داشته است.

### ۳. خاندان‌های حکومتگر در سیستان

همانگونه که پیش از این بیان شد، اصلی‌ترین حکومت‌ها و گروه‌های تأثیرگذاری در سیستان عبارت بودند از: کیانیان و طوایف سربندی و بلوچ‌ها و نارویی‌ها.

#### ۳-۱- طایفه سربندی

درباره نحوه حضور سربندی‌ها، در منطقه سیستان و بلوچستان، دیدگاهها و نظرهای مختلفی بیان شده است. یکی از کسانی که به نحوه ورود و اسکان آنها به سیستان اشاره کرده ذوالفقار کرمانی است. وی در سال ۱۲۷۴ ه.ق پس از پایان تحصیلات، جذب سازمان اداری قاجار گردید و در مدت ۲۲ سال به اکثر سرحدات ایران به مأموریت‌های متوالی اعزام شد. (کرمانی، ۱۳۷۴: ۱۸-۱۹) وی که در سال ۱۲۸۸ ه.ق به همراه میرزا معصوم خان و هیأت گلد اسمید برای تهیه نقشه سیستان و تحقیق درباره حدود آن به این منطقه اعزام گردید. (همان، ۱۸-۱۹). درباره چگونگی حضور سربندی‌ها در سیستان می‌نویسد که در سال ۹۹۰ ه.ق پادشاه صفوی برای جلوگیری از تاخت و تاز طوایف بلوچ به کرمان، یزد و اصفهان، هشت هزار نفر از این طایفه را از سربند سیراخور به کرمان فرستاد و با دادن لقب سرداری به یکی از خوانین سربندی او را به حکومت بم و نرماشیر منصوب کرد و برای تمام خوانین آنها جیره و مواجب و علیق خانواری تعیین نمود و به آنها اظهار داشت در صورتی که مانع از چپاول طوایف بلوچ به نواحی فوق ذکر گردند، به آنها مواجب پرداخت

خواهد کرد. پس از این شرط، سردار آنها شش هزار خانوار از ایل و طایفه خود را در دامنه کوه لخشک در مسیر هفتاد راه (مرز بلوچ‌ها با کرمان و سیستان) اسکان داد و مواد غذایی آنها را ابتدا از نرماشیر می‌فرستاد، اما به مرور سربندیها در دامنه کوه لخشک قنواتی ایجاد کردند و با پرداختن به زراعت و دامداری و بیلاق و قشلاق در آن نواحی به حیات خود ادامه دادند. در درگیریهایی که بین سربندی‌ها و طوایف بلوچ روی داد، سربندیها به پیروزی رسیدند و چون کوه لخشک با سیستان هم مرز بود، طوایف سربندی با مردم سیستان ارتباط برقرار کردند و یکی از خانزاده‌های سربند دختر یکی از خوانین و بزرگان سیستانی را که بر مناطق جنوبی سیستان حکومت می‌کرد، به همسری برگزید و چون او همین یک دختر را داشت و از طایفه بلوچ در هراس بود، داماد و طایفه او را از کوه لخشک به محل حکمرانی خود ترقو آورد. پس از فوت او تمام طایفه سربندی به سیستان آمدند و ملک نیمروز، ترقو، کاخ گلشن، زرنگار و منطقه دشتک را تصرف کردند و در سال ۱۱۳۵ ه.ق سکوهه، چلنگ و توابع آن را به وجود آوردند و به مرور به آبادی هشتاد و سه روستا و مزارع آن مناطق پرداختند (همان، ۶۰-۶۲).

هنگامی که کرمانی به منطقه اعزام شد، بنا به گفته وی، طوایف سربندی در سیستان شامل نود و شش تیره بودند که در تمام ملک سیستان متفرق و با فارسی‌زبانانی که از قدیم در سیستان حاکم بوده‌اند و طایفه کیانی، شهرکی و طوایف دیگر وصلت نموده با آنها خویشاوند شدند و به حیات خود ادامه دادند. با ورود نادر به سیستان رئیس طایفه سربندی، میرقنبر به او پیوست و در سازمان اداری و نظامی نادر از منزلت بالایی برخوردار گردید (همان، ۶۲).

### ۳-۲- طایفه کیانی

در آغاز تکاپوی آغامحمدخان قاجار و هنگامی که او قلعه بم و نرماشیر را تا حدود سیستان (۱۲۰۷ ه.ق) تصرف کرد، حکومت سیستان به ملک ناصرالدین، پسر ملک سلیمان کیانی رسید (صبوری و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۰۳-۳۰۴ و ۳۱۳-۳۱۴؛ شیرازی، ۱۳۸۰: ۷۶؛ جی. بی. تیت، ۱۳۶۴: ۳۲۱). سیستان در عصر وی با اتکا به امرای افغان به حیات نیمه مستقل خود ادامه داد. آغامحمدخان نیز چون با هجوم روسها به نواحی شمالی ایران روبرو گردید، نتوانست قدرت قاجار را بر سیستان تثبیت کند. تیمورشاه، پسر احمد شاه درانی که بعد از پدرش امارت افغانستان را برعهده گرفت حکومت ملک ناصرالدین را تأیید نمود و منشور حکومت سیستان را برای او فرستاد (صبوری و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۰۳-۳۰۴). ملک ناصرالدین در سال ۱۲۱۲ ه.ق فوت کرد. رؤسا و بزرگان سیستان به علت این که پسر ملک ناصرالدین کودکی خردسال بود با اصرار فراوان از ملک بهرام، برادر ملک ناصرالدین خواستند که حکومت سیستان را به دست گیرد، اما وی این پیشنهاد را نپذیرفت و اعلام کرد که شایسته جانشینی ملک ناصرالدین پسرش ملک سلیمان (دوم) است و اظهار داشت تا رسیدن به بلوغ فکری وی تمام سعی و تلاش خود را به عنوان نایب او در امر حکومت به کار خواهد برد. بزرگان و رؤسای سیستان این پیشنهاد را قبول کردند و ملک سلیمان دوم، معروف به خان جان خان حاکم سیستان گردید. پس از اعلام حکومت ملک سلیمان دوم، زمان شاه درانی که بعد از تیمورشاه به حکومت افغانستان دست یافته بود، منشور حکومت سیستان را برای ملک سلیمان و نیابت حکومت او را برای عمویش ملک بهرام فرستاد، اما در اصل ملک بهرام که قیمومیت

و نیابت او را بر عهده داشت، حاکم اصلی سیستان بود. ملک سلیمان در سال ۱۲۱۷ه.ق. بر اثر سقوط از اسب فوت کرد و فرمانروایی سیستان به عمویش، ملک بهرام که نیابت حکومت سیستان را برعهده داشت، رسید (همان، ۳۱۷-۳۲۰ و ۳۲۱-۳۲۳ و ۳۲۷-۳۳۱).

ملک بهرام سیستانی آخرین امیر مهم کیانی بود که بر سیستان فرمانروایی کرد. امرای کیانی پس از وی دچار ضعف و سستی گردیدند و به مرور حکومت را از دست دادند. در دوره فرمانروایی ملک بهرام کیانی آثار خیریه و عام المنفعه فراوانی در سیستان ایجاد گردید. (همان، ۳۲۷-۳۴۵).

با زمامداری زمانشاه بر افغانستان و پناهنده شدن محمود و پسرش کامران به ایران، هنگامی که این دو به کمک فتحعلی شاه قاجار از راه سیستان برای به دست گیری قدرت به افغانستان بر می گشتند، کامران میرزا پسر محمود با دختر ملک بهرام (۱۲۱۶ ه.ق/۱۸۰۰م) ازدواج کرد (میرغلام، ۱۳۶۶: ۳۹؛ النفستون، ۱۳۷۶: ۴۳۸). حکومت کیانیان که در دوره حکومت ملک بهرام در سرایشی سقوط قرار گرفته بود، علیرغم حمایت کامران میرزا، حاکم قندهار، نتوانست اقتدار خود را حفظ کند و روز به روز از حوزه فرمانروایی آنها بر سیستان کاسته شد و حوزه نفوذ کیانیان به جلال-آباد، بنجار و بخشهایی از شمال و غرب سیستان محدود گردید. به مرور نیروی نظامی او هم تحلیل رفت و به کمتر از هزار نفر رسید. از این دوره به بعد زمینه ایجاد چندین حکومت محلی در سیستان ایجاد گردید. (کریستین، ۱۳۷۸: ۲۳؛ النفستون، ۱۳۷۶: ۷۶)

### ۳-۳- خاندان ناروایی

یکی از عوامل تشدید کننده ضعف حکومت کیانی در سیستان حضور اقوام بلوچ در این منطقه بود. اقوام مذکور که قبل از این در اطراف کرمان و بلوچستان زندگی چادرنشینی داشتند، از حکومت لطفعلی خان زند حمایت می‌کردند اما پس از دستگیری و قتل لطفعلی خان، بلوچها که کرمان و اطراف آن را برای خود مکان امنی نمی‌دیدند. به سوی سیستان کوچ کردند، زیرا سیستان هنوز تحت حاکمیت قاجار در نیامده بود و ضمن حفظ استقلال داخلی تابع حکومت درانی افغان بود. به همین دلیل علم خان، رئیس ایل نارویی که در اطراف بمپور زندگی چادرنشینی داشت با افراد قبیله‌اش به سیستان کوچ کرد. آنها ابتدا در حاشیه هیرمند ساکن شدند، اما پس از مدتی با اجازه ملک بهرام در زمینهای پیرامون قلعه نو ساکن گردیدند و در این ناحیه به فرمان رئیس شان (عالم خان یا علم خان) برج علم خان را ساختند که امروزه به قلعه کهنه معروف است. (جی.بی.تیلت، ۱۳۶۴: ۱۲۳).

از ظواهر امر چنین بر می‌آید که هدف ملک بهرام از اجازه اسکان به طوایف نارویی در سرزمینهای قلعه نو بهره‌برداری از آنها علیه نیروهای رقیب بوده است. اینان ابتدا خراج گذار حاکم سیستان بودند اما به تدریج استقلال خود را حفظ کردند. پس از مرگ علم خان، پسرش دوست محمدخان رئیس ایل نارویی گردید. (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۲۳۱) با حضور اولین گروه از بلوچها، راه ورود به سیستان برای بقیه طوایف بلوچ به طور گسترده‌ای هموار گردید.

### ۴. درگیری‌های داخلی سیستان

همزمان با اسکان طوایف بلوچ نارویی در اطراف قلعه نو، محمدرضا خان اول، پسر غلام شاه به ریاست طایفه سرابندی رسید. وی از قلعه سه کوهه- که مقر حکومت سرابندی‌ها بود- به روستای دولت آباد- که خودش آن را ساخته بود- نقل مکان کرد و دولت آباد را مرکز طایفه خود قرار داد. در این زمان مقر کیانیان روستاهای اسکل و بنجار بود بر حسب معمول در نوروز هر سال سران طوایف سیستان برای تبریک سال نو نزد حاکم می‌رفتند. محمد رضا خان اول هم پس از این که ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت، برای تبریک سال نو به حضور ملک جلال الدین کیانی که پس از پدرش به حکومت سیستان رسیده بود، رفت. ملک به پیشکارش دستور داد سرداران را ببرند و از آنها پذیرایی کنند. محمد رضا خان از این برخورد ناراحت گردید و پس از برگشت به دولت آباد بلافاصله به مقر و اردوی ملک جلال الدین حمله کرد و وی را از سیستان بیرون راند اما کامران میرزا حاکم قندهار و شوهر خواهر ملک جلال الدین به کمک او برخاست و به جنگ با محمد رضا خان پرداخت و در حین جنگ محمد رضا خان اول درگذشت و پسرش امیرخان به جای او ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت. در جنگ‌هایی که بین امیرخان سرابندی و کامران شاه رخ داد هیچ کدام به پیروزی نهایی نرسیدند. با این حال، کامران موفق شد قدرت را به ملک جلال‌الدین کیانی بازگرداند. (بی نام، ۱۳۷۰: ۳۱۴-۳۱۴)

با مرگ امیرخان ریاست ایل سرابندی به پسرش، محمد رضا خان (دوم) رسید. در دیگر طوایف نیز جابه‌جایی‌هایی روی داد از جمله به جای خان جان، خان سنجرانی، پسرش علی خان رئیس ایل سنجرانی شد. گفتنی است ایل بلوچ

سنجرانی پس از استقرار بلوچهای نارویی به سیستان کوچ کرده بودند و هاشم خان هم ریاست طایفه شهرکی را برعهده گرفت. محمد رضا خان دوم که در پی کسب قدرت بود به کمک هاشم خان شهرکی و رؤسای طوایف بلوچ سنجرانی و نارویی برای بار دوم ملک جلال الدین را از سیستان بیرون کردند. (کریستن و دیگران : ۱۳۸۷، ۲۶۹). این اقدام همزمان با لشکرکشی محمدشاه قاجار (۱۲۵۴-ه.ق/۱۸۳۸) به هرات بود. در نتیجه کامران میرزا نتوانست به او کمک کند و سیستان به دست محمدرضا خان دوم و متحدانش افتاد و آنها ملک جلال الدین را به هوکات (اوقات) تبعید کردند. ملک جلال الدین احتمالاً بین سالهای ۷۳-۱۲۷۱ ه.ق/۵۶-۱۸۵۴ م درخانه نوه اش محمد عظیم خان فوت کرد. (بی.جی.تیلت : ۱۳۶۴؛ ۱۷۵-۱۷۶ : کریستن و دیگران ، ۱۳۷۸ ، ۲۶۹)

اما برخی از گزارشها حکایت از آن دارد که در مرحله دوم شورش سران طوایف علیه ملک جلال الدین کامران میرزا به حمایت از او برخاست و تا قلعه دشتک پیشروی کرد. اما سرانجام شکست خورد و تقاضای صلح نمود و به سنت اقوام بلوچ (به رسم خون بند) دخترش را به همسری پسر محمد رضا خان داد و دختر محمد رضا خان دوم را برای وزیرش یار محمدخان، عقد کرد. پس از آن، طرفین متعهد شدند که به خاک یکدیگر حمله نکنند. (بی نابی تا، : ۱۳۷۰: ۹۷۹)

بعد از این قرارداد قوای متحد جلال الدین را از سیستان اخراج کردند و قدرت را بین خودشان تقسیم نمودند. درگیریهایی که بین حکام سیستانی و امرای افغان در این سالها روی داد نشان می‌دهد که این حکام تلاش می‌کردند وابستگی



خارجی خود را نسبت به امرای افغان از بین ببرند، و به روشنی بیان می‌کند که آنها علاقه‌ای به اتحاد با افغانها نداشتند و از این تاریخ به بعد پیوند حکومت سیستان، با افغانها از بین رفت و گرایش آنها به سوی ایران افزایش یافت. همین امر باعث شد تا حکام قاجار با امید و دل بستگی بیشتری به امور سیستان نگاه کنند و اقداماتشان را برای تحکیم و سلطه ایران بر منطقه گسترش دهند. از دیگر طوایفی که در اواخر حکومت کیانیان به سیستان آمدند، بلوچهای قبیله توکلی یا بلوچهای هارون بودند. رئیس این بلوچها خان جان خان سالها قبل در ساحل چپ رود هیرمند مستقر شده بود و به دو طرف رود تردد می‌کرد. تا اینکه ملک جلال الدین پسر ملک بهرام و حاکم سیستان عاشق دختر وی گردید و با او ازدواج کرد. ملک جلال الدین پس از ازدواج با دختر خان جان خان قلعه کوچکی به رنگ سیاه را به پدر همسرش داد. بعداً این روستا به جهان آباد معروف شد. خان جان خان که تلاش می‌کرد برای خود و افرادش موقعیت مستقلی فراهم آورد، از اعضای قبیله‌اش خواست در اطراف قلعه او مستقر شوند.

پس از استقرار اقوام و نیروهای قبیله‌اش در اطراف روستا، وی با تشکل دسته‌های مختلف به راهزنی و غارت روستاهای مرزی ایران و افغان پرداخت و از این راه ثروتی هنگفت به دست آورد و با این پولها شروع به خرید زمینهای کیانی‌های فقیر نمود و بخش دیگری از زمینهای آنان را به زور تصرف کرد و بر وسعت زمینهای خود افزود. چون دهقانان این مناطق نمی‌توانستند ظلم مالک جدید را بپذیرند، مسکن خود را ترک کردند و جای آنها را قبایل بلوچ هارون گرفتند. حضور این طوایف بلوچ نیز به تضعیف حکومت کیانی کمک زیادی نمود (خانیکوف،

۱۳۷۵: ۱۷۴-۱۷۵). طوایف سربندی، شهرکی و نارویی پس از آن که ملک جلال الدین را برای همیشه از سیستان بیرون کردند، برادرش ملک حمزه را به صورت ظاهر به قدرت رساندند. وی نیز همچون برادرش عیاش و شهوتران بود اما علی رغم این عادات ناشایست و خوی بد، هرگز پا را از دایره اعتدال بیرون نگذاشت. سرانجام وی نیز در سال ۱۲۶۲ ه. ق فوت کرد. پس از فوت ملک حمزه، سیستان بین طوایف سنجرانی، شهرکی، نارویی و سرابندی تقسیم شد. (بی.جی.تیلت : ۱۳۶۴)

ظاهراً قبل از این پایه‌های حکومت کیانیان در سیستان رو به ضعف نهاده بود و حکام این منطقه تسلطی بر سیستان نداشتند و قدرت واقعی در دست بزرگان و رؤسای طوایف و قبایل سیستانی بوده است. اسنادی که از این دوره باقی مانده به صورت گویا این امر را تأیید می‌کند. یکی از این اسناد، سندی است که از سال ۱۲۰۱ ه. ق باقی مانده است. در این سند که بین میر بیگ خان، شهرکی به نمایندگی از طوایف شهرکی و سربندی و محمداعظم خان افغان منعقد شده دو طرف بر اتحاد و اتفاق با هم تأکید کرده و یکدیگر را از هرگونه مخاصمت علیه هم برحذر داشته‌اند. در این سند هیچ نامی از ملک ناصرالدین حاکم سیستان به میان نیامده است و این نشان دهنده استقلال عمل گروهها و طوایف مختلف سیستان از دوره ملک محمد ناصرالدین است. (رئیس الذاکرینی : ۱۳۸۶ . ۱۰۶، سند شماره ۴۷)

سند دیگری از نفاق بین حاکمان و بزرگان و رؤسای سیستان به طور آشکارتری سخن می‌گوید. بر اساس این سند در سال ۱۲۱۷ ه. ق تعدادی از بزرگان سیستان از ملک بهرام تقاضا کردند به آنها اجازه دهد تا با افراد طایفه و عشیره خود

به سمت بم کوچ کنند در مقابل این افراد گروهی از بزرگان سیستان اعلام کردند که در خدمت امیر باقی خواهند ماند و از او اطاعت خواهند نمود. در بخشی از این سند آمده است: «در این وقت عالی جهان، محمد امین خان و میرحیدرخان مذکور و مابقی سلاطین مزبور مقرر و معترف و عهد و شرط نمودند که از الیوم بعد خدمت ملک رفعت مکان را از روی راستی و درستی نموده، دوست و کلای عالی را دوست و دشمن نواب عالی را دشمن و قدم از جاده راستی و اخلاص کیشی بیرون نگذاشته و نگذاریم. اگر چنانچه به نحوی که قلمی شده و عهد و شرط نموده‌ایم، خواسته باشیم که بر خلاف او عمل نماییم، به لعنت خدا و نفرین ملائکه گرفتار و از درجه اعتبار ساقط و هابط خواهیم بود. این چند کلمه بر سیل اقرار نامه قلمی گردید تا سخن و کلام حساب پوشیده و مخفی نماند تحریر آفی تاریخ هشتم شهر رمضان ۱۲۱۷». (همان ۷۲-۷۴؛ سند شماره ۲۸)

آنچه که در اواخر حکومت کیانیان به اختلافات بیشتر دامن زد، ازدواجهایی بود که توسط حاکمان کیانی با دیگر طوایف انجام گرفت از جمله ملک جلال الدین با خانواده ابراهیم خان سنجرانی، حاکم چغانسور، و حمزه میرزا آخرین حکمران این خاندان هم با دختر رئیس طایفه سربندی ازدواج کردند. با توجه به اختلافاتی که بین این دو خانواده وجود داشت، این اختلافات در بین جانشینان بعدی آنها تداوم یافت و باعث اضمحلال قدرت خاندان کیانی گردید. (بی.جی.تلیت، ۱۳۶۴)

## ۵. سیستان در آستانه اضمحلال خاندان کیانی

سیستان در آخرین سالهای حکومت کیانی بین رؤسای طوایف مختلف تقسیم شده بود. ملک جلال الدین آخرین حکمران خاندان کیانی بر جلال آباد بنجار و مناطقی از شمال و مغرب سیستان حکومت می‌کرد. (کریستی و دیگران، ۱۳۷۸؛

۲۷۳). هاشم خان شهرکی، بر دشتک، پولکی و قسمتهایی از مرکز و حوالی کانال بزرگ سیستان تسلط داشت. دوست محمدخان نارویی، رئیس ایلات بلوچ نارویی بر برج علم خان و قسمتهای جنوب شرقی سیستان فرمان می‌راند (همان ۲۷۳) علی خان سنجرانی، پسرخان جان خان که بعد از محمدرضا خان سرابندی قدرتمندترین رئیس بلوچها بود، بر ناحیه شمال تا رودخانه خوشپاس و در شمال شرق تا دریاچه هامون و در غرب با اولین کانالی که از هیرمند جدا می‌شد و به دریا می‌ریخت، تسلط داشت و پایتخت او شهر چغاسور یا شیخ نور بود. این شهر در دو فرسخی شمال خاشرود و پیر خضری قرار دارد و اولین شهر سیستان در قسمت شمال است او به طور کلی بر اراضی سواحل مقابل رودخانه و چغاسور حکومت می‌کرد (همان ۱۵۸-۱۶۱ و ۲۷۳). محمد رضا خان که پس از پدرش امیرخان (میرخان) ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت، بر سه کوهه، چلنگ و بخشهای از مرکز و حوالی کانال بزرگ سیستان حکومت می‌کرد و هنگامی که متحدین، ملک جلال الدین را به صورت قحطی از سیستان بیرون کردند. محمد رضا خان سرابندی، جلال آباد و سایر قسمتهای شمالی را تصرف کرد. در نتیجه ناحیه حکومتی او حوزه مثلثی شکلی را تشکیل می‌داد که از طرف شمال و غرب به دریاچه سیستان از طرف شرق به رود هیرمند و بعد از خم رودخانه در دهانه رود تراکو، جنوب را در بر می‌گرفت و تا انشعاب اولین کانال از رودخانه قسمت شمال را پوشش می‌داد و به جنوبی‌ترین نقطه دریاچه محدود می‌شد. محمد رضا خان سرابندی در بین حاکمان سیستان وسیع‌ترین و حاصلخیزترین قسمتهای سیستان را در دست داشت و در اصل او بعد از اخراج ملک جلال الدین از سیستان، بزرگترین و قدرتمندترین حاکم سیستان بوده

است و پس از این که دخترش با پسر یار محمدخان<sup>۱</sup>، وزیر کامران میرزا حاکم هرات ازدواج کرد قدرت او بسیار تقویت گردید. (بی. جی. تلیت، ۱۳۶۴: ۱۸۲).

مقر حکومتی محمد رضا خان سه کوهه بود. در عصر حکومت محمد رضا خان این قلعه حدود ۱۲۰۰ خانوار جمعیت داشت و هر خانوار قادر بود دو مرد جنگی تحویل حاکم بدهد. فریه می‌گوید: «من سه کوهه را پایتخت سیستان فعلی می‌دانم، ولی امروز نمی‌توان گفت که تا کی می‌تواند این نقش را بر عهده گیرد. احتمالاً وقتی که رئیس قویتری از محمد رضا خان پیدا شود، سه کوهه نیز از پایتختی خواهد افتاد. وقوع چنین حوادثی می‌تواند هر زمانی رخ دهد و در این سرزمین کسی نمی‌داند فردا آستان چه حوادثی است. در سیستان پیشینی، دوام و استمرار هیچ چیزی از جمله قدرت یک خانواده و بقای یک شهر امکان پذیر نیست. حتی اگر خانواده‌ای بسیار پر قدرت و با نفوذ باشد و شهری نیز بسیار غنی و آباد و پرجمعیت و دارای حصار مستحکم باشد، هر دو اینها در یک لحظه به باد فنا می‌رود و یا به دلیل بی‌توجهی، کبر و غرور انسانها، به ویژه حکام، چنان نابود می‌شود که اثری از آن برجا نمی‌ماند. در این سرزمین همه چیز همواره در حال گذر و تغییر است» (کریستی، ۱۳۷۸: ۱۳۲؛ ولادیمیروویچ، ۱۳۷۵: ۱۶۱).<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. قلعه سه کوهه، یکی از قدیمیترین و مهمترین قلعه‌های سیستان بوده است. این قلعه از دوره صفویه هنگامی که ازبکان برای تصرف سیستان فشار زیادی بر منطقه وارد کردند، پناهگاه حاکم کیانی آن دوره بود. (ملک شاه حسینی، ۱۳۸۳: ۳۳۷)

<sup>۲</sup>. اسمیت هم می‌نویسد: «جمعیت سه کوهه به طور متوسط پنج هزار نفر و تقریباً ۱۲۰۰ خانوار است که تماماً به کشاورزی اشتغال دارند و هیچ صنعتی در آنجا رواج ندارد. این شهر به دلیل دوری از دریا، از پشه‌های بی‌شمار در امان است، پادگان و سرباز ندارد و مالیات هم نمی‌پردازد و زمینهای آن متعلق به رئیس است و او یک ثلث محصول

محمد رضا خان قبل از این که فوت کند، امتیاز جانشینی برادرش علی خان را برخلاف آداب و رسوم منطقه‌ای از او سلب کرد و پسر ارشدش، لطفعلی خان را به جانشینی انتخاب نمود. علی خان که این عمل برادر را توهینی به خود می‌دانست، به امید مساعدت صدراعظم محمدشاه، حاج آغاسی به تهران رفت، اما آغاسی کاری برای وی انجام نداد. در نتیجه او نزد حاکم قندهار کهندل خان، برادر دوست محمدخان رفت و مورد حمایت وی قرار گرفت و از طرف او به عنوان جلودار یا میرآخور انتخاب گردید. در مقابل حمایت امیر قندهار از علی خان کامران میرزا حاکم هرات از لطفعلی خان حمایت نمود. علی خان بعد از نفوذ بر کهندل خان، او را تشویق کرد به سیستان حمله کند. در پی تحریک علی خان سرابندی نیروی عظیمی از قندهار به فرماندهی مهردل خان، برادر کهندل خان (در سال ۱۲۶۱ ه. ق. ۱۸۴۵ م) به سیستان حمله کرد و قلعه سه کوهه را که مقر حکمرانی خوانین سرابندی بود (علی رغم اینکه سرابندی‌ها شجاعانه در مقابل او مقاومت کردند) تصرف کرد و علی خان را در سه کوهه و دستگیری لطفعلی خان، او را به عمویش علی خان

را بر می‌دارد» (کریستی، ۱۳۷۸: ۱۳۹-۱۴۰). خانیکوف درباره خاندان سرابندی می‌نویسد: «بعد از محمد رضا خان (نوه میرکوچک) امیرخان به علت کم توجهی حکومت فتحعلی شاه به این تیول دور افتاده شاهنشاهی تقریباً به طور مستقل حکومت می‌کرد و به پیروی از همسایه‌های بلوچ خود بیش از پیش بر زمین‌هایی دست گذاشت که قبل از آن متعلق به کیانیها بود. (۱۲/ص ۷۶) امیرخان دارای چهار فرزند پسر به نامهای محمدرضا خان، حسین خان، محمدخان جان و سردار علی خان بود (۱۸/ص ۶۶) پس از مرگ امیر خان پسر ارشدش محمدرضاخان (دوم) ریاست طایفه سرابندی را برعهده گرفت. او دارای هشت فرزند پسر به نامهای لطفعلی خان، محمدخان، عباس خان، یارمحمد خان تاجمحمدخان حاجی امیرخان، کهندل خان و فتحعلی خان بود.» (همان، ۶۶).

تحويل داد. به دستور علی خان چشمان لطفعلی خان را در آوردند (ولادیمروویچ، ۱۳۷۵: ۷۶؛ مک گر گر، ۱۳۶۶: ۱۴۴؛ متولی حقیقی، ۲۸۶ کریستی و دیگران، ۱۳۷۸: ۲۶۹؛ بی نا، ۱۳۷۰: ۳۱۵). او پس از تصرف سه کوهه حکومت سیستان را به دست گرفت.

وقتی که علی خان سه کوهه را محاصره کرد، لطفعلی خان که شب قبل از حمله عمویش با دختر ابراهیم خان ازدواج کرده بود، به توصیه او بدون دستیار نزد وی رفت، و از او طلب بخشش کرد، اما علی خان تقاضای او را نپذیرفت و دستور داد چشمان او را درآوردند. لطفعلی خان در این باره اظهار داشت: «پس از یک ساعت مردی با بشقاب وارد شد، در حالی که تیغی به دست و وحشت زده و شرمگین بود و به شدت می ترسید چون من دانستم که هدف او چیست، او را پیش خواندم و زانو زدم. مرد پیش آمد چشم چپم را ناشیانه درآورد، پس خود تیغ را از دست او گرفتم و چشم راستم را درآوردم». (حسین پور، ۱۳۸۳: ۱۰۰-۱۰۱).

## نتیجه گیری

بررسی تحولات خاندان های حکومت گر سیستان حاکی از آن است این طوایف نقشی مهمی در اوضاع سیاسی منطقه سیستان داشتند که از جمله مهم ترین این خاندان طوایف سربندی، کیانی، بلوچ ها بودند. اما قدیمی ترین و طولانی ترین خاندانی که بر سیستان حکومت راند، خاندان کیانی بود که آثار خیریه و عام المنفعه فراوانی در سیستان ایجاد نمودند. حکومت کیانیان که در دوره حکومت ملک بهرام در سرآشویی سقوط قرار گرفته بود، علیرغم حمایت کامران میرزا، حاکم قندهار، نتوانست اقتدار خود را حفظ کند و روز به روز از حوزه فرمانروایی آنها بر سیستان کاسته شد و حوزه نفوذ کیانیان به جلال آباد، بنجار و بخشهایی از شمال و غرب سیستان محدود گردید. به مرور نیروی نظامی آنها هم تحلیل رفت و به کمتر از هزار نفر رسید. از این دوره به بعد زمینه ایجاد چندین حکومت محلی در سیستان ایجاد گردید. یکی از عوامل تشدید کننده ضعف حکومت کیانی در سیستان حضور اقوام بلوچ در این منطقه بود. با حضور اولین گروه از بلوچها، راه ورود به سیستان برای بقیه طوایف بلوچ به طور گسترده ای هموار گردید. اما آنچه در بلند مدت موجبات تضعیف حکومت های سیستان را فراهم نمود، درگیری هایی بود که بین حکام سیستانی و امرای افغان روی داد. چنانکه این حکام تلاش می کردند وابستگی خارجی خود را نسبت به امرای افغان از بین ببرند. آنها علاقه ای به اتحاد با افغانها نداشتند و از این تاریخ به بعد پیوند حکومت سیستان، با افغانها از بین رفت و گرایش آنها به سوی ایران افزایش یافت. همین امر باعث شد تا حکام قاجار با امید و دل بستگی بیشتری به امور سیستان نگاه کنند و اقداماتشان را برای تحکیم و سلطه ایران بر منطقه گسترش



دهند. اما آنچه که موجبات تدوام حکومت خاندان را در سیستان فراهم نمود، این بود که اکثر فاتحانی که بر ایران و به تبع آن بر سیستان سیطره یافتند، حکومت کیانیان را بر سیستان تأیید کردند. علیرغم تداوم سلطه کیانیان بر سیستان تا پاسی از حکومت قاجار، روند اضمحلال و فروپاشی حکومت آنها با استقرار حکومت صفوی بر ایران و ورود طوایف جدید به سیستان آغاز گردید و خاندانهای دیگر در سیستان قوت گرفتند.

### منابع و مأخذ

- افشار آرا، محمدرضا، (۱۳۸۰). خراسان و حکمرانان، مشهد: انتشارات محقق، چاپ اول.
- افشارسیستانی، ایرج. (۱۳۶۶). مقدمه‌ای بر ساخت ایل‌ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران. ج ۲، تهران: نشر مؤلف، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۰). عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان. تهران: مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_، (بی تا) سیستان نامه، بی جا، بی نا.
- الفنستون، مونت استورات. (۱۳۷۶). افغانان، جای، فرهنگ، نژاد، مترجم محمد آصف فکرت، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- افشار یزدی، ایرج، (بی تا) بلوچستان، «درآمدی بر تاریخ بلوچستان در قرن اخیر» مؤسسه موقوفات ایرج افشار، بی نا.

- اتابکی، تورج، جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت خواه، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۸۶
- احمد زاده، میرحواس، بررسی مسائل اقتصاد در سیستان و بلوچستان در دوره قاجار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰
- آدمیت، فریدون. (۱۳۷۸) امیرکبیر و ایران. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم.
- به کوشش غلامحسین رئیس الذاکرین. (۱۳۸۶) اسناد تاریخی سیستان، مشهد: انتشارات فرهنگ سیستان، چاپ اول.
- تاج بخش، احمد. (۱۳۶۲) سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران. تهران: انتشارات اقبال، چاپ اول.
- جهانبانی، امان‌الله، عملیات قشون در بلوچستان (مرداد تا بهمن ۱۳۰۷) چاپخانه مجلس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۶
- جهانبگلو، رامین، موج چهارم، ترجمه منصور گودرزی، نشرنی، تهران، ۱۳۸۱
- جی، بی، تیت. (۱۳۶۴) سیستان. مترجم سید احمد موسوی، تهران: اداره کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان، چاپ اول.
- حسین پور، حجت. (۱۳۸۳). چشم انداز سیستان در گذر تاریخ، تهران: انتشارات حافظ نوین، چاپ اول.

- خسائیکوف، ولادیمیر و ویچ، (۱۳۷۵). سفرنامه خانیکوف، مترجمان اقدس یغمایی و ابوالقاسم بی‌گناه، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- خورموجی، محمدجعفر، (۱۳۶۳). حقایق اخبار ناصری، به کوشش سید حسین خدیو، تهران: انتشارات نشرنی، چاپ دوم.
- سیاسر، قاسم، (۱۳۸۴). مناسبات سرداران، علما و تحصیلکردگان بلوچ با دولت مدرن، انتشارات تفتان، زاهدان.
- منظور الاجداد، محمدحسن، (۱۳۸۰). (به کوشش) سیاست و لباس، (گزیده اسناد متحدالشکل شدن البسه) انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران.
- ریاضی هروی، محمد یوسف، (۱۳۷۳). عین الوقایع، به کوشش محمد آصف فکرت، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- سپهر، محمدتقی، (۱۳۷۷). ناسخ التواریخ، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- سیف، احمد، (۱۳۷۳). اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران: نشر چشمه.
- شیرازی، فضل الله، (۱۳۸۰). تاریخ ذوالقرنین، ۲ جلد، تهران: انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- صبوری و دیگران (۱۳۸۶). شجره الملوک، به کوشش منصور صفت گل، تهران: انتشارات میراث مکتوب، چاپ اول.
- کرمانی، ذوالفقار، (۱۳۷۴). جغرافیای نیمروز، به کوشش عزیزالله عطاردی، تهران: انتشارات عطارد، چاپ اول.

- کریستی و دیگران، (۱۳۸۸). جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه‌ها). ترجمه و تدوین حسن احمدی، تهران، انتشارات مؤلف، چاپ اول.
- کانلی و کریسی، جغرافیای تاریخی سیستان (مجموعه مقالات)، ترجمه دکتر حسن احمدی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
- کلنل، ام، مک گرگر. (۱۳۶۶) شرح سفری به ایالت خراسان، ج ۱، مترجم مجید محمدی زاده، مشهد: انتشارات قدس رضوی، چاپ اول.
- متولی حقیقی، یوسف، (۱۳۸۳). افغانستان و ایران، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ملک شاه حسین، (۱۳۸۳). احیاء الملوک، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- مؤیدالاسلام، جلال الدین حسینی، (۱۳۷۳). روزنامه وقایع اتفاقیه، ج ۱، شماره ۱-۱۳۰، تهران: انتشارات کتابخانه ملی، چاپ اول.
- مینت، کلنل، (۱۳۵۶). خراسان و سیستان، مترجمان مهرداد رهبری و قدرت الله روشنی، تهران: یزدان.
- میرغلام، محمدغبار، (۱۳۶۶). افغانستان در مسیر تاریخ، بی جا، انتشارات مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، چاپ اول جمهوری.
- وحیدی نیا، سیف الله، (۱۳۶۲). قرارها و قراردادهای تهران، انتشارات مؤسسه انتشاراتی عطائی، چاپ اول.
- هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۸۰). روضه الصفای ناصری، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.

## علل عدم موفقیت مناسبات ایلخانان با اروپاییان

محمد ابراهیمی فیلوری<sup>۱</sup>

### چکیده

این نوشته بر اساس نظریه‌ی واقع‌گرایی سیاسی که تا حد زیادی متأثر از نظریات ماکیاولی می‌باشد، به دنبال یافتن علل عدم تداوم روابط سیاسی و دیپلماتیک میان دولت‌های اروپایی و ایلخانان در دوره حاکمیت ایلخانان بر ایران می‌باشد. بر اساس همین نظریه می‌توان ادعا کرد، مسایل سیاسی و قدرت نظامی اصلی‌ترین دلیل ارتباط بین ایلخانان و اروپاییان در تمام مدت ارتباط دو سویه بوده و سایر مسائل همچون مسائل مذهبی، اقتصادی و تجاری در حاشیه قرار داشته‌اند. بر این اساس روابط سیاسی آن‌ها به دو دوره تقسیم می‌شود، نخست آنچه که از اعزام اولین هیئت از طرف اروپاییان به دربار خان مغول در قراقورم پایتخت مغولان صورت می‌گیرد و تداوم آن تا زمانی که غازان خان اولین ایلخان مسلمان شده‌ی رسمی مغولان در ایران به حکومت می‌رسد. در این دوره مسئله ممالیک مصر که تنها مانع تحقق بخشیدن به هدف مغولان، یعنی امپراتوری بزرگ مغول که از اقیانوس کبیر تا دریای مدیترانه را شامل می‌شد، باعث ارتباط بود و البته روابط با اروپاییان نیز در طول این دوره بسیار خوش بینانه و کاملاً امیدوارانه دنبال می‌شد.

<sup>۱</sup> دانش‌آموخته کارشناس ارشد اسناد و مدارک آرشیوی و نسخه‌شناسی دانشگاه تهران.

[ebrahimi.mohammad13@gmail.com](mailto:ebrahimi.mohammad13@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۲۸، تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۱/۱۴

در قسمت دوم نیز روابط میان اروپاییان و ایلخانان در طول دوران حکمرانی سه ایلخان پایانی و البته مسلمان این سلسله‌ی مغولی در ایران مورد بررسی قرار گرفته، که مشهودترین نکته در این قسمت روابط کاسته شدن از اشتیاق دو طرف در ایجاد و تداوم روابط می‌باشد که مهم‌ترین دلیل آن را نیز می‌توان مأیوس شدن طرفین در رسیدن به اهدافی دانست که از طریق این مناسبات به دنبال دست یافتن به آن بودند.

**واژگان کلیدی:** ایلخانان و اروپاییان - ممالیک مصر - هیأت سیاسی - ایلخانان.

#### مقدمه

ایران کشوری است در جنوب غربی آسیا با موقعیت جغرافیایی بسیار استراتژیک که همواره از ابتدای تاریخ تا به امروز کانون توجه و گذرگاه قبایل و طوایف مختلف و متفاوت بوده است و به ویژه هر چقدر به دوران معاصر نزدیک می‌شویم این موقعیت استراتژیک بیشتر مورد توجه بوده است. بنابراین همیشه ایران مورد تهاجم و تعرض اقوام و همسایه‌های دور و نزدیک قرار گرفته و تاریخ این کشور پر از این درگیری‌ها و هجوم‌هاستبه ویژه که از اوایل قرن پنجم هجری ایران مرکز تهاجمات قبایل ترک نژاد مرزهای شرقی ایران همچون غزنویان و سلجوقیان می‌شود که به ایران می‌تازند و در این کشور برای خود حکومت‌هایی تشکیل دادند اما یکی از این هجوم‌ها که هنوز هم پس از گذشت چندین قرن از آن در ذهن مردم ایران زمین خاطره‌ای تلخ را تداعی می‌کند هجوم قوم مغول به این سرزمین بود.

در اوایل قرن هفتم قومی از نژاد مغول با خوی ستمگری و وحشی‌گری از فلات‌های مغولستان به سمت ایران و حکومت خوارزمشاهی لشکر کشید و طی

هجومی وحشیانه شهرهای آباد و مهم ایران را به ویرانه‌هایی برای جغدان تبدیل کردند و بر اکثر قسمت‌های ایران مسلط شدند. رهبر مغولان در این هجوم تموچین یا چنگیز خان بود که قوم مغول را بر ایران مسلط کرد و این تهاجم که از سال ۶۱۶ه.ق. آغاز شده بود باری دیگر در حدود چهل سال بعد توسط نوهی تموچین با نام هلاکو کامل شد و او تمام سرزمین‌های تصرف نشده را تسخیر کرد و حکومت چند صد ساله‌ی خلفای عباسی را نیز بر انداخت و مغولان تنها قوم حاکم بر سرزمین ایران شدند و البته به دنبال تسخیر کل جهان اسلام به‌ویژه مناطق شام و مصر نیز بودند که در این راه هیچ گاه توفیق نیافتند. البته این هجوم سمبل و نوک پیکان حرکت گسترده‌ی ترکان و مغولان بود که از مدت‌ها قبل به صورت آرام اما محسوسی آغاز شده بود و در طول قرن هفتم هجری قمری سرتاسر جهان آن زمان را به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم تحت شعاع خود قرار داد و ایران نیز یکی از نقاط مورد تهاجم و توجه مغولان بوده و این حرکت آنقدر گسترده بوده است که هاردی مک نیل در کتاب تاریخ بیداری غرب در اشاره به این برهه‌ی تاریخی بیان دارد که دو رویداد عمده در توازن تمدن اوراسیا در طی نیمه‌ی اول هزاره‌ی دوم تاثیر گذار بودند. اولین آن یورش ترکان؛ مغولان و تنگوزان است از استپ اوراسیا که در سده‌ی سیزدهم میلادی با جهان گشایی‌های چنگیز خان مغول و جانشینانش به اوج رسید. دوم پیشرفت شگرف تمدن در اروپای غربی. که البته یورش مغولان را بسیار برجسته‌تر از دیگری می‌داند. تهاجم یا آشفته‌گی ناشی از جهان گیری نیمه متمدنان تقریباً در سراسر جهان متمدن تأثیر گذاشت. تنها مکان‌هایی چون ژاپن و بخش‌هایی از آسیای جنوب شرقی و نوک انتهای جنوب هند و سرزمین‌های غرب

دور اروپا از تسلط مستقیم و غیر مستقیم جنگاوران استپ بر کنار ماند و از دیدگاه وسعت جغرافیایی تنها جهان گشایی گردونه رانان عصر مفرغ در سده‌های هیجدهم تا پانزدهم پ م را می‌توان با این طغیان مقایسه کرد. (هاردی مک نیل، ۱۳۸۸، ۶۲۱)

به هر حال فتوحات مغول منجر به تسخیر کامل ایران شد و حال بر ایران به عنوان بخشی از امپراطوریشان می‌نگریستند که باید در آن حکومت می‌کردند و برای حکومت کردن باید شمشیر و وحشیگری را کنار گذاشت و برخی اصول رایج در اداره‌ی حکومت در این کشور باقی بمانند. به هر حال مغولانی که در ایران حکومت را به دست گرفتند با نام ایلخانان مغول چند دهه بر این سرزمین حکمرانی کردند که البته پس از نشستن بر تخت حاکمیت آن‌ها باید از تجربه‌ی قوم مغلوب خود در اداره‌ی امور کشورشان استفاده می‌کردند و بدین ترتیب پای ایرانیان در دستگاه حکومتی این قوم نیز باز شد و آنقدر این تاثیر سریع بود که سومین ایلخان مسلمان شد هر چند که او کشته شد اما نیمه‌ی دوم حکومت ایلخانان در ایران را حاکمان مسلمان مغول بر تخت بودند. اما همان‌گونه که اشاره شد مغولان چه قبل از مرحله‌ی اسلامشان یعنی زمان چنگیز و هلاکو و چه بعد از اسلامشان در صدد تسلط بر کل جهان اسلام و مناطق نزدیک خودشان بودند و اسلام آوردن آن‌ها نیز خوی مغولی ایشان را تغییر نداده بود و بنابر این آن‌ها برای تصرف این مناطق که اهم آن‌ها مصر و شام بود به هر سیاستی از جنگ گرفته تا اتحاد سیاسی با دشمنان حاکمان این مناطق یعنی ممالیک فرو گذار نکردند و بنابراین با اروپاییان که آن‌ها نیز دشمن ممالیک بودند به ایجاد رابطه پرداختند و هم اروپاییان و هم ایلخانان مغول تلاش‌هایی در این زمینه انجام دادند که البته هیچ گاه تداوم نیافت. در این پژوهش



نیز سعی بر آن است که روند این مناسبات و البته علل عدم موفقیت ایلخانان در ایجاد و تداوم این مناسبات به طور سازنده بررسی شود که چرا با وجود منفعتی که برای هر دو طرف در شکل گیری این روابط وجود داشت باز هم روابط پایدار و مستحکمی میان آنها شکل نگرفت. و به همین منظور با تکیه بر نظریه‌ی سیاسی نئورئالیسم به تحلیل مباحث در این موضوع پرداخته شده است و در توضیح این نظریه باید اضافه کرد که، از جمله نظریه‌هایی که در رشته روابط بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای دارد، نظریه واقع‌گرایی سیاسی یا «رئالیسم» است. قدمت واقع‌گرایی سیاسی به تاریخ یونان باستان و نوشته‌های توسیدید در قرن پنجم قبل از میلاد باز می‌گردد. سپس به طور چشم‌گیر ماکیاولی این اندیشه را بست داد. اما با این وجود این اندیشه در قرن بیستم به صورت یک نظریه درآمد. نظریه واقع‌گرایی چون نسبت به سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل بر داده‌های تاریخی تکیه دارد به علم تاریخ نزدیک‌تر و کاربردی‌تر است. نقطه ضعف این نظریه این است که قدرت را به طور انحصاری در مرکز قرار می‌دهد و تنها عامل تعیین‌کننده در روابط بین‌الملل را دولت می‌داند پس سایر عوامل را نادیده می‌گیرد. بدین منظور در پژوهش حاضر از نظریه، «رئالیسم جدید» یا نئورئالیسم یاری خواهیم گرفت که متغیرهای اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و به طور خلاصه تمام نیروهای خارج از قدرت دولت را نیز مد نظر دارد. بنابراین با استفاده از همین نظریه به تشریح و تحلیل این مبحث پرداخته می‌شود.

#### از دربار قراقروم تا حکمرانی غازان در تبریز

همان‌گونه که اشاره شد حرکت گسترده‌ی مغولان که به تسخیر مناطق وسیعی از جهان انجامید به رهبری چنگیز شروع شد و به دست جانشینانش ادامه

پیدا کرد. فتح بغداد در سال ۶۵۶.ق. توسط هلاکونوهی چنگیز و فرمانده فتوحات در ایران کامل شد و شعار از هرات تا فرات مغولان به مرحله‌ی اجرا درآمد و سراسر ایران و قلمرو خلافت عباسی تحت یک حکومت واحد شد. سپس هلاکو در مراغه به تخت سلطنت نشست و نقشه‌ی دست یابی به سواحل شرقی دریای مدیترانه و سرزمین‌های معمور و ثروتمند و پر جمعیت این مناطق را در سر می‌پروراند، نقشه‌ای که در صورتی که عملی می‌شد امپراتوری جهانی مغول را از اقیانوس کبیر به دریای مدیترانه پیوند می‌داد و آنرا تبدیل به بزرگ‌ترین امپراتوری تاریخ بشر می‌کرد. (بیانی، ۱۳۸۶، ۲۸۳) بنابراین مقدمات کار فراهم شد و ابتدا مناطقی را که موانع فتح مصر و شامات بودند مثل شهرهای نصیبین و حران و رها را درنوردیدند و حتی دمشق را هم فتح کردند و پس از بغداد این بزرگ‌ترین فتح مغولان در مناطق اسلامی بود چرا که دیگر فقط قاهره تنها پایگاه اسلام در مقابل مغولان بود ولی در نزدیک مصر به دلیل دریافت خبر فوت منگو قاآن باعث شد تا هلاکو فرماندهی نبرد را به کیتو بوقا بدهد و خودش رهسپار پایتخت شد. سرانجام پس از بازگشت هلاکو فرمانروایان ایوبی و سلاطین مصر که خطر مغول را به خوبی احساس کرده بودند متحد شدند و در نبرد عین جالوت مغولان را شکست دادند و حتی دمشق و دیگر شهرهای شامات را از دست مغولان در آوردند. (همان، ۲۹۱) این شکست اگرچه از نظر ظاهری و در مقابل فتوحات خیره کننده‌ی مغولان ناچیز به شمار می‌آمد اما به دلیل پایان دادن به افسانه‌ی شکست ناپذیری که در ذهن مغولان جای گرفته بود و ایجاد یک عقده‌بزرگ در سیاست‌های آینده‌ی ایلخانان مغول بسیار هم و سرنوشت ساز بوده است به گونه‌ای که می‌توانشکست مغولان در برابر ممالیک در نبرد عین

جالوت را سر آغاز مناسبات ایلخانان و اروپاییان دانست. البته شناخت اروپاییان از مغولان بسیار قبل‌تر از این واقعه صورت گرفته بود چرا که دامنه‌ی فتوحات مغولان تا اروپای شرقی هم رسیده بود و آثار مخرب این حملات بر اروپا هم کم نبوده و حتی ترس از این حملات در ابتدای کار نوعی حس همدردی با مسلمین را در اروپاییان به وجود آورد. اما آنچه که مسلم است و همه‌ی منابع بر آن تصریح دارند این نکته است که اروپاییان و دولت‌های مسیحی غرب اروپا هنگامی که کاملاً خود را از خطر پدیده‌ی نو ظهور مغول آسوده دیدند به فکر ایجاد روابط با این جهان‌گشایان افتادند و به طور کلی روابط مسیحیان اروپای غربی با مغولان را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: ۱- دوره‌ی پیش از هلاکو که می‌توان آن را دوره‌ی روابط مرکزی مغول یا قراقروم با دولت‌های مسیحی نامید. ۲- که از هلاکو تا شروع حکومت غازان را شامل می‌شود. ۳- از غازان تا ابوسعید. (مرتضوی، ۱۳۵۸، ۱۰۹).

دوره‌ی اول اگرچه مستقیماً با عنوان این پژوهش ارتباط ندارد اما برای روشن شدن کامل مطلب ناگزیر به توضیح مختصری در باب آن هستیم و دو قسمت بعد هم که موضوع اصلی می‌باشند. اما با شناخت اهداف اروپاییان از ایجاد روابط با مغولان این دوره بندی روابط نیز واضح‌تر خواهد شد. اهداف اروپاییان از ایجاد رابطه: ۱ - دفع خطر مغول در وهله‌ی اول. ۲ - تبلیغ آیین مسیحیت و ایجاد امپراتوری مسیحی در شرق. ۳ - انتقام شکست‌های صلیبی که دو هدف اول فقط از طرف اروپاییان دنبال می‌شد و از زمان اولین جانشینان چنگیز در قراقروم و تا زمان غازان در ایران دنبال می‌شد و هدف سوم نیز مشخصاً تنها از طریق رابطه با ایلخانان حاصل می‌شد و این امر یعنی تصرف ارض مقدس که قرن‌ها بود اروپاییان به دنبال آن بودند اکنون ممکن

بود به دست ایلخانان حاکم بر ایران و به کمک آنها تحقق یابد که تنها هدف ایلخانان از ایجاد رابطه با اروپاییان نیز شکستن ممالیک و تصرف سرزمین‌های مصر و شام که باعث تحقق امپراتوری بزرگ مغولی و همچنین جبران شکست عین جالوت می‌شد بودند و این نقطه‌ی اشتراک و وصل این دو گروه بود. البته برای اروپاییان این تنها منفعت ظاهری بود بلکه در پشت پرده منفعت دیگری هم برای اروپاییان حاصل بود که اگرچه در آن مقطع زمانی اهمیتش آشکار نبود ولی شالوده‌ی تمدن امروزی اروپا در آن نهفته بود. هجوم‌های مغولان از چین گرفته تا شرق اروپا و از پیرامون جنگل‌های سیبری گرفته تا جاوه، برمه و پنجاب عوامل ناشی از همه‌ی تمدن‌های کهن جهان را به گونه‌ای بی سابقه در هم آمیخت. اما ساختارهای کهن تمدن‌های چینی و اسلامی و هندی از این آمیختگی بهره‌ای نبرد و تنها در غرب اوراسیا که مسیحیت لاتینی هنوز به صورت شیوه‌ی زندگی استوار و پر تقدس و سپاس پایه نگرفته بود مردم آنقدر انعطاف و پذیرش داشتند که روش‌های فنی رسیده از چین دور دست را با آنچه از همسایگان مسلمان و بیزانسی خویش وام گرفتند در آمیزند و تمدن رو به گسترش خود را پی ریزی کنند. و این امر مایه‌ی بختیاری و اقبال اروپا شد. اروپاییان غربی زمینه‌ی پذیرش ابتکارهای نو رسیده از جهان خارج را داشتند و از آنها استقبال می‌کردند اما جامعه‌های استوار و ثابت شده‌ی و کهن آسیا که سرچشمه‌ی این ابداعات بودند خود پذیرای افکار نو نبودند. بنابراین بهره‌ی اروپاییان از حضور مغولان در سرزمین‌های اسلامی بسیار بیشتر از خساراتی بود که آنها از این حضور گسترده‌ی مغولان در عرصه‌ی جهانی متحمل شدند. (مک نیل، ۱۳۸۸، ۶۲۲). اما اولین تبادل رسمی سفرا بین مغولان و اروپاییان

توسط اروپاییان صورت گرفت و به همین منظور در شورای مذهبی که در سال ۶۴۴ ه.ق. در لیون انعقاد یافت قرار بر این شد که دو مسیون یا هیئت مذهبی به ریاست ژان دوپلانو کارپینی به قراقروم فرستاده شود و آن‌ها دقیقاً زمانی به آنجا رسیدند که اوگتای مرده بود و گیوک به خانی رسیده بود و دو نفر از وزیران گیوک که مسیحی بودند باعث شدند تا پذیرایی درخور و مناسبی از فرستادگان مسیحی شود و حتی مراسلاتی به آن‌ها داده شد که حتی نامه‌ی گیوک خان به پاپ به تاریخ ۶۴۴ ه.ق. در بایگانی کهن اسناد واتیکان موجود است (علاءالدین آذری، روابط ایلخانان با دربار پاپ، بررسی‌های تاریخی، ش ۲) و این کاملاً متفاوت برخوردی بود که با فرستادگان خلیفه‌ی بغداد و ملاحده‌ی اسماعیلیه در همین زمان در قراقروم شد. هدف این فرستادگان اروپایی برای تبلیغ مغول و داخل کردنشان به آیین مسیح بود و همچنین هیئتی در سال ۶۴۹ ه.ق. به اردوی بایدو در ایران آمد که توسط پاپ فرستاده شده بود که البته به دلیل عدم کرنش سفیران مسیحی در مقابل این فرمانده‌ی مغول توجهی به آن‌ها نشد و سفرشان بی نتیجه بود. (سایکس، ۱۳۳۰، جلد دوم، ۱۳۹) و دوباره هیئتی به ریاست یک نفر روحانی به نام ویلیام روبروکی به سفارت از طرف سن لوئی پادشاه فرانسه در سال ۶۵۲ ه.ق. به دربار مغول در قراقروم در زمان منگو قاآن فرستاده شد اما اگرچه منگو آن‌ها را به مهربانی پذیرفت ولی به دلیل دائم الخمر بودن منگو او در خط قبول آیین مسیح نیفتاد. (همان، ۱۴۰).

اما در باب ایلخانان ایران و روابطشان با اروپاییان باید اذعان کرد که هنگامی هلاکو در گذشت فرزند کوچک‌تر وی آباقای بودایی مذهب که مانند خود با جامعه‌ی مسیحیت، ارمنی، نستوری و یعقوبی نظر موافق و مساعد داشت به

حکومت رسید. وی با مسیحیان داخل کشور روش سازش و اتحاد در پیش گرفت چرا که او چون بودایی بود و بنابر نقل منابع متعصب هم بوده است باعث شد تا او نسبت به بقیه‌ی ادیان در مقابل اسلام نرمش نشان دهد. دوره‌ی اباقا خان بحبویه‌ی روابط سیاسی بین دربار مغول ایران و دربارهای مسیحی به شمار می‌رود. که مغولان در این زمان با پایداری و شکست ناپذیری ممالیک روبه رو می‌شوند. البته استقبال ایلخانان ایران از دعوت دوستی پاپ و سلاطین مسیحی نیز اگرچه تا حدی ناشی از تأثیر عوامل داخلی و حضور عناصر مسیحی در دربار ایلخانی بود مسلماً هیچ گونه اساس و حقیقتی جز بازی سیاسی و گرایش طبیعی به دشمنانِ دشمنان نداشت و هدف مسیحیان نیز در برنامه‌های سیاسی خلاصه می‌شد. (مرتضوی، ۱۳۵۸، ۱۱۵).

اباقا در همان ۶۶۳ ه. ق. که به سلطنت رسید با دسپینه مریم، دختر میشل پالوکوگ امپراتور بیزانس ازدواج کرد. اباقا معاصر بیبرس حاکم جنگجو و قدرتمند ممالیک بود به همین دلیل وی در اندیشه‌ی برقراری همبستگی و پیمانی دایمی و استوار با دول لاتینی بود و در سال ۶۷۱ ه. ق. نامه‌ای به پاپ گرگوار دهم و ادوارد یکم پادشاه انگلیس فرستاد. این نماینده نزد کشیشان شورای عالی کلیسا در شهر لیون رفت تا مذاکراتی را انجام دهد. پاپ گراگوار دهم اباقا را به پذیرش مسیحیت دعوت کرد و هیئتی مرکب از یک عده رهبان به سفارت به دربار اباقا فرستاد. (سایکس، ۱۳۳۰، جلد دوم، ۱۵۷) اما مرگ این پاپ که توانسته بود روابط میان اروپا و مغول‌ها را برقرار سازد و نافرجامی جنگ‌های صلیبی مانع از هر گونه پیروزی در پیوند روابط بود و جانشینان کوتاه مدت وی هم به تبلیغ مسیحیت در آسیا بسنده می‌کردند. البته این نمایندگی که از برادران واسیلیوس بود (ژان و ژاک)

در نوامبر ۶۷۴ ه. ق. در ایتالیا و در آغاز سال ۶۷۵ ه. ق. در انگلیس بودند اما هیچ یک از مسئولان به فرستادگان ایلخانی وقعی ننهاده‌اند.

پس از اباقا تکودار در سال ۶۸۰ ه. ق. به سلطنت رسید، مادرش کوتویی خاتون نستوری و خود وی نیز غسل تعمید بجا آورده بود. اما وقتی بر تخت نشست مسلمان شد و نام احمد را برگزید. وی در همان سال با ممالیک پیمان صلحی را امضا کرد که باعث ناراحتی دیگر خان‌های مغول شد. وی پس از مسلمان شدن نیز دستور کشتار گروهی از راهبان را صادر کرد به همین ترتیب ناخشنودی بزرگان ایلخانی سبب شد تا پس از ایجاد یک جنگ داخلی سرداران سپاه در کاخ شاهی احمد تکودار را به قتل برسانند و ارغون را بر تخت نشانند. در زمان ارغون : ارغون در زمان حکمرانی خود با مسیحیان همه نوع مساعدت و محبت نموده و در سال ۶۸۳ ه. ق. و در همان سال به پادشاهان مسیحی پیشنهاد کرد که با وی توحید مساعی کرده و متفقا به ارض مقدس حمله برند لیکن سقوط عکا در سال ۶۸۷ ه. ق. سرنوشت سیطره و سلطه‌ی اروپایی را در سوریه پس از دویست سال از بین برده مهر خاموش ساخت.

ارغون مذهب بودا داشت و مسلمان کردن خانات ایران را متوقف کرد و تمایل به از سرگیری جنگ با ممالیک مصر داشت. بنابراین پیشنهاد یک هجوم گروهی را به مسیحیان کرد که لشکر مغول از شام و سپاه صلیبی در عکاء یا دمیاط پیاده شود و حلب و دمشق از آن ایلخانان و اورشلیم برای اروپاییان باشد. پاپ نیکلای چهارم که نیز از وضع اسف بار طرابلس و اکن و دژهای استوار مسیحیت در خاور زمین و آمادگی ارغون برای برقراری اتحاد با اروپا آگاه بود به امید آنکه وی مسیحی گردد

بار دیگر متوجه ایلخانان شد. از سویی ارغون در سال ۶۸۵ ه. ق. سفیری به دربار پاپ فرستاد. این سفارت را رهبان صومعه بر عهده داشت.

این نماینده‌ی ایلخانی پس پذیرایی آوندرونیک دوم در بیزانس عازم ایتالیا شد و در تاریخ سال ۶۸۵ ه. ق. وارد ناپل شد که مصادف با درگذشت پاپ هونوریوس چهارم بود. این سفیر اهمیت مسیحی شدن ایلخانان را به آگاهی کاردینال‌ها رساند و اینکه بسیاری از شاهزادگان ایلخانی مسیحی و در اردوگاه خود کلیسا دارند (رنه گروسه، ۱۳۶۸، ۶۰۹) وی سپس از راه بندر ژن عازم فرانسه شد و اهالی این بندر که در کریمه و طرابوزان دفتر بازرگانی داشتند او را گرمی داشتند. این سفیر در ۶۸۵ ه. ق. به حضور فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه رسید و در بُردو در نوامبر همان سال به حضور ادوارد یکم رفت اما با وجود پذیرایی گرم از وی هیچ یک از این دو پادشاه با همکاری نظامی با ایلخانان موافقت نکردند.

سفیر ارغون در راه بازگشت بار دیگر در روم با پاپ نیکلا چهارم ملاقات کرد و از سفر خود به ژن شکایتی به کاردینال توسکولوم کرد و با نامه‌هایی از فیلیپ لوبل، ادوارد یکم و نیکلای چهارم به ایران بازگشت و در تابستان ۶۸۶ ه. ق. به دربار ارغون بار یافت. (شابر، ۱۸۹۴، ۵۷۶-۵۹۱) چندی پس از آن یعنی پس از عید پاک ارغون سفیر دیگری را روانه‌ی اروپا کرد. این بار مردی به نام چغان که پس از غسل تعمید آندره نام گرفت و فردی به نام بوسکارل دوژیزولف را به همراه او فرستاد. آن‌ها در پایان تابستان ۶۸۷ ه. ق. نزد پاپ رفتند و بعد به حضور پادشاه فرانسه فیلیپ لوبل رسیدند. در نامه‌ی ارغون خبر از هجوم خود در پایان زمستان ۶۸۹ ه. ق. به طرف مصر خبر داده بود و در خواست حرکت لشکری مسیحی به



سوی اورشلیم شده بود. وی متعهد شده بود که اگر قوای فرانسه در شام پیاده شود او خوار و بار و آذوقه‌ی سی هزار اسب و یدک آنها را متقبل خواهد شد. (رنه گروسه، ۱۳۶۸، ۶۱۱) این بار نیز دولت‌های اروپایی پاسخ‌هایی دادند که تنها جنبه‌ی تشریفاتی داشت و این حمله‌ی مشترک هرگز صورت نگرفت.

ارغون در سال ۶۹۰هـ.ق. هیأت چهارمی را به دربار فرانسه، انگلیس و واتیکان فرستاد که ریاست آن را بوسکارل بر عهده داشت. در همین زمان نیز هیأتی از کشیشان فرقه‌ی فرانسیسکن به سرپرستی جان دو مونت کرینو از سالرنوی ایتالیا و از سوی پاپ نیکلای چهارم برای اشاعه‌ی مسیحیت در قلمرو ایلخانان به سوی ایران حرکت کرد. به هر حال ارتباط میان ارغون و مسیحیان آنقدر خوب بود که مغولان غیر مسیحی راهبان مسیحی را به عنوان میانجی در مسائشان نزد ایلخان مغول می‌فرستادند. اما این برخورد ارغون را نباید در تمایل مذهبی او نسبت به مسیحیت جستجو کرد بلکه اوضاع و احوال زمان و شرایط سیاسی حکم خارجی چنین وضعی را ایجاب می‌نمود. بدین سبب او به کرات رفتار دوستانه‌اش را با مسیحیان به پادشاهان اروپا گوشزد می‌کرد. و از جمله‌ی این موارد معاف کردن مسیحیان از پرداخت مالیات بود. پس از مرگ ارغون در ۶۹۰هـ.ق. اداره‌ی امور کشور به برادرش گیخاتو که حاکم آسیای صغیر و قلمرو سلجوقیان روم بود واگذار گردید. وی سیاست ارغون را دنبال کرد و بدون خصومت نسبت به مسلمانان. (فضل الله بن عبدالله شیرازی، ۱۳۸۸، ۲۶۳)

وی در سال ۶۹۲هـ.ق. بیمار شد و در همین زمان پادشاه انگلیس ادوارد یکم که موضوع اتحاد نظامی و روابط سیاسی انگلیس و ایلخانان را جدی‌تر تلقی کرده

بود و به هیأت‌های ارغون پاسخ مثبت داده بود هیأتی را به ایران فرستاد. او دو تن از اشراف انگلیس به نام‌های جفری لانگی و نیکلای چارتر را همراه ۲۱ نفر دیگر به ایران فرستاد. آن‌ها در همان سال. از ایتالیا به آسیای صغیر آمده و از راه طرابوزان وارد ایران شدند. گیخاتو از این هیأت به احترام پذیرایی کرد و آن‌ها حتماً از اینکه عکا به دست مسلمان‌ها افتاده بود آگاه شدن اما ارغون مرده بود و گیخاتو نیز به این امور توجه چندانی نداشت، بنابراین هیأت انگلیسی پس از اقامت کوتاهی در پاییز همان سال به کشور خویش بازگشتند. و گیخاتو در سال ۶۹۴ ه.ق. با شورش بایدو پسر عموی خود و نوهی هلاکو فرار کرد و سپس کشته شد که البته بایدو هم چند ماه بعد توسط نوروز خان و غازان خان برکنار و فراری شد و در نخجوان کشته شد تا بدین ترتیب دوران حاکمان مسیحی دوست ایلخانی به پایان برسد.

#### غازان آخرین امید تصرف ارض مقدس

غازان خان در سال ۶۹۵ ه. ق. بر تخت نشست. او مسلمان شده بود و نام خود را محمود نهاده بود و دستور داد تا لشکریانش نیز مسلمان شوند و دستور استفاده از عمامه به جای کلاه را صادر کرد. وی با آنکه مسلمان متعصبی بود اما هرگز شکست پدران خود را از ممالیک از یاد نبرده و در اندیشه‌ی جبران آن بود. غازان پس از اینکه در داخل کشور قدرتش را تثبیت کرد به پیروی از سیاست خارجی هلاکو و اباقا به شام و سرزمین‌های سلاطین مملوک مصر لشکر کشید و شهر حلب را در ۶۹۸ ه. ق. تصرف کرد و سپس در ۲۲ دسامبر سپاه ممالیک را در شهر حمص شکست داد. حدود یک سال بعد جنگی میان غازان خان و الملک الناصر محمد پسر سیف الدین قلاوون در محلی به نام مجمع البروج در گرفت و سپاه

ممالیک درهم شکسته شد و مغولان بر دمشق و بیت المقدس و غزه دست یافتند. اما با بازگشت غازان بار دیگر این مناطق به دست مسلمانان افتاد. بدین ترتیب جنگ دوم در گرفت که در ۷۰۲ ه.ق. در مرج الصفر روی داد و لشکر مغول شکست سختی را متحمل شد و دیگر فرصت تلافی به دست نیاورد و غازان خان در ۷۰۳ ه.ق. در گذشت. غازان در سال ۷۰۲ هجری قمری هیئتی از طرف اندرونیکوس ارشد به دربار غازان حضور یافته و روابط دوستانه غازان با دول اروپایی که به طور طوارث به او رسیده بود بر قرار ماند و مراسلاتی در ارتباط او با دول غربی وجود دارد و نمونه‌ی آن هیئتی بود که ادوارد اول پادشاه انگلستان به سرپرستی جفری دولانگ به دربار او به ایران فرستاد که صورتی راجع به مخارج و مصارف آن‌ها از جمله خرید ظروف نقره، خرده‌ی خز و فرش و قالی از ایسران ماباشد باقی مانده است. (همان، ۱۷۱)

بنابراین در زمان غازان هم نقطه‌ی ارتباط ایلخانان و اروپا هنوز وجود داشت. پس از واقعه‌ی مجمع البروج و فتح شام به دست مغولان مسیحیان اروپا و آرامنه‌ی رانده شده از مناطق شام و ارمنستان با ارسال سفیر و نامه غازان خان را تبریک گفتند و به ویژه جیمز دوم پادشاه آراگون اسپانیا در ماه می ۶۹۹ ه.ق. سفیری به نام سیترو سولیورو را با نامه‌ای نزد غازان خان فرستاد که در آن یاد آور شد که مردم خواهان زیارت بیت المقدس هستند و آماده‌ی جهاد با مسلمانان و تقاضا کرده بود که زوار مسیحی از پرداخت مالیات معاف گردند. غازان خان نیز یک پنجم از اراضی مقدسه را به مسیحیان واگذار کرد تا ایشان نیز او را در دادن کشتی، نفرات و اسب یاری نمایند. غرض او ایجاد حالت اتحاد میان مسیحیان و ایلخانان و تجدید و تحکیم

روابط بود و به همین منظور نیز در ۶۹۹ ه. ق. هیأتی را به سرپرستی بوسکالی به دربار سران کشورهای اروپایی گسیل داشت. بوسکالی با فیلیپ لوبل و ادوارد یکم ملاقات و جهت اتحاد و مقابله با ممالیک و جلب اطمینان از گرویدن غازان خان به مسیحیت سخن به میان آورد که از نامه‌ی ادوارد به غازان چنین بر می‌آید که غازان خان از نفاق میان پادشاهان اروپا گله‌امند بوده است. این مسئله از پاسخ وی مبنی بر اینکه هم اکنون نفاق میان پادشاهان اروپا پایان یافته و همگی بر استرداد اراضی مقدسه متحد شده‌اند، مستفاد می‌شود. اما در بازگشت بوسکالی غازان خان در مرج الصفر از ممالیک شکست خورده و امید او و پادشاهان اروپا در غلبه بر ممالیک نقش بر آب شده بود. بنابراین پادشاهان اروپایی حاضر به مذاکره در باب اتحاد و جنگ مشترک بر ضد ممالیک نشدند و از این رفت و آمد سفیران نتیجه‌ای حاصل نشد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۶، ۲۸۳).

البته باید این نکته را هم عنوان کرد که در سال ۷۰۱ ه. ق. از سوی آندروونیکوس دوم امپراتور بیزانس هیأتی به دربار غازان خان آمد و پیشنهاد کرد که غازان خان ماریا یکی از شاهزاده خانم‌های بیزانسی را به زنی بگیرد. هدف آندروونیکوس از این کار این بود که تا خان مغول به ترکان آسیای صغیر دستور دهد تا از تهاجم و تجاوز به سرزمین‌های بیزانس خود داری کنند و این همان ترکانی هستند که دولت عثمانی را در سال ۸۵۲ ه. ق. یعنی ۱۵۳ سال بعد در زمان سلطان محمد دوم یاری کردند و به حیات بیزانس پایان دادند.

پس از مرگ غازان خان برادرش الحایتو (محمد خدا بنده) در سال ۷۰۳ ه. ق. به سلطنت رسید. وی از طرف مادر خود اوروک خاتون که مسیحی نستوری بود

غسل تعمید یافته و به احترام پاپ نیکلای چهارم، نیکلا نامیده می‌شد. در جوانی هم پیرو این دین بود اما سپس زیر نفوذ یکی از زنان خود مسلمان شد. وی ماریه‌بالایای سوم را به اجبار به حضور پذیرفت و مسلمانان که چنین دیدند دست به آزار نستوریان بردند. الجایتو درصدد تبدیل کلیسای تبریز به مسجد برآمد. اما ایرنجین دایی الجایتو مانع این اقدام شد. این ایلخان در سیاست خارجی راه‌گازان را در مبارزه با ممالیک و اتحاد با دولت‌های اروپایی ادامه داد. غازان و الجایتو با مهارت کامل دین حقیقی خود را در برابر اروپاییان آن‌گونه پنهان می‌داشتند که حتی تصور می‌رفت که آن‌ها مسیحی هستند و یا حداقل پشتیبان ترویج دین مسیح هستند. نوشته‌های هیتانوس شاهزاده‌ی ارمنی سبب شد تا به نادرست پاپ در سال ۷۰۴ ه. ق. به یس کارلو سفیر ایلخان را بپذیرد و پاپ کلمان پنجم الجایتو را به پذیرش حقیقت و پای بند بودن به آن در رفتار و اعمال دعوت کند. الجایتو نیز سفیری به نام توماس ایلدویچی مسیحی را به اروپا گسیل کند و نامه‌هایی نیز به پاپ کلمان پنجم و فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه و ادوارد دوم نوشت.

نامه‌ای که به تاریخ ماه می ۱۳۰۵ م (۷۰۵) به عنوان فیلیپ نوشته شده، در دست می‌باشد و حاکی از ارتباط روسا و سلاطین ایلخانی با این دولت‌ها و ابراز خرسندی و تمایل به داشتن حسن رابطه و برقراری این ارتباط با دولت‌های اروپای مسیحی است. سفیر مغول عملاً پندار نادرست اروپاییان را درباره‌ی ولی نعمت خود تایید کرده است. پادشاه آراگون بر پایه‌ی همین اطلاعات نادرست در سال ۷۱۳ ه. ق. به الجایتو پیشنهاد کمک نظامی داد در حالی که الجایتو آنقدر خود را مسلمان می‌دانست که مصریان را به خاطره رعایت نکردن اصول اسلام سرزنش می‌کرد، با

این اوصاف زمانی که کوتو حمله‌ی هلاکو به سوریه در سال ۶۵۹ ه.ق. را معلول توصیه‌ی پاپ اینوسان چهارم می‌داند دیگر تعجب آور نیست که مردم آن زمان تا آن اندازه در قضاوت وضع خاور زمین اشتباه کرده باشند. الجایتو نیز ۷۱۵ ه.ق. در سلطانیه وفات یافت.

اما ابوسعید پسر دوازده ساله‌ی الجایتو در ۷۱۵ ه.ق. به سلطنت رسید و این ایلخان گرفتارتر از آن بود که در اندیشه‌ی برقراری ارتباط با اروپا باشد. در این میان اروپاییان نیز از اندیشه‌ی اتحاد با مغولان صرف‌نظر کرده، از جمله آنکه ابوسعید نیز از سر جنگ با ممالیک در گذشته بود، و بیشتر نر به جلب دوستی ایشان داشت تا آنکه در سال ۷۱۹ ه.ق. صلحی میان ممالیک مصر و شام و ایلخانان منعقد گردید.

در تاریخ ۷۲۱ ه.ق. پاپ ژان بیست و دوم از شهر آوینیون نامه‌ای به ابوسعید نوشته و او را به کمک لئون پادشاه ارمنستان فراخوانده است تا از او در مقابله با ممالیک حمایت کند. در نامه‌ای دیگر پاپ وی را به پذیرش آیین مسیح فراخوانده است. این خان مغول نیز بنا بر خوی مغولی سپاهی را به کمک لئون فرستاد و پیمان صلح با ممالیک را زیر پای نهاد. اگرچه ابوسعید برخلاف وعده‌ی خود به پادشاهان اروپایی دستور تخریب کلیساهای مسیحی را داد، اروپاییان نیز دیگر برای فرمانروایان آن زمان ایران اهمیت خود را از دست داده بودند و دیگر رعایت خواست پادشاهان اروپایی موردی نداشت و ابوسعید نیز در ۷۳۴ ه.ق. درگذشت و با مرگ وی انقراض ایلخانان مغولی ایران آغاز شد.

نتیجه‌گیری

با مرور روند روابط دیپلماسی بین ایلخانان و اروپاییان چند نکته روشن می‌شود که تا حدودی بیانگر علل عدم ایجاد روابط مداوم و مستحکم بین این دو می‌باشد. ابتدا اینکه عدم شناخت کامل و دقیق طرفین از یکدیگر باعث می‌شد که هر یک از آن‌ها از طرف مقابل انتظاراتی خاص داشته باشند چرا که همان‌گونه که اشاره شد اروپاییان در اوایل حضور و وجود مغولان در پی دفع خطر آنان بودند اما در اواخر دوره‌ی ایلخانی پاپ به ابوسعید به واقع دستور می‌دهد که به پادشاه ارمنستان در مقابل ممالیک کمک کند. اما آنچه که مشخص می‌باشد اولین تلاش برای ایجاد روابط از طریق ایلخانان صورت گرفت و آن نامه‌ای بود که اباقا به پاپ گرگوار دهم نوشت با این وجود به نظر می‌رسد اروپاییان همان‌گونه که اشاره شد سه هدف در رابطه با ایلخانان داشته‌اند، جبران ناکامی‌های جنگ‌های صلیبی در مقابل مسلمانان با کمک ایلخانان مغول و به موازات همین هدف به آیین مسیح در آوردن ایلخانان را مدنظر داشته‌اند و دیگر تصرف ارض مقدس و از طرفی ایلخانان هم برای شکست ممالیک که دیگر چون بغضی در گلوی ایلخانان قرار گرفته بود کمکی بهتر از اروپا را سراغ نداشتند.

به این نکته هم باید اشاره کرد که ایلخانان بیشتر با پاپ‌های اروپایی رابطه داشتند و این در زمانی بود که دولت‌های ملی در اروپا نرم نرمک به ابراز وجود می‌پرداختند و سیادت پاپ در جهان مسیحیت رو به کاهش بود و بنابراین اگرچه پاپ از ایجاد این روابط استقبال می‌کرد اما سران کشورهای اروپایی که مدت زیادی را درگیر جنگ‌های بی نتیجه‌ی صلیبی بودند مسلماً دوباره سعی نداشتند که برای هدفی نه چندان مشخص هزینه‌های گزافی بدهند و شاید تنها کشور اروپایی که

حداقل به ایجاد اتحاد و ارتباط با ایلخانان افتاد پادشاه انگلستان بود که سفیران او نیز پس از مرگ ارغون به ایران رسیدند و البته در میان حاکمان ایلخانی ارغون و غازان بیش از بقیه برای ایجاد رابطه با اروپا تلاش داشتند و دیگر ایلخانان چندان جدیتی نسبت به این موضوع نداشتند.

تنها نقطه‌ای که باعث نزدیکی ایلخانان و اروپاییان به یکدیگر می‌شد حکومت ممالیک بود که ایلخانان در پی شکست آن‌ها بودند و سرزمین مقدس که اروپاییان در فکر تصرف آن و پادشاهان ایلخانی در نامه‌ها و سفرایی که به اروپا اعزام می‌کردند، تأکید داشتند که شام و حلب برای ایلخانان و سرزمین مقدس برای مسیحیان باشد. بنابراین تا هنگامی که دو طرف امید در رسیدن به این هدف داشتند سعی به حفظ روابطشان می‌کردند؛ اما این نقطه‌ی مشترک با شکست های ایلخانان از ممالیک در نبردهای مجمع البروج و مرج الصفر بر باد رفت چرا که دیگر نه ایلخانان امیدی به شکست ممالیک در دلشان مانده بود و نه اروپاییان توانایی این کار را در آن‌ها می‌دیدند. در صورتی که از زمان هلاکو تا ابوسعید که آخرین ایلخان قدرتمند محسوب می‌شود حتی یک هیئت تجاری هم بین دو طرف رد و بدل نمی‌شود و این نشان از این است که عوامل ذکر شده کاملاً در این عدم ایجاد روابط موثر بوده‌اند.



### منابع و مأخذ

- ۱- گروسه، رنه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۲- نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان از مغول تا قاجار، تهران، هما، ۱۳۶۴.
- ۳- رازی، عبدالله، تاریخ کامل ایران، تهران، اقبال، ۱۳۳۵.
- ۴- جوینی، عطاملک بن محمد، تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹، ۱۹۳۷.
- ۵- ویلتس، دوراکه، سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب نیا، بی تا.
- ۶- فضل الله بن عبدالله شیرازی، تاریخ و صاف، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۸.
- ۷- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۶.
- ۸- اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۹- مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.
- ۱۰- سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، جلد دوم، ترجمه‌ی سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۰، چاپ دوم.
- ۱۱- بیانی، شیرین، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران، ۱۳۸۶، چاپ اول، سمت.

۱۲- مک نیل، ویلیام هاردی، تاریخ بیداری غرب، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران ۱۳۸۸، چاپ اول .

۱۳- براوان ، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران ( از سعدی تا جامی ) ، جلد سوم ، ترجمه فتح الله مجتبائی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۱ .

۱۴- علاء الدین آذری، روابط ایلخانان با دربار پاپ ، بررسی‌های تاریخی، سال پنجم ، شماره ۲، شماره مسلسل ۲۶ ، ص ۵۹-۱۰۲

۱۵- شابر، مجله‌ی لاتین شرق، روابط ارغون خان با مغرب، ۱۸۹۴،

بررسی مؤلفه های مهم توسعه شهر تهران در عصر قاجار

( نمونه موردی بلدیة تهران )

حسین علی بیگی<sup>۱</sup>

چکیده

شهر به عنوان یک واحد اجتماعی - سیاسی از ادوار کهن مورد توجه بوده است. از زمانی که تهران به پایتختی ( دارالخلافه ) انتخاب شد و شاهان قاجار در آنجا تمرکز اداری نمودند شاهد رشد و توسعه شهر تهران می‌باشیم. اما این توسعه در زمان حکومت آقا محمد خان، فتحعلیشاه و محمد شاه بطئی بود و چندان توجهی به امور شهر تهران توجه نمی‌شد. اما در عصر ناصری و مظفری شاهد رشد فزاینده- ای در مقوله شهر و شهرنشینی هستیم. توسعه فضای شهری و نظارت بر امور آن مدیریت توانمندی می‌طلبید به همین دلیل لزوم تأسیس نهادی به نام بلدیة جهت پیگیری امور شهری احساس شد. در بدایت امر محتسبان و سپس انجمن بلدی و بعد از انقلاب مشروطه بلدیة اکثر قریب به اتفاق مسائل شهری و تأمین رفاه اجتماعی شهروندان را به انجام می‌رساند. مسأله اصلی در امر این پژوهش بررسی سیر تحولات بلدیة تهران و اینکه بلدیة در توسعه شهر تهران و رفاه عمومی شهروندان و رفع مشکلات، معضلات و موانع شهری عصر قاجار تا چه اندازه‌ای

<sup>۱</sup>. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه پیام نور کرمانشاه. [hosainalibeigi@gmail.com](mailto:hosainalibeigi@gmail.com)

موفق عمل کرده است. این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی در صدد بررسی این مساله است.

واژگان کلیدی: تهران، قاجار، انجمن‌های بلدی، بلدیه، سید ضیاء الدین.

### تحولات شهر تهران از آغاز قاجار تا دوره مظفری

با آغاز سلطنت سلسله قاجار و انتخاب تهران به عنوان پایتخت بیش از دویست سال می‌گذرد. تهران در آن زمان روستای کوچک در نزدیکی ری بود که رفته رفته توسعه پیدا کرد. در دوران سلطنت آغا محمد خان قاجار به واسطه جنگها و لشکر کشی های متعددی که در جهت تثبیت قدرتش صورت گرفت، بخش اعظم نیروهایش مصروف این جنگ و گریزها می‌شد در نتیجه چندان توجهی به توسعه تهران نداشت هنگام مرگ او مساحت شهر تهران قریب ۵ کیلومتر مربع و جمعیت آن بین ۱۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ هزار تن بود که قریب ۳۰۰۰ نفر آنان به کار نظامی و اداری اشتغال داشتند ( ویلهلم فلور، ۱۳۹؛ اتحادیه، ۵۵). اما در عصر فتحعلیشاه و محمد شاه جمعیت شهر افزایش یافت و اهمیت آن فزونی گرفت به طوری که در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه جمعیت آن به ۲۵۱۹۵۲ نفر و در سال ۱۲۸۶ ه.ق به ۱۴۷۲۵۶ نفر رسید. (همان، ۵۵) واقعیت امر این است که رشد و توسعه فزاینده شهر تهران از عصر ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ه.ق) آغاز شد به طوری که آمار بناهای دارالخلافه به ۱۲۷۷۲ خانه و ۴۲۲۵ باب دکان رسید (اتحادیه، ۳۹-۳۶). این روند

توسعه شهری از زمانی که ارتباط شاهان و دولتمردان قاجاری با اروپائیان آغاز شد روبه گسترش نهاد و سفارتخانه های خارجی در پایتخت تأسیس شد دولت هم متوجه شد که باید ظاهر پایتخت را تمیز و زیبا نگهدارند و محیط نسبتاً مساعدی برای زندگی خارجیان را فراهم سازند به همین دلیل کم کم کالسکه هم معمول و متداول شد بنابراین در درجه اول لازم شد که کوچه ها برای عبور آن تسطیح و مناسب شود. (محبوبی اردکانی، ج ۲، ۱۲۸) در آغاز اداره شهر در دوره قاجار در دست کلانتران، داروغه ها و کدخدایان محله بود که کارشان نظارت بر بازار و اخذ رشوه و مالیات بود. برای کارهای شهری شخصی به اسم محتسب انتخاب می شد که بر بازارها گردش و در نوع جنس خواربار و قیمت آن نظارت و متخلفین از مقررات عمومی را مجازات می کرد. ولی کار محتسب به کارهایی که شهرداری بعدها انجام می داد منحصر نشد. بلکه رسیدگی و مجازات تمام کارهای خلافی، حتی جلوگیری از شراب خواری و فحشاء و سرقت های بازاری را هم بر عهده داشت. (مستوفی، ج ۳، ۲۳۰) به واقع از دوره صفویه به بعد کارهای محتسب ادوار سابق را داروغه شهر متکفل، و دیگر اسمی از محتسب نیست. فقط گاهی شعرای زمان، به تقلید از شعرای سلف در اشعار خود ذکری از محتسب دارند و اختیارات داروغه، همان اختیارات محتسب سابق، و در هر حال تحت امر حاکم شهر است. در دوره قاجار هم، داروغه با همان تحت الامری حکومت و کلانتر مشغول کارهای شهرداری و مجازات به کارهای خلافی خود بوده است. اداره این کار را احتساب و رئیس این اداره را احتساب الملک می نامیدند. این اداره دو شعبه داشت یکی احتساب و دیگری تنظیف، و هر یک عده ای نایب، فراش و سپور در

تحت امر خود داشتند . بعلاوه شعبه نظیف عده ای هم سقا ، برای آب پاشی و در حدود یکصد رأس الاغ برای حمل خاکروبه ها داشت. یک نیم شعبه ای هم ، در قسمت نظیف برای روشنایی بود. که در میدان توپخانه و ارگ ، بفاصله هر بیست سی قدم ، و در خیابانهای باب همایون و الماسیه و لاله زار و علاء الدوله باز به همان فاصله ، پایه چراغ و بالای آن فانوس شیشه ای و بر دیوار ها هم فانوس نصب شده بود. ( همان ، ۲۳۱ - ۲۳۰ ) در سال ۱۲۶۷ ه . ق تهران دارای ۵ دروازه به نامهای دروازه دولت ، دروازه شمیران ، دروازه دولاب ، دروازه نو ، دروازه قزوین بود (ادوارد پولاک، ۶۲) و محله های آن عبارت بودند از عودلاجان، سنگلج، محله بازار و چالمیدان (معمدی، ۱۲۹). شهرتهران از لحاظ نمای ظاهری در سال ۱۲۶۹ ه . ق داخل دیوار و خندقی قرار داشت که در دوره صفویه ساخته شد بود. محیط شهر ۴ میل و مساحت آن ۳ میل مربع بود و دارای شش دروازه بود. جمعیت بسیار کمی در بیرون دیوار، در کنار دروازه ها سکنی داشتند که شامل ۱۱۵ خانه، ۲۰۴ دکان و ۱۱ کاروانسرا بود. در همین سال تهران از پنج محله تشکیل می شد. عود لاجان و ارگ در شمال ، محله بازار در جنوب ، سنگلج در غرب و چالمیدان در شرق ( اتحادیه، ۲۸-۲۹) تا سال ۱۲۸۷ ه. ق تهران ویژگی نامطلوب شهرنشینی را تجربه می کرد. بیشتر جهانگردان و کارگزاران سیاسی اروپایی که از تهران دیدن کرده اند آن را شهری خشک ، با گذرگاههای باریک ، کژ راهها و کوچه و پس کوچه های بن بست توصیف کرده اند. ادوارد پولاک پزشک ناصرالدین شاه بهترین توصیفات سیمای شهر تهران را ارائه می دهد وی می نویسد:

« هنگامی که مسافری به پایتخت اروپایی نزدیک می شود دیدن جاده های که از اطراف به هم نزدیک می شوند ، یکدیگر را قطع می کنند سروصدای شاد یا شلوغی اراپه ها و درشکه هایی که می آیند و می روند ، روستاهایی آباد ، نزاکت ، لطفی که مردم مشاهده می شود و ... همه او را متوجه این نکته می سازد که دارد به مرکز مملکت می رسید . درباره تهران هیچ یک از آنها که گفتم صادق نیست. جاده مواصلاتی نیست ، هیچ بنای معظم ندارد ... بنای خانه ها که همه از خاک خاکستری است با سقف های مسطح بی رنگ جمعا بدان حالت گروهی از تپه های خاکی نامنظم می دهد و روستاهای بسیاری در حوالی شهر وجود دارد». (ادوارد پولاک، ۶۰) با آمدن کالسکه و درشکه برای درباریان و اعیان ، هموارسازی و سنگفرش کوچه ها آغاز شد. ناصرالدین شاه در تعمیرات و آبادانی تهران و باغهای آن اهتمام ویژه ای داشت « وی می خواست شهر تهران را پاکیزه و نظیف باشد چنانکه فرخ خان کوچه ارک دولتی را به دستور کوچه های فرنگستان با سنگ تراشیده مفروش کرد افسوس که چون از راه غلط بود و سبب لغزش اسب و کالسکه می شد دوباره با خرج و زحمت مجدد سنگها را از معابر برچیدند». (امین الدوله، ۱۵) در دوران بعد با توجه به ارتباطات گسترده بین اروپائیان و دولتمردان قاجار شاهد تأثیر پذیری ایرانیان در امورات شهری هستیم چنانکه کسانی همچون قاسم خان والی که فارغ التحصیل دانشگاه « سن سیر » پاریس بود و با جامعه آن روز اروپا آشنایی داشت، می خواست تبریز را وارد دنیای مدرن کند ، به همین علت ۷۴ سال پس از تأسیس نخستین تراموای در اتریش ( ۱۸۲۷م) تراموای تبریز را در سال ۱۹۰۱ م به کار انداخت.(سرداری نیا، ۷۲) ناصرالدین شاه برای توسعه و بازسازی معابر شهر تهران کوشش های بسیاری نمود از جمله « دریاچه ای در میدان توپخانه قدیم حسب الامر ساختند و آب قناتی که با توجه به خاطر خطیر مبارک

احداث شد و از عمارت سلطنتی می گذرد عملاً به حوض مزبور داخل می شد و از اینجا به محلات شهر و حوض سبزه میدان می رود و بعدها در تمام فضای این میدان به استسقای راه عبور و مرور و باغچه ها و طرح و اشجار غرس و گل کاری می شود.» (اعتماد السلطنه، ج ۳، ۱۴۶۶) در سال ۱۲۸۱ ه. ق چراغعلی خان زنگنه سراج الملک به ریاست احتساب دارالخلافه منصوب شد. (همان، ج ۳، ۱۴۷۴؛ محبوبی اردکانی، ج ۲، ۱۲۹) تا معابر و کوچه های تهران را نظیف کند اما اقدامات وی در درجه اول معطوف به اطراف کاخ سلطنتی محدود شد. در سال ۱۲۸۲ ه. ق بعد از ایجاد میدان ارگ و طرح حوضی وسیع در آن و غرس دو باغ در دو طرف حوض و نصب ستونهای سنگی، جهت حفظ ساحت میدان از تردد رفت و آمد کالسکه ها و حیوانات حمل اجناس، « حکم شد در جانب شرقی ارگ همایون دروازه ای از خارج صحرا به شهر قرار دهند و خندق شرقی شهر را انباشته با سطح زمین برابر کنند و خیابانی عریض تا دهنه بازار تشکیل دهند و این اوقات این جمله صورت انجام یافته است.» (اعتماد السلطنه، ج ۳، ۱۴۸۷). همچنین در سال ۱۲۸۶ ه. ق به دستور ناصرالدین شاه « امین حضور پیشخدمت خاصه شریفه مأمور تنظیمات و انتظامات شهر دارالخلافه و حوالی آن منصوب شد. (همان، ۱۴۸۷) علاوه بر این در دوران سلطنت ناصرالدین شاه خندق عظیمی با مباشرت میرزا عیسی وزیر حفر شد که اغلب خاکروبه ها و کثافات شهر را در آن می ریختند. (صفاری، ۶۷) و در طی سال ۱۲۸۶ ه. ق کشیدن نقشه دقیق تهران در دستور کار قرار گرفت و جعفر قلی خان - رئیس دارالفنون - و میرزا عبدالغفار نجم الملک و بیست تن از مهندسان که دانش آموختگان دارالفنون بودند آغاز گردید. در سال ۱۲۸۸ ه. ق



به واسطه خشک سالی سنواتی و بروز قحطی در ایران فقرا و ضعفای شهرستانها به تهران رو آوردند و مشکلی برای دولت ایجاد نمودند. حاج میرزا حسین خان سپهسالار که صدراعظم بود دستور داد که همه آنها را جمع آوری و در قلعه نصرت آباد نگهداری کنند و محمد علی خان سرتیپ نظمیه را مأمور پذیرایی آنها نمود و ظاهراً این اولین قدم در راه ایجاد قسمت خیریه بلدیه است که بالاجبار برداشته شده است. (محبوبی اردکانی، ج ۲، ۱۳۰) از کسانی که در این دوران به امور بلدی تهران مأموریت یافتند می توان به محمد حسن خان صنیع الدوله و اعتمادالسلطنه و میرزا عباس خان پسر میرزا رضا مهندس باشی اشاره نمود. (همان، ۱۳۱-۱۳۰) همچنین کنت دومونت فورت که برای تأسیس یا به عبارتی دیگر تجدید سازمان نظمیه استخدام شده بود امور مربوط به بلدیه را هم بعهده او گذاشتند و از این جهت تا تشکیل بلدیه در در دوره مشروطیت این وظایف بعهده نظمیه بود. (همان، ۱۳۳) این موضوع را می توان به عنوان سرآغاز نقطه عطفی در روند مدیریت شهری آن عصر تلقی کرد. علیرغم تمامی تلاشهایی که در عصر ناصری در جهت توسعه فضای شهری، معابر و کوچه ها و نظیف آنها صورت گرفت باز شاهد مشکلات عدیده ای در سطح شهر تهران هستیم. چنانکه عین السلطنه از این موضوع شکایت نموده که «یک خیابان تعمیر کرده که صد مرتبه نکرده بود بهتر بود بقدری وسط خیابان تنگ و بلند و مرتفع کرده که اطراف آن پرتگاه درستی شده متصل درشکه و کالسکه و گاری بر می گردد و اسباب زحمت زیادی شده». (عین السلطنه، ج ۴، ۲۹۹۵). در دوران مظفرالدین شاه هم این وضعیت ادامه داشته، گواه این مدعا رساله قانون مظفیری است که در آن شرایط زیست محیطی حاکم بر شهر تهران در عصر

مظفوری و وضعیت آب شرب شهر را چنین ترسیم می نماید: « در اصلاح مجرای آب دارالخلافه تمام امراضی که در شهر پیدا می شود به واسطه بدی آب شهر است. زیرا که آبی که در آن فضلاب سگ و گربه و شتر و اسب و قاطر و الاغ و گوسفند و اطفال انسان و آب های ماست گندیده، آب پنیر و هندوانه و خربزه گندیده و آب دیزی پزی و صابون پزی و غیره باشد، چگونه مورث امراض غریبه نمی شود. اگر بعضی کسان آب جاری در عمارات دارند از این آب مشروب نمی شوند. ناچار از بعضی اغذیه و مطبوخات که از این آب در آن استعمال شده اکل و شرب می کنند. به علاوه وقتی هوای شهر از این آب متعفن شده هر کس استشمام این هوا متعفن را نماید، مبتلای به هر گونه مرض می شود ... ». (زرگری نژاد، ج ۱، ۶۱۸-۶۱۷)

همچنین در جای دیگر آمده است که « کوچه های شهر خیلی خراب و کثیف و پرتگاه و گودال زیاد دارد ». (همان، ۶۱۸) با توجه به این شرایط مسئله دفع زباله-های شهری به شکل مکانیزه و امروزی نیز یکی دیگر از معضلات شهری به حساب می آمد که در راستای اجرایی کردن آن مطالعاتی بر روی نحوه دفع آن به تقلید از کشورهای آمریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه صورت پذیرفت. (جزوه ایجاد بلدیة و از بین بردن فضولات، شماره ثبت ۳۵۹ ف) به هر روی مسائل پیش گفته بیانگر اینست که دولت قاجار همچنان با معضلات و مشکلات شهری مواجه بوده و حتی دولتمردان قاجار هم از این وضعیت به تنگ آمده بودند. لذا بعد از انقلاب مشروطه با توجه به گسترش شهرها و تأسیسات وابسته به آن فکر لزوم مؤسساتی در رفع معضلات شهری پیدا شد. و در این رابطه انجمن های بلدی و بلدیة تأسیس شد تا معضلات و موانع شهری را از زندگی شهر نشینان مرتفع سازد.

## تأسیس انجمن بلدیة

در زمان سلطنت مظفرالدین شاه برای نخستین بار تشکیلاتی بنام بلدیة تأسیس گردید که محل آن در ساختمان «چادرخانه» یا «خیام خانه» روبروی سبزه میدان بود و مدتها ریاست آنرا منوچهر میرزا عمادالدوله به عهده داشت در حقیقت همان سازمان احتساییه بود. (محبوبی اردکانی، ج ۲، ۱۳۳) پس از صدور فرمان مشروطیت توسط مظفر الدین شاه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ه. ق و تشکیل نخستین مجلس شورای ملی، نمایندگان منتخب این مجلس نوپا، تا مدتی مشغول تهیه و تصویب نظام نامه های داخلی مجلس و قانون اساسی کشور بودند. بعد از در گذشت مظفرالدین شاه و جلوس محمد علی شاه، مجلس با بحران هرج و مرج ها و چالش های پیش آمده در مناطق مختلف کشور و پایتخت دست و پنجه نرم می کرد به همین دلیل با توجه به شرایط نامساعد حاکم بر جامعه گفتگو از بلدیة به تعویق افتاد. با برقراری آرامش، نمایندگان مجلس اول درصدد برآمدند پیش نویسی قانون بلدیة را در دستور کار قرار دهند ناظم السلام ذیل وقایع روز یکشنبه، چهارم محرم الحرام ۱۳۲۵ ه. ق می نویسد: «مذاکرات امروز در مجلس شورای ملی در چند ماده بود اولاً قرائت نظامنامه بلدیة و تصحیح آن». (ناظم السلام کرمانی، ج ۴، ۹۱) همچنین در جای دیگر ذیل وقایع ۲۹ محرم ۱۳۲۵ ه. ق آورده است که «مذاکرات مجلس امروز در باب قرائت نظامنامه بلدی بود» (همان، ۱۰۹) با توجه به مشکلات متعددی که در اداره امور شهرها در زمینه های زیست محیطی و بهداشتی پیش آمده بود لازم تدوین «قانون تأسیس بلدیة» در تاریخ ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۵ هجری قمری در ۵ فصل و ۱۰۸ ماده به تصویب مجلس اول رسید (مرکز اسناد ملی، ۲۷۳۰۶۵۵: روزنامه کاوه، ۱۳) و هدف اصلی از تأسیس آن «حفظ منافع

شهرها و رفع نیازهای شهرنشینان» بیان شده بود. در این قانون تشکیل انجمن بلدیه در نظر گرفته شده بود و اعضای آن متشکل از اعضای محلات شهر بودند که برای مدت ۴ سال انتخاب می شدند. (روزنامه انجمن تبریز، شعبان ۱۳۲۵، شماره ۱۳۶؛ و مرکز اسناد ملی ۲۷۳۰۶۵۵) یکی از ویژگیهای بارز این نظامنامه توجه به مسائل فرهنگی و زیر ساختهای شهری بود. از جمله در فصل اول به رفع تکدی گری و تأسیس دارالمساکین، دارالمعجزه و مریضخانه و بیمه ساختمانهای شهری در مقابل آتش سوزی، تأسیس کتابخانه و حفظ و مرمت مساجد و مدارس توجه ویژه‌ای شده بود (همان سند) در رابطه با شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان سختگیرانه‌ی زیادی در نظامنامه اعمال شده بود از جمله زنان از حق رأی محروم بودند و دادن مالیات و داشتن خانه و یا مستغلات یا اراضی در حدود شهر، داشتن سواد فارسی لازم بود (همان سند) اما بعد از اینکه انتخابات بلدیه تمام شده چون مهندسی وجود نداشت بیشتر منتخبین مردم طبیب و معمار و مقنی بودند که ریاست آنها هم با عنایت السلطنه همدانی بود. (عین السلطنه، ج ۴، ۲۸۸۱) هرچند نارسائیهایی در قانون بلدیه به چشم می خورد اما با در نظر گرفتن شرایط حاکم بر جامعه آن روز ایران این قانون نو آورانه و مترقی بوده است. در فصل دوم قانون بلدیه عده اعضای انجمن بلدیه در شهرهای کوچک شانزده و در شهرهای متوسط بیست و در شهرهای بزرگ سی نفر در نظر گرفته شده بود. که با رعایت وسعت و جمعیت به محلات شهر تقسیم می شدند. (همان سند؛ روزنامه انجمن شماره ۱۳۶، ۵ شنبه ۱۰ شعبان ۱۳۲۵) با شروع به کار مجلس در برخی از جلسات به امور و وظایف بلدیه تأکیدات مکرری شد چنانکه محمد صادق حسینی طباطبائی رئوس مسائل بلدیه را طی نامه ای چنین تذکر می دهد: «مسائل حفظ الصحه عامه

بدیهی است در این خصوص توجه مخصوص نموده در ترتیب شرب آبها و نظیف معابر اقدام عاجل بفمائید. مسأله دیگر ترتیب تنظیم امر معابر و خیابانها که از تصرف غیر مشروع کسبه و مستأجرین و صاحبان املاک خارج نموده و اسباب سهولت عبور و مرور را فراهم فرمائید. مسأله ثالث ترتیب حمل و نقل و احوال و اشغال و رسانیدن ارزاق بمرکز میدانهاست». ( روزنامه مجلس ، ۱۴ رجب ۱۳۲۵ شماره ۱۶۳ ) انجمن های بلدی توانست در همین اوایل اقداماتی در سطح شهر به انجام برساند اما ناکافی بود و تشکیل اداره بلدی با مشکلاتی همراه شد، بدین ترتیب تشکیل بلدی قانونی تا سه سال بعد به تعویق افتاد. ظاهرا اعضای انجمن بلدی در همین اوایل شکل گیری به دلیل چالش های فراروی مشروطه خواهان و دولت، با مشکلاتی مواجه شدند به طوری که از انجام وظایف اولیه خود بازمانده بود. بنابه گزارش روزنامه مجلس «هرکس در معابر طهران و خیابانهای این شهر شهیر ساعتی عبور کند از کثرت کتافات و انتشار عفونات و ترشح آب و گل و لجن چنان متغییر شده و عرصه بر وی تنگ می گردد و از حرکت خود پشیمان و در رفتار خویش پشیمان می گردد». ( روزنامه مجلس ۴ شنبه ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۵ ، شماره ۳۰ ) آنچه هم روزنامه مجلس به آن اشاره دارد حاکی از اینست که تا این زمان هنوز اوضاع شهر تهران سروسامان نیافته است. اما وکلای انجمن بلدی در همین اوایل تأسیس برنامه ای در دستور کار خود قرار دادند و آن سرشماری و نصب پلاک بر سردر خانه ها بود که البته هزینه پلاک را باید صاحب خانه تقبل می کرد از سوی دیگر ترتیب دفتر احصائیه ( استاتستیک ) ( روزنامه مجلس شماره ۳۰ ، ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۵ ) را یکی از امورات مهمه شهری می دانستند که باید عده نفوس شهر را بطور صحیح معلوم می کردند. زیرا اگر تعداد نفوس کم و زیاد می شد و اطلاعات غلط به بلدی واصل می

گردید از آذوقه ای که برای شهر تهیه می شد کاسته و در این خصوص بلدیة دچار مشکل می شد. با توجه به این مهم که انجمن بلدیة در سروسامان دادن به امورات شهری باید مبالغی را هزینه می کرد اما به دلیل نوپا بودن ، دولت حمایت های مالی چندانی به انجمن بلدی نمی داد و در این زمان هم تحت امر وزارت داخله قرار داشت و فاقد هر گونه اختیارات تامی بودند. از سوی دیگر تقابل دولت و مشروطه خواهان بر سر مسائل مختلف، اقدامات انجمن بلدی را تحت شعاع قرار داده و باعث ضعف در عملکرد اعضای انجمن بلدی شد و با آغاز استبداد صغیر این روند تشدید و فعالیت های انجام گرفته اندکی مسکوت ماند چرا که در این دوران تمام هم و غم مشروطه خواهان صرف مبارزه با استبداد محمد علیشاهی و استقرار دوباره حکومت مشروطه شد. با فتح تهران توسط مجاهدین و انقلابیون گیلانی و بختیاری و فرار محمد علیشاه و پناهنده شدن وی به سفارت روس ، انجمن بلدی بار دیگر فعالیت خود را از سر گرفت. با شروع به کار مجلس دوم، برای رفع مشکلات مالی و درآمدی بلدیة و سروسامان دادن به امور آن ، «قانون مالیات بلدی نواقل» در ۲۶ اسفند ۱۲۸۸ ه . ش / ۱۳۲۷ ه . ق در نه ماده به تصویب مجلس رسید. بر اساس ماده اول آن این مالیات از درشکه ، کالسکه ، دوچرخه بارکش ، چهارچرخه بارکش ، اسب ، قاطر، گاری ، دوچرخه سواری اخذ می شد. (مرکز اسناد ملی ، ۱۳۸۱۰۲۴۰۰) و بر اساس ماده ششم این قانون نامه مالیات های مذکور از وسائل فوق الذکر توسط مباشرین اداره بلدیة وصول می شد و سپس بر طبق دستورالعمل های انجمن بلدی صرف امور جاری می شد. (مرکز اسناد ملی ، ۱۳۸۱۰۲۴۰۰) مستوفی هم در این رابطه می نویسد: « بلدیة تهران وصول این مالیات را بر عهده مأمورین تفتیش دروازه ها که وزارت مالیه برای تفتیش قاچاق تریاک داشت

محول کرد». (مستوفی، ج ۳، ۲۳۴) اما با توجه به تأکید این قانون نامه مبنی بر اخذ مالیات از نواقل شهری، عامه مردم در پرداخت آن کوتاهی می کردند البته دلیل آن هم این بود که «وسایل نقلیه سلطنت و دولت، مأمورین سیاسی دول خارجه از پرداخت مالیات معاف بودند». (مرکز اسناد ملی، ۲۴۰۰۱۳۸۱۰) به تبع این موضوع عامه مردم هنگامی که می دیدند خود قانونگذار، به مصوبه خود توجه نمی کند در نتیجه آنها هم میل و رغبتی به پرداخت مالیات وسایل نقلیه خود نداشتند. از طرفی مأمورین وصول مالیات هم نسبت به این موضوع توجه چندانی نمی کردند و نهایتاً مالیاتهای اخذ شده چیز قابلی نبود. از سوی دیگر از همین مبلغ ناچیز، وزارت مالیه مبلغی کسر می کرد. در آخر باقیمانده مبلغ به کرسی نشین ها و سپورها اختصاص پیدا می کرد. و چیزی جهت عمران شهری و خیابان سازی و گسترش روشنایی شهر باقی نمی ماند. (مستوفی، ج ۳، ۲۳۵ - ۲۳۴) گرفتن مالیات و عوارض از نواقل اعتراضات مردمی را به دنبال داشت. روزنامه مجلس در متنی اعتراض آمیز به این موضوع پرداخته است و می نویسد: «بلدیه باید از این راه حرکت کند اولاً آنچه از عایدات قدیمه بدستش میاید یک دستورالعمل و قاعده برای آن وضع نماید که از روی میزان و ترتیب گرفته شود. تا صحیح بگیرند و ظلم نکنند و آن دستورالعمل کتبی را منتشر کنند که گیرنده و دهنده بدانند چه بکند و تکلیفشان چیست». (روزنامه مجلس، ۵ شنبه ۲۶ ذالقعده ۱۳۲۶، شماره ۴۴) به هر حال بعد از تصرف تهران توسط مشروطه خواهان، بلدیه توانست در ضلع شمالی میدان توپخانه (میدان سپه) یک ساختمان را تصاحب و در آن مستقر شود و برای شعب کارهای خود اداری تعیین کرد که عبارتند از ۱- اداره میاه (آب) ۲- اداره ارزاق ۳- اداره روشنایی (برق) که کارش منحصر به دویست شعله چراغ در میدان توپخانه و

خیابان باب همایون و ارگ می شد. (مستوفی، ج ۳، ۲۳۵) آنچه واضح و مبرهن است اینست که چه در دوران مجلس اول و چه مجلس دوم در وضعیت عمومی شهر تهران و ساکنان آن تغییر اساسی حاصل نشده بود گواه این مطلب اینست که «الغهای بلدیة بارکشهای دوچرخه اسبی تغییر یافته بود، ولی از حیث کار فرقی بین ادوار گذشته، و دوره مشروطه نبود. خیابانها بهمان کثافت باقی، و بالاخره مردم شهر تصور می کردند با مشروطه امور شهری آنها بهتر خواهد شد، دانستند که فقط مأمورین لباس عوض کرده اند، در اساس کار تفاوتی حاصل نشده است.» (همان، ۲۳۵) این روند کاری و شرایط حاکم بر محیط زندگی مردم باعث شد که انجمن بلدیة به باد انتقاد گرفته شود به گونه ای که روزنامه مجلس می نویسد: «سی نفر وکیل برای چه است در صورتیکه باید بلدیة را یک نفر اداره کند برای چه وقت ۳۰ نفر را ضایع می کنند اینها چه تکلیفی خواهند داشت و هیئت سی نفری چه می تواند بکنند.» (روزنامه مجلس، ۲۶ ذیقعدة، ۱۳۲۷ شماره ۴۴)، به دنبال این شرایط در سال ۱۳۲۸ ه. ق به هنگام نیابت سلطنت شاهزاده عضدالملک قاجار، دکتر خلیل خان اعلم الدوله ثقفی به ریاست اولین بلدیة قانونی که تأسیس شده بود منصوب شد. (ثقفی اعزاز، «نخستین بلدیة قانونی عصر مشروطه»، مجله وحید، شماره ۷۸، ۶۷۷؛ محبوبی اردکانی، ج ۲، ۱۳۴) این موسسه تازه بنیاد مقابل مدخل ورودی به (خیابان بوذرجمهری) بوده و تابلوئی بالای آن نصب گردیده بود بطول یک مترو اندی که در آن عبارت بلدیة تهران به چشم می خورد داخل آن باغچه مصطفائی بود و اطرافش اتاقهای مختلفی از قبیل محاسبات و جایگاه رئیس و معاونش و دوائر مربوطه دیگر چون بازرسی و کارگزینی را در بر می گرفت معاون اداره جدید علی رضا خان بهرامی ملقب به مهذب السلطنه بود وی یکی از چشم پزشکان



معروف تهران قدیم بود. رئیس محاسبات و تنظیم بودجه و کارگزینی یک نفر ارمنی به نام مسروپ خان مسروبیان و میرزا محمد علیخان اوحدی نیز رئیس بازرسی بود در زمان عضدالملک سنگ فرش کردن دو پیاده رو طرفین خیابان شاه آباد تا جلوخان مجلس شورای ملی صورت پذیرفت. (ثقفی اعزاز، ۶۷۸-۶۷۷) یکی از اقداماتی که از سوی بلدیه در این سال صورت گرفت و به عنوان شرح وظایف بلدیه تلقی می شد بر پای جشن تولد برای احمد شاه قاجار بود که در شب جمعه ۲۷ شعبان ۱۳۲۸ ه. ق. مراسم جشن و سرور در شهر رشت بر پا شد و بلدیه چراغانی مفصلی به راه انداخت و شربت و شیرینی توزیع نمود. (نیکویه، ۵۰) از دیگر مسائلی که بلدیه تهران پی گیری کرد بحث اصلاح و بهبود وضعیت و قیمت نان بودچنانکه به نانوایان اعلام کرد که خمیر گیر و شاطر نانوایان باید هر روز حمام بروند و لباس پاکیزه و مرتب بپوشند. (عین السلطنه، ج ۵، ۳۳۲۳) همچنین اعلم الدوله طی نامه ای به «حکومت جلیله دارالخلافه» در ۲۸ صفر ۱۳۲۸ ه. ق این موضوع را یاد آور می شود چون بلدیه مکلف به تدارک نان شهر است لذا می بایست بداند که موجودی گندم در شهر و اطراف آن چقدر است و به عموم مردم اطلاع داده شد که هر کس بیش از سه خروار گندم داشته باشد باید به بلدیه خبر دهد که چقدر گندم دارد و به علاوه خبر دهد که برای فروش آن به قیمت عادلانه حاضر است. در صورت امتناع خرواری یک تومان از او گرفته خواهد شد. (مرکز اسناد ملی، ۲۹۳۰۰۰۵۰۹) این موضوع باعث گردید بدخواهان بخصوص بازماندگان استبداد از در مخالفت با اعلم الدوله بر آیند به همین دلیل چند بار بازار بسته شد و مغازه ها تعطیل گردید و مردم جلوی بلدیه اجتماع کردند اعلم الدوله که کارشکنی استبداد خواهان را دید از کار خود استعفا داد و روانه سوئیس شد و بعدها فرمان

کنسولی ایران را دریافت کرد. (ثقی اعزاز، ۶۷۸) در این زمان بلدیہ زیر نظر وزارت داخله بود. نخستین کسی که از طرف این وزارتخانه حکم ریاست بلدیہ را دریافت کرد شخصی بنام «یمین السلطنه» بود به طوری که در حکم صادره وی نوشته شده بود مبلغ هشتاد تومان دریافت می کرد. (عباسی، ۳۳) با توجه به روند روبه رشد و توسعه بلدیہ ها در شهرستانها که حتی برخی صاحب روزنامه هم بودند. ولی در تهران جای چنین روزنامه ای خالی بود. روزنامه مجلس در این باره می نویسد: «در شهرستانهای مختلف بلدیہ ها پیشرفت کرده بودند مخصوصا خراسان و اصفهان پیشرفت کرده بودند. در خراسان روزنامه انجمن بلدی بنام «بلدالامین» طبع و نشر می شود. در اصفهان نیز مذاکرات بلدیہ در روزنامه زاینده رود چاپ می شود. کاش بلدیہ طهران نیز مذاکرات خود را به یک وسیله نشر می داد». (روزنامه مجلس شماره ۸۸، ۲ ربیع الاول ۱۳۲۸) اما فعالیت جریانهای ضد مشروطه و استبداد گراها روند چاپ چنین روزنامه ای را به تعویق می انداختند. در رجب سال ۱۳۲۸ ه. ق بلدیہ تهران مقرراتی منتشر کرد که هدف از وضع آنها برقراری نظم در استفاده از درشکه ها و کالسکه های عمومی بود. در این نظامنامه افزون بر صلاحیت، سن و دیگر مشخصات که درشکه چی باید داشته باشد. نرخ و ساعات استفاده از درشکه، مالیات، ثبت نام و رفتار درشکه چی در معابر معین شده بود بر اساس ماده ۳۷ این نظامنامه مقرر شده بود که درشکه ها باید از سمت راست دیگر وسایل نقلیه حرکت کنند و در ماده ۴۲ سرعت کالسکه ها را چه در داخل و چه در خارج شهر محدود می کرد، و در صورت تخلف، درشکه چی، جریمه یا یک تا ۲۴ ساعت بازداشت می شد. (ویلهم فلور، ۲۰۳) این قوانینی که وضع شده بود امروزه قابل تطبیق با مجموعه قوانین راهنمایی و رانندگی در حوزه درون شهری و برون شهری است

و این موضوع بیانگر و حاکی از قانونی نسبتاً مترقی در عصر قاجار دارد. اما علیرغم تلاش های صورت گرفته از سوی بلدییه در جهت برقراری نظم و انضباط در محیط شهری و تنظیف معابر و خیابانها و سروسامان دادن به امورات شهری ، باز شاهد نوعی خود سری و بی ترتیبی در ساختار بلدییه تهران می باشیم به همین دلیل پیشرفتهای صورت گرفته در امور مردم شهرنشین چندان چشم گیر نبوده و نمایندگان از وضعیت انجمن بلدی ناراضی بودند. بنا به گزارش روزنامه مجلس در ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۹ ه . ق « به واسطه عدم پیشرفت امور از اعضای بلدییه مجلسی مرکب از رؤسای و غیره در بلدییه منعقد و شرحی در لزوم انفصال اعضاء حالیه و عدم انفصال مذاکره می شود چند نفر از رؤسای اضاف بر خواسته و انفصال اعضاء را تصویب می نمایند. از ابتدا شخص رئیس استعفای خود را تقدیم و پس از ایشان چند نفر دیگر از وکلا استعفا داده و فعلا بلدییه منفصل است جز اداره نواقل که بشغل خود مشغول می باشد.» (روزنامه مجلس ، سال چهارم ، شماره ۷۹ ، ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۲۹ ) با انفصال انجمن های بلدی ، که آن هم در جهت اصلاح قانون بلدییه و افزایش توانمندی و کارایی این انجمن نوپا صورت پذیرفته بود. بلدییه همچنان به شرح وظایف خود عمل می کرد از جمله در ۲۸ شوال ۱۳۳۰ ه . ق اعلانی در خصوص جلوگیری از سد معبر در جلو مغازه ها و پیاده رو ها در جهت عبور و مرور آسان عابرین انتشار داده و به عموم کسبه تهران اخطار گردید که ظرف مدت پنج روز نسبت به رفع هر گونه سکو جلو مغازه و یا پهن کردن بساط اجناس در خارج از مغازه اقدام نمایند و در صورت سپری شدن موعد مقرر با آنها برخورد خواهد شد ( مرکز اسناد ملی ، ۲۴۰۰۲۷۱۲۳ ) . این اعلان در راستای سر و سامان دادن به امور شهری بود.

در سال ۱۳۳۱ ه.ق. بلدیة تهران تعطیل شد ولی علت این امر چندان آشکار نیست در نامه وزارت داخله در این خصوص آمده است « به ملاحظاتی چند هیئت محترم وزراء داخله داده شود و دولت هر وقت صلاح بداند مجدداً اداره بلدیة تشکیل می دهد » ( مرکز اسناد ملی ، ۲۹۰۰۰۵۱۰ ) با توجه به وضعیت نابسامان بلدیة و بی نظمیهای مکرر در اداره امور آن باز به نظر می رسد بلدیة تهران دغدغه پیگیری و سرو سامان دادن به مسائل بهداشتی در محیط شهری را همچنان پیگیری بوده است و در این راستا در سال ۱۳۳۲ ه.ق. اعلانیة ای از طرف بلدیة تهران در مورد مسائل بهداشتی و زیست محیطی و تنظیف فضای شهری صادر شد در این اعلانیة آمده است: « نظر به اینکه گاوداری در شهر مخالف حفظ الصحة و باعث تولید امراض است لهذا بعموم گاوداریهای که در داخل شهر طهران گاوداری می کنند اعلان می شود که از تاریخ نشر این اعلان الی پانزده یوم دیگر در خارج شهر برای گاوهای خودشان طویله تهیه نموده و گاو و کثافات آنها را از شهر خارج کنند هر یک از حضرات گاودار که بر خلاف مدلول این اعلان رفتار نمایند علاوه بر اینکه دروازه بانهای شهر از ورود گاوهای آنها بشهر ممانعت خواهند نمود بلکه برای هر یک رأس گاو مبلغ پنجقران بعنوان جرم اداره بلدیة از صاحب گاو مأخوذ خواهد داشت ». ( ویلهلم فلور، ۲۰۷ ) با آغاز جنگ جهانی اول و حضور نیروهای بیگانه در خاک ایران (۱۳۳۲)، ترافیک روز به روز متراکم تر می شد در نتیجه بلدیة تهران مقرراتی برای تسهیل آمد و شد و تأمین امنیت مربوط به تردد وسایل نقلیه صادر کرد در این مقررات صراحتاً به خودرو اشاره شده بود. در واقع تا این تاریخ مقرراتی در مورد خودروها، که به همان سرعت درشکة ها و کالسکه ها هدایت می شدند وجود نداشت. ( همان، ۲۰۶-۲۰۵ ) در سال ۱۳۳۳ ه.ق. بار دیگر مقرراتی در جهت تسهیل در رفت و آمد عامه منتشر شد که در آن به

دکاکینی که باعث سد معبر و ایجاد مزاحمت در عبور و مرور مردم می شدند اختطار داده شده بود. (همان، ۲۰۶) صدور اعلانیه های مختلف از سوی بلدیة در طی چند سال متوالی و آن هم در یک مورد خاص بیانگر عدم وجود ضمانت اجرایی و تشریفاتی بودن آنهاست چرا که کسبه و بازاریان چندان توجهی به این اعلانیه ها نمی کردند.

در طی جنگ بین الملل اول علیرغم بی طرفی از طرف دولت ایران ، باز شاهد حضور نیروهای متخاصم متفقین و متحدین در قسمت عمده ای از خاک ایران هستیم. حضور این نیروهای بیگانه باعث تخریب و ویرانی حیات کشاورزی که رکن اساسی معیشت جامعه ایران عصر قاجار را تشکیل می داد شد . این نابسامانی با ظهور قحطی و به دنبال آن در تنگنا قرار گرفتن مردم همراه بود به همین دلیل اهالی روستاها در سال ۱۳۳۵ ه . ق به سوی پایتخت سرازیر شده ، جمعی از متمولین شهر کمیسیونی تشکیل داده و اعانه جمع آوری کرده و بین مستحقین توزیع کردند . کمیسیون وظیفه خود را تا سال ۱۳۳۷ ه . ق ادامه داد پس از پایان قحطی کمیسیون طرح مالیات جدیدی را به دولت پیشنهاد کرد و دولت هم پذیرفت و از طرف کمیسیون اشخاصی در دروازه ها مأمور شدند که از هر بار مال التجاره یک قران دریافت نمایند و بعلاوه یک شاهی به قیمت مراسلات و مخابرات تلگرافی برای امور بلدیة اضافه شد طولی نکشید که دولت خود وصول این عوارض را به عهده گرفت و در عوض ماهی ۵۰۹۹ قران برای نگهداری ۷۵۰ نفر از بی خانمانها و ایتام و درماندگان به کمیسیون می پرداخت پس از چندی کمیسیون از مأموریت خود استعفا داد و رئیس الوزراء وقت وثوق الدوله یک نفر را رسماً به ریاست

دارالمساکین که پس از آن به دارالیتام مبدل شد منصوب نمود. مقارن همین ایام کمیته اعانه آمریکایی ها نیز تعطیل شد و دولت قبول کرد که از عهده اشخاص بی بضاعتی که آنها نگهداری می کردند تکفل نماید. باین طریق یک شعبه دیگری از مؤسساتی خیریه با اسم دارالصنایع تأمین شد و ماهیانه شش هزار تومان هم برای مصارف آن اختصاص دادند مرکز اداره خیریه در خیابان لاله زار افتتاح شد ولی به واسطه کمبود بودجه و هم به سبب نداشتن مدیران کارآگاه و مجرب از همان بدو تأسیس رو به ویرانی نهاد. (مجله بلدیة، س ۱، ش ۱، ۱۳۲۹، ۸-۹) با توجه به اینکه روز به روز دایره وظایف بلدیة و حجم کارهای آن افزایش می یافت، لذا رسیدگی به این امورات بلدیة را با مشکلاتی مواجه ساخت اما با این وجود بلدیة تا جمادی الثانی ۱۳۳۹ ه. ق وظایف خود را با افت و خیزهای بی شمار به انجام می رساند اما در این سال با کودتای سید ضیاء الدین بلدیة منحل شد. کابینه سید ضیاء الدین در دوران کوتاه خود دست به اصلاح وضعیت بلدیة زده و در سال ۱۳۳۹ ه. ق / دوم حمل ۱۳۰۰ ه. ش بلدیة تهران بار دیگر با سازمان تازه ای تشکیل گردید. بدین ترتیب پس از کمتر از پانزده روز معطلی دوباره آغاز به کار کرد (طبری، ۲۴۶-۲۴۵) و در ۱۴ حمل ۱۳۳۹ ه. ق تصویب نامه تشکیلات اداره بلدیة تهران تصویب شد. بنا به گزارش مستوفی، سید ضیاء الدین در مدت کوتاه ریاست وزرایی اش اقداماتی ارزنده ای به انجام رساند. وی می نویسد: «یک روز دیدم مأمورین چراغ برق، در خیابان لاله زار سیم کشی می کنند و همان شب در این خیابان تا جایی که سیم کشی رفته بود، چراغ دایر شد، خیابان علاءالدوله و اسلامبول بعد از چند روز چراغ پیدا کرد بالا آوردن پی عمارت جدید گشتند، یک

روز دیگر دیده شد در خیابان چراغ برق مشغول کند و کوب هستند و گاری های بلدیه خاک می برند ، این خیابان را شوسه کننده احیانا مأمورین صحی به دکان های آشپزی و کله پزی و سلمانی و حمام ها می روند ، و دستوراتی راجع به پاکیزگی ظروف و ابزار می دهند و التزام هایی می گیرند . چند روز بعد عده ای مأمور بلدی ، در دکان های خیابان لاله زار و علاءالدوله و ناصر خسرو افتاده ، متصرفین را ملتزم می کنند که در و پیکر دکان خود را به رنگ سبز درآورند و آنها که با زبان خارجه و حروف لاتین چیزهایی برای اعلان در پیشانی و پشت شیشه های دکان خود نوشته اند ، وادار می کنند نوشته های خود را پاک کرده التزام بسپارند که دیگر از این اوراق های بی جا نزنند ، و بر خلاف ملیت اقدام نکنند. روزهای جمعه ، باید همه دکان ها تعطیل باشد و یک مشت از این مقررات «. ( مستوفی ، ج ۳ ، ۲۴۰ ). عین السلطنه هم عملکرد سید ضیاء را مثبت ارزیابی نموده و به توجه بیش از حد سید ضیاء به وضع بلدیه تهران اشاره نموده است. ( عین السلطنه ، ج ۸ ، ۱۱ ) همچنین سید ضیاءالدین بر بارهای که وارد شهر شد عوارضی تعیین کرد و در نظامنامه ای که جهت بلدیه تدوین شده بود به انتخاب رئیس بلدیه از طرف رئیس الوزراء تأکید شده بود. ( مختاری، اسنادی از انجمن بلدی، تجار و اصناف، ج ۱، س ۲ ) و بدین ترتیب بلدیه وابسته به دولت شد. علیرغم عمر کوتاه ریاست وزرایی سید ضیاءالدین اما به تعبیر مستوفی « سنگ اول بنای بلدیه امروز، به دست سید ضیاء الدین گذاشته شد » ( مستوفی ، ج ۳ ، ۲۴۰ ) بلدیه تازه تأسیس دارای ادارات تابعه ذیل بود: اداره صحیه و معاونت عمومی، اداره امور خیریه، اداره تفتیش، احصائیه، سجل احوال و نشریات، محاسبات و عواید بلدی، ساختمان، نظیف، میاه و روشنایی، کابینه، پرسنل

و ملزومات و اجرای بلدی و رسومات. (بلدیه، ۱، ش ۱، ۱۵-۱۱) بعد طی جلسه ای موسیر ایپکیان مأمور تشکیلات و رئیس اداره مرکزی، حکیم اعظم رئیس اداره صحیه و معاونت عمومی، موسیو آلبرت رئیس اداره محاسبات و عایدات، عبدالله بهرامی رئیس کل اداره امور خیریه، ابوالقاسم فروهر رئیس کل اداره ساختمان، روشنایی، تنظیفات و میاه، و موسیو تیکران ترهاکوپیان رئیس اداره تفتش، سجل احوال، احصائیه و نشریات، مشرف الدوله رئیس اداره کابینه، پرسنل و ملزومات، اجرا و رسومات شدند. (محبوبی اردکانی، ج ۲، ۱۳۶) مؤسسه خیریه ای که در سنوات قبل شروع به کار کرده بود از تاریخ ۱۵ حوت ۱۲۹۹ ه. ش به بلدیه واگذار شد پانصد و پنجاه نفر را تحت پوشش داشت که در دوره ریاست وزرای سید ضیاءالدین به هشتصد و نود نفر رسید. (طبری، ۲۵۳) در نتیجه اداره خیریه تأسیس شد این اداره دارای ۳ دایره بود، دارالایتام، دارالمساکین، و کارخانه بلدی. دارالایتام دو شعبه داشت مدرسه شبانه روزی پسران و مدرسه شبانه روزی دختران (محبوبی اردکانی، ج ۲، ۱۳۶) روی هم رفته اطفال یتیم متجاوز از هشتصد نفر بودند که دو حمام مخصوص به آنها اختصاص یافته بود. (بلدیه، ش ۱، س ۱، ۱۰) دارالمساکین هم در خانه ای بود که حاج معدل الممالک رشتی خریداری شده بود و در آن سائلین مستحق و عجره را که در شهر جمع آوری می شدند در این محل نگهداری می کردند (محبوبه اردکانی، ۱۳۷؛ بلدیه ش ۱، ۱۰) و مجموعاً ۳۷۹ نفر را شامل می شوند و یک نفر طبیب مخصوص برای معالجه آنها تعیین شده بود که همه روزه آنها را معاینه می کردند. (طبری، ۲۵۴) کارخانه بلدی، کارخانه شماره (۱) در خانه های معروف به صاحب دیوان به جهت زندهای بی بضاعت تأسیس شده بود که بیشتر



اوقات مشغول دوختن پیراهن و شلووار یا ریشتن پشم برای کارخانه های قالی بافی دارالایتام بودند در این کارخانه متجاوز از ۲۸۳ نفر مشغول کار بودند و برای آنها ۲۵ دستگاه قالی بافی تأسیس شده بود بعلاوه ۱۰۰ دستگاه پارچه بافی و یک دستگاه پشم ریزی نیز در اختیار داشتند. (بلدیه ش ۱، س ۱، ۱۰؛ محبوبی اردکانی، ج ۲، ۱۳۷؛ طبری، ۲۵۴) در طی دوران کوتاه رئیس الوزرای سید ضیاءالدین مسأله تنظیف امور شهر تهران در دستور کار قرار گرفت. وی عده مأمورین تنظیف از دویست نفر به چهارصد و پنجاه نفر مأمور ارتقاء داده و بین ۹ شعبه تنظیف در محلات شهر تقسیم کرد. شعبه ای هم به خاکبرداری و تنظیف و حمل زباله اختصاص یافت. که دارای ۵۰ رأس اسب، ۴۰ دستگاه دوچرخه و یک گاری چهار چرخه آب پاشی و یک اتومبیل آب پاشی و پنجاه عدد یک چرخه دستی برای حمل و نقل زبال تهیه شده و یکصد سطل زباله ساخته شده و در محلات مختلف شهر نصب کردند. پر کردن گودال های سطح شهر و تسطیح و تعمیر خیابانها، ساختن آب انبار دروازه شمیران، احداث پیاده رو ساختن مستراح عمومی پشت تیمچه وزیر نظام و خیابان ناصریه، و در بحث تأمین آب شرب شهر، ۲۵ رشته قنات شهری از مالکین اجاره شد و با استخدام ۹ نفر سر میراب و ۳۶ میراب امور ساماندهی شده در مورد تأمین روشنایی معابر و خیابانهای شهر، از جمله ۴۳ خیابان و ۴۰ کوچه مهم سطح شهر به روشنایی تجهیز شدند. منبع تأمین روشنایی هم شامل کارخانه حاجی امین الضرب، و کارخانه بلدیه بود. (طبری، ۲۵۳-۲۵۰) کارخانه حاج امین الضرب یک کارخانه فرسوده بود که از شهر بردو فرانسه خریداری شده بود و تأمین روشنایی را بر عهده داشت ولی به دلیل فرسودگی و انشعابات متعدد که به مردم

داده شده بود برق لامپ ها ضعیف بود به همین دلیل سخره روزنامه ها شد و همیشه میان بلدیه و امین الضرب بر سر مسأله برق رسانی مناقشه بود. ( صفاری، ۶۸ ) در مورد توسعه و نظارت در حفظ الصحه عمومی و توجه به مسائل پزشکی - بهداشتی جامعه اقداماتی به انجام رسید از جمله بر کشتار دامها ، دواخانه ها و جلوگیری از فروش ادویه مضر و کهنه ، و نظارت بر امور بهداشتی مساجد ، مدارس ، مکاتب ، حمامها، سلمانی ها، مهمانخانه ها، قهوه خانه ها و قصابی ها توجه ویژه- ای شد. و نهایتا از طبابت اطبای بی دیپلم و غیر مجاز جلوگیری به عمل آمد. همچنین در همین مدت کوتاه ریاست وزرایی سید ضیاءالدین، مریضخانه بلدی با ۹۰ تخت خواب تأسیس گردید. بعلاوه دارالمجانین از اداره نظمی به بلدیه منظم شد. از سوی دیگر مشاغل مزاحم و مشاغلی که سلامت جامعه را تهدید می کرد به خارج از شهر یا محلات کم جمعیت انتقال یافت که از آن میان می توان به فخاری و کله و روده پاک کنی اشاره کرد. ( ططری، ۲۵۵ ) یکی از اقدامات سازنده و مفید آن عصر دیوار کشی جلوی خرابه های شهری و دکانهای مخروبه بود و بدین ترتیب چهره و منظر شهر سامان پیدا کرد و به دنبال این اقدامات در نقاط مختلف شهر پست امدادی دایر شد. ( همان، ۲۵۶ ) آنچه در این اواخر عصر قاجار مهم به نظر می رسد اقداماتی است که از سوی بلدیه تهران در جهت آمارگیری نفوس شهرتهران صورت می گیرد . بر اساس صورت احصائیه سجل احوال از ۱۵ قوس ۱۲۹۷ تا برج حوت تخاقوی ثیل ۱۳۰۰ به شرح ذیل ارائه شد که متولدین قبل از تأسیس سجل احوال ۱۷۹۴۴ نفر ، متولدین جدید ۱۳۰۲۳ نفر ، متوفیات ۴۴۷۸ نفر و ازدواج ها ۴۵۹۳ مورد را شامل می شد. اما بر طبق سر شماری که در دوران سید ضیاء صورت

گرفته بود به غیر از نظامیان و اعضاء سفارتخانه ها، عده نفوس ۱۹۶۲۵۰ نفر به ثبت رسیده است. (همان، ۲۶۰-۲۵۹) که این مهم یکی از دیگر وظایف بلدیة در این دوران بوده است. با وجود اینکه کابینه سید ضیاءالدین عمر کوتاهی داشت اما توانست اقدامات مختلفی را برنامه ریزی و به انجام برساند از سوی دیگر وی درصدد بود با صدور اعلامیه های متعدد تحولاتی در بلدیة ایجاد نماید اما برخی از اقدامات کاملاً شتابزده بود از جمله کسب عوارض و مالیاتهای سنگین که نتیجه آن چیزی جز اعتراضات صنفی مختلف نبود به همین دلیل بعد از سقوط کابینه سید ضیاءالدین صنف تجار در نامه ای اعتراض آمیز به مجلس شورای ملی برخی از اقدامات غیر قانونی سید ضیاءالدین را متذکر شدند از جمله اینکه وی بلدیة را به یک موسسه دولتی تبدیل نمود و به جای آنکه تحت نظر وزارت داخله باشد بر خلاف نصح صریح قانون، تحت نظر رئیس الوزراء قرار داد. (مرکز اسناد مجلس ۴/۲۰/۸/۴/۱۴۳) و مالیاتهای گزافی که متناسب با مالیات دهندگان نبود مقرر کرد. هر چند برخی از مالیاتهای ورودی بعد از سقوط کابینه سید ضیاءالدین و در کابینه قوام السلطنه (۱۴ خرداد ماه ۱۳۰۰ شمسی) تعدیل شد اما باز هم طاقت فرسا بود. از منظر مخالفین، سید ضیاءالدین ادارات عریض و طویل متعددی دایر کرد و افراد بی سابقه و غیر متخصص برای آنها معین و حقوقهای گزافی مقرر نمود. جای تعجب اینست که در کابینه قوام السلطنه تمامی عملیات و تصمیمات سید ضیاءالدین لغو شد (مرکز اسناد مجلس، ۴/۲۰/۸/۴/۱۲۳) سید ضیاءالدین که اجرای برنامه های بلدیة را با جدیت پیگیری می کرد و اقدامات عدیده ای در سطح شهر تهران به انجام رسانیده بود اما ظاهراً بلدیة سخت گیری های در خصوص تجدید بنا و ساخت و

ساز و تعمیرات منازل اعمال کرده بود که به نظر می‌رسد کمی با شدت عمل و بدون در نظر گرفتن جوانب کار پیگیری می‌شد از جمله می‌توان به سندی اشاره کرد که طی آن شخصی بنام حاج سید نصر الله روشن که درصدد تعمیرات خانه خود در چالمیدان نزدیک حمام فیروزه بر آمده بود، اما از طرف بلدیه به وی ابلاغ شده بود که باید ساخت و ساز نهایتاً ظرف مدت ده روز به پایان برسد در غیر اینصورت ملک وی به نفع دولت ضبط می‌شود (مرکز اسناد مجلس ۴/۲۹/۱۶/۱/۹) با توجه به غیر ممکن بودن این امر حاج سید نصرالله روشن از بلدیه شکایت نموده بود. از سوی دیگر با توجه به ترتیب روشنایی در بسیاری از کوچه‌ها و خیابانهای شهر تهران در این دوران، که در قبال آن هم از اهالی وجهی دریافت می‌شد اما برخی از محلات تهران از جمله تجریش فاقد روشنایی بود و اهالی تجریش طی نامه‌ای اعتراض خود را در این خصوص بیان داشته بودند که «سالهاست صدی پنج درصد فقط مالیات مستغلات را پرداخت می‌کرده‌اند اما در این زمان باید دو درصد هم بعنوان نظافت و روشنایی پرداخت کنند در صورتی که نظافت محل و بازار و مسأله تأمین روشنایی آن از طرف خود اهالی به انجام رسیده و بلدیه در این زمینه اقدامی نمی‌کرده است» (مرکز اسناد مجلس ۴/۸۱/۴۳/۱/۱۴) اینها نمونه‌ای از اعتراضات صنفی و مردمی علیه اقدامات بلدیه بود که در سنوات بعد هم شاهد این گونه طرح شکایات هستیم.

عایداتی که بلدیه در این زمان در ماه کسب می‌کرد به چهل هزار تومان می‌رسید. (اردکانی، ج ۲، ۱۳۷) و در سالهای بعد با توجه صورت عایدات و بودجه بلدیه که تقدیم مجلس شورای ملی شد این مبلغ رو به افزایش نهاد. (مرکز اسناد

مجلس ۴/۳۱/۱۶/۳/۲۰۷) به گونه ای که حقوق اعضای بلدیة نیز نسبت به سنوات گذشته تغییر چشم گیری یافت و از عایدات نسبتاً زیادی که از عوارض جدید و نواقل قدیم بدست آمد، بلدیة توانست خیابانهای را شوسه کرده و کوچه ها را به خرج مالکین سنگ فرش نمایند و در خیابانها و کوچه ها چراغ برق دایر نموده و عده سپورها نیز رو به افزایش نهاد و گذشته از خیابانها هر چند کوچه یک نفر مأموریت تنظیف پیدا کرد. (محبوبی اردکانی، ج ۲، ۱۳۸) با افزایش کارکنان بلدیة و سنگین تر شدن وظایف آنها، هزینه ها و مخارج بلدیة نیز رو به افزایش نهاد به صورتی که در پایان سال ۱۳۰۱ ه. ش ۱۳۴۱/ ه. ق این مبلغ به ۶۳۵۰۸۴ تومان رسید و عوارض سالیانه ای که بدست می آمد بالغ بر ۶۳۰۰۰۰ هزار تومان می شد (مرکز اسناد مجلس ۴/۳۱/۱۶/۳/۲۰۷) و در سالهای بعد یعنی ۱۳۰۳ ه. ش درآمدها رو به کاهش نهاد به صورتی که جمع کل عایدات بلدیة تهران در سال ۱۳۰۳ ه. ش فقط ۵۹۴۱۳۳ تومان بود. (صفاری، سالنامه دنیا، ۶۹) با به قدرت رسیدن رضا خان در سال ۱۳۰۳ ه. ش و در دوران ریاست وزرای وی نظر به لزوم انتخاب یک صاحب منصب نظامی و آگاه به کار و بصیر برای اداره کردن امور بلدیة تهران سرهنگ کریم خان بوذرجمهری که خود از قزاقان کودتا بود به کفالت بلدیة تهران برگزیده شد و سرتیپ محمد علی صفاری به سمت معاونت بلدیة تهران منصوب شد (تکمیل همایون، ۸؛ صفاری، ۶۷؛ شهری، ۵).

## نتیجه گیری

از مجموعه مباحثی که گذشت می توان چنین نتیجه گرفت شهر به عنوان یک واحد اجتماعی - سیاسی از ادوار کهن مورد توجه بوده است. از زمانی که تهران به پایتختی (دارالخلافة) انتخاب شد و شاهان قاجار در آنجا تمرکز اداری نمودند شاهد رشد و توسعه شهر تهران هستیم. این روند رو به رشد زندگی شهری، مشکلاتی فراوانی در زمینه رفت و آمد مردم در خیابانها و معابر، بهداشت و نظافت آنها را به همراه داشت، همچنین ارتباطات گسترده بین دولتمردان قاجار و خارجیان باعث توجه بیشتر به امور شهر تهران شد. به همین دلیل لزوم تاسیس نهادی به نام بلدیة احساس شد، تا با نظارت بر امور و مدیریت آنها. مسائل و مشکلات پیش روی شهروندان را مرتفع سازد. در عصر ناصری و مظفری قدمهای مثبت و ارزنده‌ای در رابطه با امور بلدیة برداشته شد، هرچند ناکافی بود اما پایه و اساسی شد جهت توسعه شهر تهران آن دوران. و در دوران کوتاه دولت سید ضیاء بلدیة خدمات بسیاری در امور شهری به انجام رساند که بر اساس اسناد و کتب تاریخی کارنامه نسبتاً موفق در این زمینه از خود به جای گذاشت و بلدیة به نهادی که در صدد رفاه عمومی شهروندان و رفع مشکلات، معضلات و موانع شهری بود بدل شد. با توجه به حجم عدیده کارها و وظایفی که بر دوش بلدیة قرار داشت این امر باعث شده بود که اقدامات بلدیة چندان چشم گیر نباشد.

## منابع و مأخذ

- ۱- اتحادیه ( نظام مافی ) ، منصوره ، اینجا طهران است ( مجموعه مقالات درباره تهران ۱۳۴۴ - ۱۲۶۹- ه . ق ) ، تهران ، نشر تاریخ ایران ، ۱۳۷۷ .
- ۲- آمار دارالخلافه ناصری ( اسنادی از تاریخ اجتماعی تهران عصر قاجار ) ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان ، تهران ، نشر تاریخ ایران ، ۱۳۶۸ .
- ۳- پولاک ، یاکوب ادوارد ، سفرنامه پولاک ، ترجمه کیکاوس جهاننداری ، خوارزمی ، ۱۳۶۸ .
- ۴- اعتماد السلطنه ، محمد حسن خان ، مرآة البلدان ، ج ۳ ، به کوشش عبدالحسین نوایی و میر هاشم محدث ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۶۷ .
- ۵- تکمیل همایون ، ناصر ، تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران ( دارالخلافه ناصری ) ، ج ۲ ، تهران ، پژوهشگاه فرهنگی ، ۱۳۸۱ .
- ۶- خاطرات سیاسی امین الدوله ، به کوشش حافظ فرمانفرئیان ، زیر نظر ایرج افشار ، تهران ، امیرکبیر ، چاپ سوم ، ۱۳۷۰ .
- ۷- عین السلطنه ، قهرمان میرزا ، روزنامه خاطرات ، مجلد ۴، ۵، ۸ ، محقق و مصحح مسعود سالور و ایرج افشار ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۷۴ .
- ۷- سرداری نیا ، صمد ، بلدیة تبریز ( نخستین شهرداری ایران ) ، بی جا ، ستاد برگزاری یکصدمین سال تأسیس شورا و شهرداری تبریز ، ۱۳۸۶ .

- ۸- روزنامه کاوه ، « مختصر تاریخ مجلس شورای ملی » شماره ۱۵ ، ۱۳۳۷.
- ۹- روزنامه انجمن تبریز ، شماره های ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ .
- ۱۰- روزنامه مجلس ، شماره های ۳۰ ، ۴۴ ، ۷۹ ، ۸۸ ، ۱۶۳ .
- ۱۱- زرگری نژاد ، غلامحسین ، سیاستنامه های قاجاری ، رسائل سیاسی ، ج ۱  
تهران ، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی ، ۱۳۸۶ .
- ۱۲- شهری ، جعفر ، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم ، تهران ، رسا ،  
اسماعیلیان ، ۱۳۷۶ .
- ۱۳- ططری ، علی ، « نخستین گزارش بلدیة تهران » ، پیام بهارستان ، دوره دوم ،  
سال دوم ، شماره ۶ ، زمستان ۱۳۸۸ .
- ۱۴- ثقفی اعزاز ، حسین ، « نخستین بلدیة قانونی در بدو مشروطه کبیر » ، مجله  
وحید ، شماره ۷۸ ، خرداد ۱۳۴۹ .
- ۱۵- فلور ، ویلهلم ، « نخستین اعلانهای نظمیة در تهران » ، مجموعه مقالات تهران  
پایتخت ۲۰۰ ساله ، زیر نظر شهریار عدل و برنارد اورکاد ترجمه ابوالحسن  
سروقدمقدم ، تهران ، مشاور فنی شهر تهران ، انجمن ایرانشناسی فرانسه ، زمستان  
۱۳۷۵ .
- ۱۶- عباسی ، مهدی ، « نگاهی به تاریخچه تأسیس بلدیة » ، همایش یکصدمین  
سال تأسیس بلدیة ، تهران، بی جا ، ۱۳۸۷ .



۱۷- صفاری ، محمد علی ، « شهرداری تهران در ۳۸ سال قبل » ، سالنامه دنیا ، شماره ۱۹ ، ۱۳۴۲ .

۱۸- ناظم السلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، ج ۴ ، به اهتمام علی اکبر سعید سیرجانی ، تهران ، آگاه ، نوین ، چاپ چهارم ، ۱۳۶۲ .

۱۹- معتمدی ، محسن ، جغرافیای تاریخی تهران ، تهران ، نشر دانشگاهی ، ۱۳۸۱ .

۲۰- مجله بلدیة ، سال ۱ ، شماره ۱ ، ۱۳۳۹ .

۲۱- محبوبی اردکانی ، حسین ، تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران ، ج ۲ ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۲۵۳۶ شاهنشاهی .

۲۲- مستوفی ، عبدالله ، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار ، ج ۳ ، تهران ، زوار ، چاپ سوم ، ۱۳۷۱ .

۲۳- مختاری ، رضا ، اسنادی از انجمن های بلدی ، تجار و اصناف ( ۱۳۲۰-۱۳۰۰ ه . ش ) ، ج ۱ ، تهران ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۸۰ .

۲۴- نیکویی ، محمود ، تاریخچه بلدیة رشت از مشروطه تا ۱۳۲۰ ، رشت ، ایلیا ، ۱۳۸۷ .

#### اسناد

۱- اسناد منتشر نشده مجلس شورای اسلامی .

۲- اسناد منتشر نشده مرکز اسناد ملی .

۳- کتابچه قانون بلدیہ ، مرکز اسناد ملی . ۲۷۳۰۶۵۵

۴- جزوه ایجاد بلدیہ و از بین بردن فضولات ، مرکز اسناد ملی ، ۳۵۹ ف .

## پاکستان در راه استقلال

زهره حسین هاشمی دهقی<sup>۱</sup>

فاطمه علیان امین آبادی<sup>۲</sup>

### چکیده

پاکستان که از نظر کلمه حتی نیم قرن است که بر صحنه گیتی نمودار گشته است، کشوری است بسیار جوان. اما با همه جوانی سرزمینی دارد با سابقه تاریخی طولانی و تمدن و فرهنگی باستانی. این کشور با قدمت تمدن و فرهنگ خویش به برکت نفوذ دین اسلام در شبه قاره تکامل یافت و تنها با نیروی ایمان و تکیه بر اسلام با یک رهبری مدبرانه از میان حوادث به سلامت بیرون آمد و بر صفحات روشن تاریخ نقش بست. هدف اصلی این پژوهش بررسی نقش رهبران سیاسی-فکری مسلمانان در نهضت استقلال پاکستان است.

**واژگان کلیدی:** پاکستان، محمد علی جناح، حکومت اسلامی، استقلال.

---

<sup>۱</sup>. دانش آموخته کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان. [hashemizahra30@yahoo.com](mailto:hashemizahra30@yahoo.com)

<sup>۲</sup>. دانش آموخته کارشناس ارشد تاریخ طب دانشگاه اصفهان.

## مقدمه

فکر تاسیس پاکستان نتیجه طبیعی شرایط اواخر قرن نوزدهم به بعد و نیز عدم حضور فعال و موثر مسلمانان در زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شبه قاره بود. این فکر بر این اساس شکل گرفت که با توجه به خصوصیات بنیادین اسلام و هندوئیسم و نیز پیشینه اسلام و تمدن اسلامی در سرزمین هند واقعیت‌های ملموس آن روزگار امکان زندگی مشترک با هندوان و در عین حال تضمین حقوق حقه و ثابت مسلمانان ناممکن است. خصوصاً در آن ایام سقوط خلافت عثمانی به عنوان آخرین پایگاه اسلامی در آن قرن، علما و تحصیل کرده های مسلمان هندی را برای ایجاد حکومتی بر اساس تعالیم و اصول اسلامی تهییج کرده بود. پس از تأسیس پاکستان نیز نقش اسلام به عنوان بنیاد فرهنگ این کشور در همه ی تحولات اجتماعی مشاهده می شود.

## موقعیت جغرافیایی

نام « پاکستان» یعنی « سرزمین پاک» و از دو کلمه ی فارسی مشتق شده است، « پاک» یعنی پاکیزه و «ستان» که پسوند مکانی است (فلدمن، ۱۳۴۹: ۱۱). کامران مقدم، تاریخ کشورهای هم جوار ایران، (۲۵۳۵: ۲۷۰). پاکستان واقع در جنوب غربی آسیا) فرزین نیا، (۱۳۷۶: ۱) و هم مرز با دریای عمان، هندوستان، ایران، افغانستان و چین است. مساحت پاکستان بر حسب آمارهای متفاوت به ترتیب ۸۰۳/۹۴۳ و ۷۷۸/۷۲۰ کیلومتر مربع برآورد شده است (نظیف کار، نوروزی، ۱۳۸۲: ۱۷؛ صافی گلپایگانی، ۱۳۶۶: ۲۵؛ گودوین، ۱۳۸۳: ۱۱؛ محمدی، ۱۳۸۵: ۲۴).

پاکستان به چهار ایالت یا چهار استان تقسیم شده است: استان مرزی، استان بلوچستان، استان سند و استان پنجاب که تماماً زیر نظر دولت مرکزی اداره می شود (صافی گلپایگانی، ۱۳۶۶:۲۵؛ گودوین، ۱۳۸۳:۲۱). پاکستان از دو بخش پاکستان شرقی و غربی تشکیل شده بود که حدود ۱۶۰۰ کیلومتر مربع از یکدیگر فاصله داشتند، سرزمین هند در میان این دو بخش قرار داشت و اتحاد آن ها تنها مذهب مشترک بود (روبرت، ۱۳۷۲:۹۱). جمعیت کشور پاکستان بسیار جوان محسوب می گردد. میانگین سنی جمعیت این کشور ۱۹/۴ سال است که ۱۹/۲ درصد را مردان و ۱۹/۵ درصد را زنان تشکیل می دهند (بدیعی، ۱۳۸۱:۲۳). در حال حاضر پاکستان شامل مناطقی است که از دیرباز مهد تمدن و فرهنگ بوده و تمدن دره سند از بعضی جهات مقارن با تمدن بین النهرین است (کامران مقدم، همان، ۲۵۳۵:۲۶۲).

### اشاعه حکومت اسلامی در پاکستان

اسلام آخرین و کامل ترین دین از رشته ی ادیان توحیدی است که بی هیچ تردید، هیچ یک از ادیان آسمانی یهود و مسیحیت در « کمال » و « جامعیت » هم سنگ آن نیستند و این حقیقت، از مقایسه ای کوتاه میان اسلام، با دیگر ادیان و مکاتب آشکار می شود. در حقیقت بر خلاف ادعای کسانی که رمز « گسترش سریع و شگفت انگیز اسلام در جهان » را در تیزی شمشیر و شدت عمل مسلمین جستجو می کنند. بایستی تاکید کرد که وجود همین گونه مزیت های علمی و معنوی در اسلام بوده است که این را در همان صدر تاریخ خویش بر بخش مهم از شرق و غرب جهان مسلط ساخت.

تاریخ پاکستان دست کم به دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح، هنگامی که تمدن چشم گیری در ناحیه ی دره سند وجود داشت، بر می گردد. حدود یک هزار و پانصد سال پیش از میلاد، آریایی ها در این منطقه مسلط شدند و تمدن هند را تحت تاثیر خود قرار دادند و سپس به سمت دره ی گنگ ( به سمت شرق) پیشروی کردند. بعدها ایرانیان ( حدود قرن ششم قبل از میلاد) شمال منطقه را تصرف کرده و تا قرن دوم بعد از میلاد آن جا را در اختیار خود داشتند پس از آن یونانیان در حدود ۳۲۷م توسط الکساندر مقدونی ( اسکندر) همانند یک شهاب از آن جا گذشتند ( نظیف کار، نوروزی، ۱۳۸۲:۱۹).

در دوره اسلامی نخستین بار خلافت عثمان (۳۵-۲۳ه) سرداری به نام عبدالله بن جبلة العبدی برای به دست آوردن اطلاعات مورد نیاز به سوی سند اعزام گردید. پس از آن در عهد خلافت حضرت علی(ع) (۳۹-۳۵ه) حارث بن مره العبدی و سپس در عهد معاویه( ۴۴ه) مهلب بن ابی صفره از راه مکران سرزمین سند را مورد حمله قرار دادند ولی این حملات جدی نبودند و غالباً جنبه آزمایش و اکتشاف داشتند زیرا مهاجمان اولیه عرب هیچ وقت به فکر پیشروی در داخل سند نبودند) کامران مقدم، همان، ۲۵۳۵:۱۶) تا این که در زمان ولید بن عبدالملک اموی، اعراب (گودوین، ۱۳۸۳:۳۴) به رهبری محمد بن قاسم ( ولیان، ۱۳۵۰:۳) به سواحل مکران دست یافتند و از آن جا با داهر، حاکم هند و مذهب سند، در تماس شدند، زد و خورد آغاز شد و سردار عرب، محمد بن قاسم، داهر را شکست داد و در سرزمین های تسخیر شده منزل گرفتند(فلدمن، ۱۳۴۹:۱۴). و بر حدود نیمی از پاکستان به مدت دو بیست سال حکومت کردند. در طول این مدت اسلام در این منطقه ریشه

گرفت و بر فرهنگ، زندگی و سنت های مردم این منطقه تاثیر گذاشت (نظیفکار، نوروزی، ۱۹:۱۳۸۲). تات سرانجام یک چهارم جمعیت کل را تشکیل دادند (فلدمن، ۱۳۴۹، ۱۴).

در حقیقت تاریخ واقعی پاکستان با ورود اسلام به این سرزمین آغاز و جدایی هایی که میان ساکنان و سایر بخش های شبه قاره وجود داشت. با ورود اسلام حادثه و قطعی تر از آن پس و برای همیشه سکنه شبه قاره هند به دو جامعه به کلی متمایز از یکدیگر متقسم گردید و دو ملت با دو فرنگ و خصوصیات مجزا از یکدیگر که اختلاط و امتزاج آن ها غیر ممکن می نمود در این سرزمین به حیات خود ادامه می دادند (ولیان، ۵: ۱۳۵۰).

### آغاز تطور استقلال پاکستان

با توجه به سابقه دیرینه سیادت فرهنگ و تمدن اسلامی و قدرت سیاسی مسلمانان، حتی در قرون پانزده تا هجده میلادی از طریق امپراتوری عثمانی و مغول های هند، و به ویژه چند قرن حاکمیت مسلمانان در هند، طبیعی بود که مسلمانان هند سلطه انگلیسی ها را نپذیرفتند و همواره به طرق مختلف درصدد رفع آن و بازگشت به دوران عظمت و شکوه گذشته باشند (موثقی، ۱۳۸۹: ۲۷۶).

انگلیسی ها از همان روز های اول به خوبی می دانستند که این گروه با آن ها سر آشتی نداشته و بنابر این صلاح خود را در این دیدند که از طریق کمک و استمالت و تشویق و تطمیع هندوها، مسلمانان را بکوبند. و با شروع جنگ جهانی اول و بیداری بیشتر مردم شبه قاره هند اعم از مسلمان و هندو بار دیگر شعله های

زیر خاکستر مبارزه با استعمار زبانه کشید. از قیام سال ۱۸۵۷ م انگلیسی ها بیش از گذشته مسلمانان را تحت فشار قرار دادند و برنامه های استعماری فرهنگی و اقتصادی خاصی را به اجرا در آوردند. نهری در این باره می نویسد:

« بعد از سال ۱۸۵۷ انگلستان مسلمانان را بیشتر از هندوان تحت فشار قرار داد، زیرا انگلیسی ها مسلمانان را از هندوان جسورتر و مبارزتر می دانستند و تصور می کردند که هنوز خاطرات دوران تسلط ایشان بر هند تازه است. به این جهت خطرناک تر می باشند. مسلمانان هم خودشان را از تعلیمات جدید انگلیسی ها دور نگاه می داشتند و به ندرت مقام ها و خدمات دولتی را قبول می کردند. به این جهات آن ها در نظر انگلیسی ها عناصری مشکوک و غیر قابل اعتماد جلوه گر می شدند. در آن زمان هندوها با نرمش بیشتری به آموختن زبان انگلیسی پرداختند و خدمات اداری را پذیرفتند و به نظر می رسید که از مسلمان ها مطیع تر هستند». (نهری، ۱۳۵۰: ۶۲۷). اما این فشارها اراده مردم شبه قاره هند را برای ادامه مبارزات پی گیر خود استوار نمود و از سوی دیگر گروهی از دانشجویان چه مسلمان و چه هندو که در مدارس دولتی هندوستان درس خوانده بودند و دسته ای از آن ها که در انگلستان تحصیل کرده به هنگام مراجعت دست به دست یکدیگر داده وصف متحدی را در برابر استعمارگران تشکیل دادند و به این ترتیب جنبش های اجتماعی جدیدی برای رفورم و اصلاح اوضاع به وجود آمد.

انگلیسی ها مصلحت را در این دیدند که مبارزان اصلاح طلب را به نوعی سرگرم نمایند و با تشکیل جمعیتی که این اصلاح طلبان در آن گرد هم آیند و نظرات اصلاحی خود را بیان دارند تا به اطلاع فرمانروای کل هند برسد، روی موافق



نشان دادند و به این ترتیب اولین پایه های حزب کنگره ملی با موافقت و کمک انگلیسی ها گذاشته شد (ولیان، ۱۳۵۰: ۸).

سرانجام در سال ۱۸۸۵ م نخستین کنفرانس کنگره ملی در بمبئی برگزار شد. کنگره ملی نخستین سازمان سیاسی سراسری مالکان و بورژوازی هند بود که با تایید مقام های استعماری ایجاد شد (آنتونووا و دیگران، ۱۳۵: ۱۳۶۱). رجال انگلیسی که از کار تاسیس کنگره ملی با لیون هند همکاری داشتند. «آلن اکتاوین هوم» و «لرد ایروین» نام داشتند که در واقع می توان ابتکار و طرح تاسیس این حزب را به آنان نسبت داد (نجف آبادی، ۱۳۶۳: ۱۲).

سیاست دولت انگلیس از ابتدای امر با این حزب و سازمان به این گونه بود که برخی از تقاضاها و مطالبات آنان را می پذیرفت و برخی دیگر را رد می کرد و بدین ترتیب پیوسته سبب گسترش کنگره در سراسر هندوستان شد. تا جایی که در اوایل قرن بیستم استیلا و نفوذ آن حزب در کشور به منتهای درجه رسید و احتمال داشت که کنگره حکومت ملی را اعلام نماید و زمام امور را به دست گیرد (حکمت، ۱۳۳۷: ۳۶۸).

روسای حزب کنگره جماعتی بودند که به نوبه خود در طول نیم قرن نقش استقلال طلبانه خود را، با مهارت و استادی بازی کرده با سیاست دولت حاکم تنازع و کشمکش داشتند. در میان ایشان بعضی رجال معروف مانند محمد علی جناح، جواهر لعل نهرو، سوبهاس چندرابوس و راجندر پراساد قابل ذکر هستند که

خدمات قابل توجهی را انجام دادند) همان، ۲۷؛ آخوند زاده، ۱۳۶۵: ۲۷؛ جلالی نایینی، ۱۳۷۵: ۵۹).

در ابتدا کنگره ملی هندوستان شامل اعضای از هر دو مذهب بود که به شدت طرفدار یک کشور هندی بودند که تمام مردم را با هر دینی که داشتند در بر می گرفت. اما از آن جا که تعداد هندوها در شبه قاره به مراتب بیش از مسلمانان بود، شمار دسته ی اول در کنگره همیشه فزونی داشت و اغلب مسلمانان از این می ترسیدند که هندوها در استقلال هندوستان برتری یابند (گودوین، ۴۲).

در چنین زمان حساسی مجدداً هندوهای متعصب با غیر هندویی در شبه قاره به دشمنی برخاستند و مسلمانان را تحت شدید ترین فشارها قرار دادند و مسلمانان که تازه می رفتند با همکاری هندوها از طریق کنگره ملی هند با دشمن اصلی یعنی استعمار انگلیس مصادف دهند وقتی با این تعصب آشکار و شدید روبه رو شدند ناچار به فکر چاره جویی افتاده و به دنبال همین چاره جویی بود که فکر ایجاد یک سازمان حزبی جداگانه و مستقل در آن ها نضج گرفت و ایجاد حزب اتحاد مسلمین یا مسلم لیگ پایه گذاری شد و در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ میلادی مسلمانان حزب مسلم لیگ را به رهبری نواب وقارالملک تشکیل دادند (ولیان: ۹؛ نظیف کار و نوروزی: ۱۲۷؛ فلدمن: ۲۵؛ لعل نهرو: ۶۳۴؛ نجف آبادی، ۱۳۶۳: ۱۴).

این حزب به منظور تشکیل کشور اسلامی جداگانه مسلمانان شبه قاره را برانگیخت تا با کسب قدرت سیاسی بتوانند هویت اسلامی خود را حفظ کنند.

مصمم ترین و با شهامت ترین حامی تشکیل یک کشور مسلمان جداگانه محمد علی جناح بود که او را « پدر پاکستان» می نامند (گودوین: ۴۲).

مهم ترین مواد مرام نامه این حزب عبارت بود از:

- ۱- حمایت از حقوق و ارائه خواسته های آنان به دولت.
- ۲- ایجاد هم فکری میان مسلمانان و انگلیس ها و هموار ساختن فاصله ای که در بین این دو گروه موجود است به منظور امکان دریافت حقوق از دست رفته .
- ۳- توجه به این که بهانه ای برای دخالت در امور سایر فرقه های هنوستان نیست بلکه باید همه فرقه ها در سایه مهر و مودت زیسته و با یکدیگر تفاهم کامل داشته باشند (کامران مقدم، همان: ۲۶۹).

چیزی نگذشت که حزب مسلمانان و کنگره با هم همکاری را آغاز کردند و بر دولت بریتانیا فشار آوردند تا هر قدر که ممکن است سهم بزرگی از حکومت کشور را به مردم هند واگذار کند (فلدمن: ۲۵). با تأسیس این حزب، مسلمانان به صورت جمعیت های به هم پیوسته ای درآمدند که می توانستند به نام یک واحد مستقل در میان ملت هند زندگی کرده و از مزایای تساوی حقوق برخوردار گردند. از آن روز، در محیط سیاسی هندوستان فقط دو حزب بودند که در سراسر یکدیگر قرار داشتند در یک سو، کنگره بود که خود را نماینده تمامی ملت هند می دانست و در سوی دیگر مسلم لیگ قرار داشت که با صراحت می گفت که مدافع حقوق مسلمانان است. البته جمعیت ها و احزاب مسلمانان و غیره نیز بودند ولی تنها حزب هایی که هم

چنان با قدرت در مجرای حوادث هندوستان باقیمانده و در آینده آن کشور نقشی بارز داشتند همین دو حزب کنگره و مسلم لیگ بودند که گاه در کوشش های ضد استعماری با یکدیگر همکاری می کردند. تا این که عاقبت اختلاف فیما بین آنان به کشمکش سخت مبدل شد (کامران مقدم، همان: ۲۶۹).

در نتیجه همین کشمکش، در روز ۲۳ مارس ۱۹۴۰ مسلم لیگ، طرح معروف «پاکستان» را در لاهور تصویب کرد. بر اساس این مصوبه اعلام شد: «هیچ طرح قانون اساسی در این مملکت قابل اجرا یا قابل قبول مسلمانان نیست مگر آن که بر مبنای اصول زیر باشد: حدود واحدهایی که از نظر جغرافیایی به هم متصلند به صورت ناحیه هایی تفکیک و تعیین شود و چنان صورت قانونی پیدا کند که در صورت لزوم، این گونه سرزمین های متصل به هم که مسلمانان در آن ها از نظر شمار اکثریت دارند، به صورت گروهی واحد درآیند و «کشور مستقلی» را به طور قانونی تشکیل دهند که در آن واحدهای قانونی خود مختار و با قدرت وجود داشته باشند (هاردی، ۱۳۶۹: ۳۰۸).

سراستافورد کریپس که در مقطع بحرانی انهدام قدرت دریایی انگلیس در دریا های شمالی به دست ژاپنی ها با طرح های سیاسی و مربوط به قانون اساسی هند (برای جلب حمایت هندیها از انگلستان در برابر حمله ژاپن) به هندوستان آمد. به مصوبه ی مزبور چراغ سبز نشان داد. گاندی طی مقاله ای در شماره ی سیزدهم آوریل ۱۹۴۰ «هاریجان» اظهار داشت که هر چند نمی تواند طرفدار دو نیمه شدن هند باشد و از هر وسیله ی مسالمت آمیز و دور از خشونتی برای جلوگیری از آن

استفاده خواهد کرد. اما به عنوان مردی که طالب اعمال خشونت نیست اگر مسلمانان حقیقتاً بر این امر اصرار ورزند نمی تواند با اعمال فشار با طرح تجزیه مخالفت کند) ابوالحسنی منذر، ۱۳۷۷:۴۳۸).

گانندی پس از آزادی از زندان انگلیسی ها در اواسط ۱۹۴۴، با احساس ضرورت شدید حل مشکل فرقه‌ها، در مقام مذاکره با محمد علی جناح برآمد. و در این زمینه پذیرفت که طرح « راجاجی » ( سیاستمدار و دوست هندوی خویش) مبنایی برای یک « راه حل شرافتمندانه» قرار گیرد. طرح مزبور چنین بود: « لیگ از دعوی استقلال هند حمایت کند و در انتقال حکومت موقت کنگره را یاری دهد و پس از جنگ کمیسیونی تعیین گردد تا مناطق مجاور را در شمال غربی و شمال شرقی هند، که مسلمانان در آن جا اکثریت دارند، مرزبندی نماید و تمام ساکنان بالغ این مناطق مرزبندی شده بر سر مساله جدایی از هند دارای حق رای باشند. در صورت رای اکثریت، جدایی عملی می شد اما دو کشوری که جایگزین هند فعلی می شدند در موارد مشترک و مهم نظیر امور دفاعی و بازرگانی و ارتباط با یکدیگر موافقت نامه های متقابل می بستند. طرح راجاجی در لحن و محتوا بسیار انعطاف پذیرتر از تصحیح عبارات سال ۱۹۴۲ گانندی درباره ی پاکستان بود و مهاتما علنا از فرمول راجاجی حمایت کرد، لیکن دقت نمود تا این نکته را روشن کند که اگر هندوها یا سیک ها آن را نپذیرفتند لازم است این طرح مورد تجدید نظر قرار گیرد) براون، ۱۳۷۲:۵۸۲). که البته متاسفانه مذاکرات مزبور بین طرفین ( سپتامبر ۱۹۴۴) به دلایلی مختلف ، و از آن جمله اصرار جناح به این که گانندی تنها به عنوان نماینده ی هندوا سخن بگوید، به نتیجه مطلوب نرسید.

گانندی هم چنین در نشست های متوالی خویش با محمد علی جناح در سپتامبر ۱۹۴۴، هر چند از قبول تشکیل ملتی جداگانه، برای مسلمانان سرباز زد، با اشتیاق اعلام داشت که جدایی آن نواحی از هند را که همه ی ساکنانش بدون ملاحظه ی دینی خویش و با توجه به موافقت قاطبه ی اهالی تصمیم گرفته باشند که تشکیل کشوری مجزا را خواستار شوند، می پذیرند(هاردی: ۳۰۹-۳۱۰).

در سال ۱۹۳۰، دکتر محمد اقبال اندیشه ی ایجاد دولت و حکومت مستقلی را برای مسلمانان در این منطقه را اشاعه داد، تا این که در چهاردهم اوت ۱۹۴۷ با هدایت و رهبری قائد اعظم محمد علی جناح، این کشور پا به نقشه جهان گذاشت. در سال ۱۹۴۷ کشمکش میان هندوان و مسلمانان افزایش یافت و در پی آن( مارس ۱۹۴۷) نایب السلطنه جدید هند، لرد مونت باتن وارد هند شد. وی طرحی را ارائه کرد که مورد قبول حزب مسلم لیگ و حزب کنگره قرار گرفت. بر اساس این طرح ایالت پنجاب و بنگال به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شدند و با رای مردم، ایالت های سند، بلوچستان و سرحد شمال غربی( که در آن زمان منطقه ی افغان) نامیده می شد، نیز به پاکستان پیوستند. در ژوئیه ی ۱۹۴۷ جمهوری های هند و پاکستان به وجود آمدند و محمد علی جناح به عنوان نخستین فرماندار کل انتصابی پاکستان در هفتم اوت ۱۹۴۷ از هند وارد پاکستان گردید(مطلوب الحسن، ۱۲:۱۹۷۱)، و متعاقب آن در یازدهم اوت همان سال، مجلس موسسان پاکستان تشکیل شد و رسماً در چهاردهم اوت ۱۹۴۷ کشور پاکستان رسمیت یافت(ولیان، ۱۲:۱۳۵۰). کشور پاکستان در آن زمان شامل پاکستان امروزی و کشور بنگلادش می شد که سال ها بعد از هم جدا شدند و هر یک کشور مستقلی گردیدند(همان: ۲۰).

رهبران سیاسی - فکری مسلمانان در نهضت استقلال پاکستان

سید احمد خان

سید احمد خان در سال ۱۳۱۲ق/ ۱۸۱۷م متولد شد. از آن جایی که پدر وی یک روحانی به نام متقی خان بود، در سنین کودکی تحت تعالیم وی قرار گرفت. او به تدریج مدارج ترقی را پیمود تا این که در دادگاه شهر بنگلور واقع در شمال هند منصب قشاورت یافت. او در زمان قیام ۱۸۵۷م در این شهر بود و با قیام کنندگان موافق نبود زیرا که اعتقاد داشت که تا زمانی که میان دو جبهه متقابل توازن نیرو برقرار نباشد این انقلاب به نفع و صلاح مسلمانان نخواهد بود. او توانست در کشمکش این قیام برای انگلیسی ها خدماتی را انجام دهد و بسیاری از انگلیسی ها را از کشتن نجات دهد (خامنه ای، ۱۳۴۷: ۵۰).

او به دلیل همکاری هایش با انگلستان نشان های متعدد افتخار و یک مقرری دائمی از انگلیسی ها دریافت نمود و لقب « سر » به اسم وی اضافه شد که لقب اشرافی است که به پاس خدماتش از طرف پادشاه انگلیس به وی عطا شد (بازرگان، بی تا: ۵۶-۷). وی که از معروف ترین شخصیت های مسلمان هند در قرن ۱۹ م به شمار می رود با تلاش های خود یک نهضت وسیع آموزشی در شهر علیگر تاسیس کرد که اکنون به صورت دانشگاه اسلامی علیگر در آمده است (نهر، ۱۳۶۱: ۵۶۹، ج ۲). یکی از اهداف علنی «کالج علیگر» آن بود که مسلمانان هند را اتباع شایسته و مفیدی برای سلطنت انگلستان سازد (همان، ۵۷۲). سید احمد خان در بیداری مسلمانان در قرن ۱۹ م نقش مهمی ایفا نمود و از جمله کتب و تالیفاتی متعدد دارد

که بیشتر آنان در زمینه معارف اسلام است. وی از عقب ماندگی مسلمانان به ویژه از نظر آموزشی و پرورش بسیار رنج میبرد و از این که می دید مسلمانان از نظر دولت بریتانیا نفوذ و احترام زیادی دازند ناراحت بود. او مانند بسیاری از معاصرانش یکی از طرفداران بریتانیا بود و سفری هم به اروپا و انگلستان داشته که ظاهراً تاثیر عمیقی در وی گذاشته بود (بازرگان، بی تا: ۵۷).

او در نامه هایی که در پی دیدارش از انگلستان در سال ۱۸۶۹ به هند می فرستاد، تصور می کرد که رفتار انگلیسی ها نسبت به هند بر اثر عدم شناخت از مردم هند بود و هم چنین بین مردم هند و انگلستان از نظر تربیت طرز زندگی و صداقت تفاوت قائل می شد و به تمجید از اروپایی ها و به ویژه انگلیسی ها می پرداخت. از نظر وی داشتن آموزش و پرورش انگلیس وسیله به دست آوردن مقامات دولتی می شد و مفهوم آن کسب مقام و امنیت و نفوذ و سربلندی بود. به همین جهت تمام تلاش خود را در اراه ترویج این آموزش صرف کرد و کوشید که مسلمانان را در راهی که خود او فکر می کرد بکشاند (همان، ۵۸).

سید احمد خان تصمیم قاطعی برای مصرف کردن ثروتش در راه تعلیم و پرورش غربی مسلمانان در این زمان گرفته بود که بی شک صحیح و به مورد بود. مسلمانان بدون داشتن چنین پرورشی نمی توانستند نقش موثری در دنیای ناسیونالیسم جدید هند را ایفا کنند و مجبور بودند در برابر هندوها که از لحاظ پرورش علمی و موفق اقتصادی از دیگران جلوتر بودند. نقش درجه دوم را بر عهده گیرند (همان، ۵۸)



سید احمد با برخی از علما در مسائل و اصول مذهبی نیز مخالف بود که انگیزه مخالفت وی چیزی جز اختلاف نظر در روش سیاسی - اجتماعی نبود یعنی پیکار فکری و علما در مورد همکاری با انگلیس ها بود که این وضعیت را به وجود آورد و در پایان به مخالفت او با علما در مسائل مذهبی شد (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۵۳). هرچند که فعالیت های سیاسی او اعتدالی به نظر می رسید. اما در راه صحیح انقلابی قرار داشت چرا که مسلمانان هنوز در حالت فئودالی و با افکار ضد دموکراسی زندگی می کردند. اروپایی آشنایی یافته بودند و به تسلط انگلستان در هند وابستگی داشتند. در واقع نهضت اعتدالی وی منعکس کننده تمایلات اصلاحی و معتدل طبقه مالکان بزرگ بود که بسیاری از مسلمانان ثروتمند جزو این طبقه به شمار می رفتند (بازرگان، بی تا: ۶۰).

### اقبال لاهوری

وی در سال ۱۸۷۳م/۱۲۵۲ش در پنجاب متولد شد و در سال ۱۹۳۸م/۱۳۱۷ش در گذشت. اقبال در تمام جوانب معنوی و ایمان عمیق اسلامی استاد بود و از علوم و فلسفه قدیم برخوردار بود پس از اتمام تحصیلات عالی فلسفه در لاهور به اروپا رفت و در کمبریج و هایدمبرگ و مونیخ درس خواند و به درجه دکتری رسید (بازرگان، بی تا: ۷۲) در هند شغل وکالت به دست آورد اما با داشتن چنین شغلی و معلومات قریحه شاعرانه فراوان و روانی داشت و بیشتر به فارسی شعر می سرود. هم چنین او در جهت اتحاد و انقلاب علیه استعمار مثل سید جمال الدین



محمد علی جناح، «قائد اعظم»

محمد علی جناح برای پاکستانی ها قائد اعظم یا رهبر بزرگ است. او وکیل تحصیل کرده ی بریتانیا بود و هنگامی که شبه قاره خواستار استقلال از سلطه ی این کشور شد، او رهبری مسلمانان را در مبارزه برای تشکیل کشوری مسلمان بر عهده گرفت (گودوین، ۱۳۸۳: ۴۳).

جوان بود که به لندن رفت و در کار دعاوی کار آمد شد و بعد از آن که به بمبئی آمد (بولیتو، بی تا: ۳۰)، به کارهای حقوقی پرداخت. چند سال بعد وکیلی مشهور شده بود و به زودی یکی از روسای صنف خواهد شد. در سیاست پا گذاشت و در ۱۹۱۰ به عضویت شورای قانون گذاری امپراتوری درآمد. مانند یک سیاستمدار زندگی شگفت انگیزی داشت، زیرا از عضویت کنگره ملی هند، که بعد از آن دست کشید، آغاز کرد و در ۱۹۱۶ به ریاست « حزب مسلمانان همه ی هند» رسید (فلدمن، ۳۳: ۱۳۴۹).

او در سال ۱۸۷۶ م در کراچی، که در آن زمان بخشی از هند، مستعمره ی بریتانیا بود، در یک خانواده یبازرگان متوسط متولد شد (گودوین، ۴۳؛ فلدمن، ۳۲: ۱۳۴۹؛ کامران مقدم، جناح حماسه یی در تاریخ، ۹: ۱۳۶۰؛ صافی گلپایگانی، ۲۵: ۱۳۶۶). او دارای چنان شخصیتی متنوع و نابغی بود که از حیث حقوق دان برجسته ، رهبر سترگ، سیاستمدار فوق العاده و نیز از لحاظ فرد جامعه، خود را ممیز و مشخص نموده و بیش از همه مرد با کردار و اصولی بود (مطلوب الحسن، ۱۹۷۱: ۷).

جناح زمانی به « سفیر یگانگی هندو-مسلمان» معروف بود، لیکن از نحوه ی کارهای جاری هند ناراضی شد و به منظور انجام کارهای حقوقی به لندن رفت. در آن زمان بود که به این نتیجه رسید که تا زمانی که هندوها اکثریت رای را دارند مسلمانان ایمن نخواهند بود. معتقد شد که تدبیری لازم است تا منافع مسلمانان حفظ شود. از آن روز به بعد خود را وقف کارهای مسلمانان هند کرد. به شبه قاره بر گشت و در ۱۹۳۴ یک بار دیگر به ریاست حزب مسلمانان برگزیده شد و تا زمان مرگش در پست ریاست باقی ماند (فلدمن، ۳۳: ۱۳۴۹) جناح که نگران بود سرکوب اقلیت مسلمان به دست اکثریت هندو جایگزین سرکوب تمام هندی ها به دست بریتانیا شود، رفته رفته به تبلیغ در مورد تشکیل کشوری جداگانه برای مسلمانان پرداخت (گودوین، ۴۳: ۱۳۸۳).

در ۱۹۴۰ قطع نامه «پاکستان» به تصویب رسید و جناح با چنگ و دندان علیه مخالفت هندوها جنگید. در این سال در همایش سالانه مسلم لیگ در لاهور، خطاب به تمام دنیا گفت که هدف تشکیل یک کشور مسلمان جداگانه مبتنی بر این اصل بنیادی که همه مسلمانان هندوستان ملتی مستقل هستند و هر گونه تلاش در جهت ادغام هویت سیاسی، ملی و یکپارچگی آنها تنها با مقاومت روبه رو خواهد شد ما مصمم هستیم که کشور مستقل مسلمانی در این شبه قاره تاسیس کنیم (گودوین، ۴۶؛ مطلوب الحسین، ۱۹۷۱: ۱۱).

جناح به قدری به اسلام دلبستگی داشت که در تأسیس پاکستان شعارش به کارگیری اسلام و قوانین اسلامی بود و یکی از مولفه های استقلال خواهی او را

اسلام تشکیل می داد و او دین اسلام را فردی نمی دانست و به ابعاد انسانی و اجتماعی آن توجه داشت، حکومتی را می پسندید که هم نشانی از مدل دموکراسی و هم احکام اسلام در آن جاری باشد. او از هم مسلمانان به نیکی یاد می کرد و آنان را به سوی وحدت و تشکیل امت اسلامی فرا می خواند. او قدرت جهان اسلام را به همبستگی دولت ها و ملت های اسلامی می دانست. او با قوانین اسلامی آشنایی کامل داشته و آن ها را بسیار محترم می شمرد. او می گوید: «من هیچ وقت آماده نیستم لایحه ای را عرضه یا قبول کنم که به نحوی از انحاء قوانین شخصی مسلمانان را کنار بگذارد» (کامران مقدم، جناح حماسه ای در تاریخ: ۳۴)

او در طی خطابه خویش در انجمن وکلای دادگستری کراچی به تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۴۸ چنین گوید: در اسلام نظام جامعی است که زندگی هر مسلمان را تشکیل می دهد و حتی در زمینه های سیاسی و اقتصادی هم راهنمایی می کند. تعلیمات دین مبین اسلام بر عالی ترین اصول شرافت، عدالت، احقاق حق و امانت ایدئولوژی دولت اسلامی پاکستان، از گفته ها و نوشته های قائد اعظم به وضوح مشاهده می شود مثلاً در پیام خود به فدراسیون دانشجویان مسلمان استان سرحد در ژوئن ۱۹۴۵ فرستاد چنین گوید: «پاکستان تنها آزادی و حریت نیست بلکه آن یک ایدئولوژی مسلمان است و باید که آن را حفظ کنیم» (همان، ۳۹). منظور از ایدئولوژی مسلمان در عبارت فوق همانا ایدئولوژی اسلامی می باشد.

بنابر اظهارات رسمی نقل شده از قائد اعظم، مبالغه نیست اگر گفته شود که موسس پاکستان این کشور را بدین سبب تشکیل داد که زندگانی مسلمانان یا حیات

اسلامی آنان را مصون نگاه دارد. زیرا راه دیگری برای حفظ و صیانت اسلام و مسلمین در این منطقه وجود نداشت و این کوشش بی شائبه جناح بود که در محیط شبه قاره خدمت دین اسلام کمر بست. رویای او در سال ۱۹۴۷ به حقیقت پیوست و جناح فرماندار کل کشور جدید پاکستان شد اما عمرش کفاف نداد تا توسعه‌ی کشور جدید را ببیند.

محمد علی جناح شخصی فعال و عملی بود. او بر خلاف معاصرینش تحریک کننده‌ی هیجان عمومی نبود اما ایشان برای پیشرفت سیاسی کشور به سوی آزادی شیفته بودند و این هم را می دانستند که در راه مقصودشان مسائل بغرنجی وجود دارد و امکان پذیر نیست که این کار عظیم انجام یابد. مسائل مزبور و حقیقی و قابل ملاحظه‌ای بوده‌اند از جمله: اول عقیده و آراء عموم مردم به طور کلی فاقد وحدت و یگانگی بود، دوم آنکه در هند جمهوری بیم و ترس از اقلیت ها برطرف شده باشد، سوم اینکه تشریفات اداری حکومت بریتانیا در هند به حد افراط کار می کرد و به تمامی پیشنهادات راجع به پیشرفت سیاسی قابل ملاحظه ای جلوگیری می کرد، چهارم این که انگلیسی ها در داخل کشور و در خارج دارای منافع خودشان بودند و به طور طبیعی آماده نبودند که دارای و نفوذشان در این زمینه از دست بدهند (مطلوب الحسن، ۱۹۷۱: ۹).

## اقبال و جناح

کمتر می توان در دشت پهناور تاریخ دو چهره‌ای را یافت که با یکدیگر چنین پیوسته و یکپارچه باشند. و در راه اهداف خویش صمیمی و از خود گذشته، یکی

آینده نگر و پیش بین و دیگری حقیقت خواه و واقع بین. این دو خصلت یک نتیجه به بار می آورد و آن واقعیتی به صورت کشوری مستقل در صحنه گیتی. اقبال در سخن رانی تاریخی خویش که در جلسه سالیانه حزب مسلم لیگ سراسر هند در دسامبر ۱۹۳۰ در اله آباد ایراد کرد، اصرار ورزید که این نیز چون کشور در زندگانی افراد دارای اهمیت فراوان می باشد. وی اضافه نمود که اسلام به جای خود یک سرنوشت است و هیچ سرنوشت به سرنوشت دیگر ضرر و زیانی نمی رساند. از این رو راه به دست آوردن حمایت اذهان مسلمانان شبه قاره در حقیقت کلیدی بود که به توسط آن واحد فرهنگ مشخصی در هند بر اساس تقاضای میهن جداگانه مسلمانان تشکیل گردیده بود، مشاهده شد (کامران مقدم، جناح و حماسه ایی در تاریخ، ۳۰).

متفکر بزرگ اسلامی که در حقیقت تئوریسین بزرگ مسلمانان هند به شمار می رود، (علامه اقبال لاهوری) نخستین کسی بود که با توجه به تاریخ گذشته و آینده. طرح ایجاد پاکستان مستقل را رسماً اعلام کرد و با لحن نافذ و موثری مسلمانان را به تشکیل کشور مستقل پاکستان دعوت نمود و پس از آن همواره درصدد یافتن شخصی شایسته و لایقی بود که بتواند سکان کشتی شکسته مسلمانان شبه قاره هند را به دست گرفته و به سال نجات هدایت نماید.

اقبال در جستجوی خود فرد مورد نظر را در قالب محمد علی جناح که در آن موقع در انگلستان به سر می برد پیدا نمود و تشخیص خویش را طی نامه های خود به مشارالیه اطلاع داد و از جمله به وی نوشت که مسلمانان هند تنها و بی

سرپرست مانده و همگی چشم امید خود را به او دوخته‌اند و سرانجام نواب لیاقت علیخان در سال ۱۹۳۳ شخصا به لندن عزیمت و پیام مسلمانان هند را به محمد علی جناح اطلاع و به وی گفت: « مردم و مسلمانان محتاج شما هستند. شما تنها کسی هستید که می‌توانید مسلمانان هند را نجات دهید و به مسلم لیگ روح تازه بدمید و آن را زنده تر و فعال تر نمائید». سرانجام محمد علی جناح که از طرف مردم به لقب قائد اعظم ملقب شده بود درخواست برادران هم میهن خویش را پذیرفت و به هند بازگشت و رهبری حزب مسلم لیگ و فعالیت های گوناگون مسلمانان را درست با کفایت خود گرفت (ولیان، ۱۳۵۰: ۱۰).

در حقیقت این روح اقبال بود که به وسیله محمد علی جناح جلوه گر گردید. جناح بارها درباره اقبال با احترام چنین گفت: « اقبال نه تنها یک متفکر، راهنما و دوست نزدیک من بود، بلکه در تاریک ترین روزگار « مسلم لیگ» مانند یک صخره ی محکم بر پای ایستاد و هرگز متزلزل نشد» (اقبال، ۲۳: ۱۳۶۲).

### عوامل استقلال پاکستان

حال مختصری از عوامل تجزیه پاکستان را بیان می‌کنیم تا لزوم تشکیل کشوری به نام پاکستان مسلم گردد.

- ۱- اسلام و علاقه شدید مسلمانان پاکستان به اسلام.
- ۲- وحدت تاریخی و آمیزشی و یگانگی مناطق مسلمان نشین از قدیم ترین ایام با ایرانیان.
- ۳- علاقه و توجه مسلمانان به حفظ زبان و خط و ادبیات و هنرهای ایرانی.



- ۴- عدم امکان ایجاد وحدت بین هندوئیسم و اسلام (اسلام مخالف طبقات است و به تساوی معتقد است ولی هندوئیسم بر اساس طبقات قرار دارد).
- ۵- حکومت مسلمانان در شبه قاره طی قرون که باعث دشمنی و عناد و ایجاد عقده حقارت در هندوها نموده بود.
- ۶- محروم ماندن مسلمانان از مشاغل عمده دولتی، به علت سیاست استعمارگونه انگلستان.
- ۷- آگاه نمودن مسلمانان از زبان انگلیسی متداول در شبه قاره.

### نتیجه گیری

می توان گفت حقیقت آن است هر نسلی که در شبه قاره برای آزادی و استقلال پیروز مندانه مبارزه کرد، نسلی قهرمان بود. در این سرزمین قهرمان پرور چند نفر در شمار جاودانان در آمدند و انتظار جهانیان را به خود معطوف داشتند. تأسیس پاکستان به عنوان یک کشور مستقل و جداگانه برای مسلمانان شبه قاره در این جهان بدون مفهوم و هدف نبوده است و نباید نهضت پاکستان را صرفاً همانند نهضت های ناسیونالیسم جهانی دیگر تعبیر نمود.

تحت رهبری تحرک آمیز اقبال و جناح مسلمانان چنان آگاهی یافتند که پیش از آن سابقه نداشت. در حقیقت یک صد میلیون مسلمان روح و مقصود خویش را کشف کردند و این نظرات جناح بود که مسلمانان را به جنبش در آورد و با یکدیگر متحد ساخت و سرانجام آنان را از یوغ بیگانه رهااند.

## منابع و مأخذ

- ۱- آخوند زاده، مهدی، (۱۳۶۵)، تجزیه شبه قاره هند و استقلال بنگلادش، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران.
- ۲- ابوالحسنی مندر، علی (۱۳۷۷)، مهاتما گاندی، همدلی با اسلام، همراهی با مسلمین، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- ۳- اقبال، جاوید، (۱۳۶۲)، زندگی نامه محمد اقبال لاهوری، ترجمه شهین دخت کامران مقدم، چاپخانه رامین، بی جا.
- ۴- بولیتو، هکتور (بی تا)، قائد اعظم، محمدعلی جناح، موسس پاکستان، ترجمه غلامرضا سعیدی، کتابفروشی محمدی، تهران.
- ۵- بازرگان، مهدی، (بی تا)، آزادی هند، نشر کتابفروشی محمدی، تهران.
- ۶- بدیعی، مرجان (۱۳۸۱)، مثلث استراتژیک ایران، پاکستان و افغانستان، پایان نامه دوره دکترا، دانشگاه تربیت مدرس. تهران.
- ۷- جلالی نایینی، محمدرضا، (۱۳۷۵)، هند در یگک نگاه، نشر شیرازه. تهران.
- ۸- حکمت، علی اصغر (۱۳۳۷)، سرزمین هند، (بررسی تاریخی، اجتماعی، سیاسی و ادبی هندوستان از ادوار باستانی تا عصر حاضر)، نشر دانشگاه تهران، تهران.
- ۹- خامنه ای، سید علی (۱۳۴۷)، مسمانان در نهضت آزادی هند، آسیا، تهران.

۱۰- روبرت، لانگ (۱۳۷۲)، سرزمین و مردم پاکستان، ترجمه داوود حاتمی، نشر فرهنگ، تهران.

۱۱- فلدمن، هربرت (۱۳۴۹)، سرزمین و مردم پاکستان، ترجمه عبدالحسین شریفیان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

۱۲- فرزین نیا، زیبا (۱۳۷۶)، پاکستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران.

۱۳- صافی گلپایگانی، قاسم (۱۳۶۶)، سفرنامه پاکستان، «نگرشی به تاریخ و فرهنگ» ، نشر کلمه، تهران.

۱۴- کامران مقدم، شهین دخت، (۲۵۳۵)، تاریخ کشورهای هم جوار ایران، نشر دانشگاه تربیت معلم، تهران.

۱۵- کامران مقدم، شهین دخت، (۱۳۶۶)، جناح، حماسه بی در تاریخ، مهر دانش، بی جا.

۱۷- گودوین، ویلیام، (۱۳۸۳)، پاکستان، ترجمه فاطمه شاداب، نشر ققنوس.

۱۸- موثقی، احمد، (۱۳۸۹)، جنبش های اسلامی معاصر، نشر سمت، تهران.

۱۹- محمدی، ناصر، (۱۳۸۵)، جغرافیای کشورهای هم جوار، نشر کتابسازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران.

۲۰- ولیان، عبدالعظیم (۱۳۵۰)، کلیاتی از اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی پاکستان، نشر کتابفروشی زوار. تهران.

۲۱- نهرو، جواهر لعل، (بی تا)، زندگی من، ترجمه محمود تفضلی، نشر امیرکبیر، تهران.

۲۲- نهرو، جواهر لعل (۱۳۶۱)، کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، نشر امیرکبیر، تهران.

۲۳- نجف آبادی، محمد علی، (۱۳۶۳)، پاکستان در جستجوی هویت مفقود، نور، تهران.

۲۳- نظیف کار، غزاله. نوروزی، حسین (۱۳۸۲)، برآورد استراتژیک پاکستان، ویراستاران: علیرضا ایمانی، شکوه السادات حسینی، نشر موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، تهران.

۲۴- هاردی، پیتر، (۱۳۶۹)، مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان

۲۵- براون، جودیت، (۱۳۷۲)، گاندی، زندانی امید، ترجمه محمد حسین آریا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.

## ایل مُکری و فراز و فرودهای روابط با شاه عباس اول صفوی

آرش قنبری<sup>۱</sup>

فریبرز ویسی قلعه گلینه<sup>۲</sup>

### چکیده

در دوره‌ی صفویه قوم کرد دارای ایلات فراوانی بود که در دو قلمرو ایران و عثمانی حضور داشتند. یکی از ایلات مهم کرد، مُکری‌ها بودند که در مناطق شمال غربی ایران می‌زیستند. کردهای مَکری در دوران حکومت شاه عباس اول به بالاترین شهرت خود در دوران صفویه رسیدند؛ چرا که در این ایام نه تنها دارای قدرت زیادی گردیده، بلکه برای دولت صفوی اهمیت داشتند. اهمیت ایل مَکری در دوره شاه عباس اول به این علت بود که آنها یکی از ارکان نیروی نظامی وقت محسوب می‌شدند و در مرز ایران و عثمانی به مانند سدی در مقابل تجاوزات عثمانی‌ها قرار می‌گرفتند. مَکریان در دوران شاه عباس اول دچار حوادث بسیاری شدند. یکی از این حادثه‌های مهم سرکوب این ایل به دستور شاه عباس بود که برای مدتی ادامه داشت و قتل و غارت بی‌سابقه‌ای آنها را فرا گرفت. مقاله حاضر در نظر دارد با

---

<sup>۱</sup>. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی تهران [arash.gh67@yahoo.com](mailto:arash.gh67@yahoo.com)

<sup>۲</sup>. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی تهران [fariborzveisi@yahoo.com](mailto:fariborzveisi@yahoo.com)

بررسی روابط شاه عباس اول با ایل مکرری علل فراز و فرود در روابط میان آنها را دریابد.

واژگان کلیدی: شاه عباس اول، ایلات، کرد، مُکریان، عثمانی.

### مقدمه

قبل از این که توضیحاتی درباره سرزمین یا جغرافیای طبیعی محل زندگی کردهای مکرری آورده شود بهتر است مختصری در زمینه جغرافیای سرزمین‌های کردنشین یا به بیانی دیگر کردستان مطالبی ارائه گردد. کردستان سرزمینی است که در ناحیه شمال غربی و غرب کشور ایران واقع شده، این سرزمین به طور عمده آمیزه‌ای است از کوه‌هایی که دره‌ها را در بر گرفته‌اند و به سوی تپه‌ها و دشت‌ها کشیده شده‌اند. (خضری، ۱۳۷۹، ۱۱) کلمه و لفظ کردستان در دوره سلجوقیان و از زمان سلطان سنجر به دفاتر دیوان آمده و نخستین کتابی که از ایلات کردستان نام برده کتاب نزهة القلوب حمدالله مستوفی می‌باشد که در سال ۷۴۰ هـ ق به رشته تحریر در آمده است. (میرنیا، ۱۳۷۵، ۱۳)

کردستان عبارت است از اماکنی که کردها از زمان‌های پیش از تاریخ به آن جا آمده و در آن جا پراکنده شده و سکونت گزیده‌اند و آن مکان به اسم آن‌ها اشتهار یافته و کردستان گفته می‌شود. (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹، ۶۳) تاورنیه در سفرنامه خود درباره این سرزمین گفته است «کردستان در عهد قدیم آشور خوانده می‌شد و در کنار شرقی دجله از

دریاچه وان تا حدود بغداد گسترش می‌یابد و شهرهای اصلی آن نینوا، شریسول، سنیرن[سنه]، بدلیس[بتلیس] و سلماس است.» (تاورنیه، ۱۳۸۳، ۱۲) در نزهة القلوب حمدالله مستوفی درباره حدود کردستان نوشته شده است که آن شانزده ولایت می‌باشد و هوایش معتدل و حدودش به ولایت عراق عرب، خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیاربکر پیوسته است. (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶، ۳۰) در سفرنامه ونیزیان سرزمین کردستان این گونه تعریف شده است: این سرزمین کوه‌های ممتدی دارد که محل سکونت کردها است و کردها مردمانی مستقل هستند و ویژگی‌های محل سکونتشان باعث شده که مردمانی سخت کوش و مبارز باشند. (سفرنامه ونیزیان در ایران، ۱۳۸۲، ۲۲۲)

### اوضاع جغرافیایی ایل مگری

ایل کرد مگری همواره در کوه‌های ساوجبلاغ (ناحیه‌ای در آذربایجان غربی) به سر برده و رئیس خود را خان خطاب می‌کردند، این رئیس هم قبیله خود آن‌ها بوده و همچون تمام روسای ایلات و طوایف ایرانی از احترام و جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌گردید.

اما درباره‌ی محل سکونت ایل مگری باید گفت این ایل سرزمینی واقع در جنوب دریاچه ارومیه را اشغال کرده که معرف شاخه جنوبی کردهای شمال است. (نیکتین، ۱۳۶۳، ۳۵۵) کردستان مکریان در منطقه‌ای با آب و هوای سرد کوهستانی، در برخی مناطق مرتفع و معتدل کوهستانی، و در دیگر نقاط پست و با بارش بارندگی مدیترانه‌ای واقع شده است. کردستان

مکریان به معنی اخص محل سکونت کردهای مگری بوده است و ساوجبلاغ (مهاباد) مرکز آن محسوب می‌شود. (بیات، ۱۳۷۹، ۲۳۲) البته این نکته قابل ذکر است که مقر اصلی ایل مگری در زمان حکومت شاه عباس اول، منطقه مراغه بوده است که این ایل در ناحیه‌ای به نام گاو رود یا گاو دول (دول در زبان کردی به معنی دره یا چاله عمیق است) اقامت داشتند. پروفیسور ویلیام جاکسن که در مورد زردتشت، پیامبر مردمان ایران باستان، تحقیقاتی را انجام داده است، محل تولد زرتشت را جنوب ارومیه گفته است که این ناحیه شمال سرزمین مگری را شامل می‌شود و وی مگری‌ها را بلاواسطه نواده مادها می‌داند. (زکی بیگ، ۱۳۸۹، ۲۷۹) در برخی از تواریخ آمده است که زبان مادهای عصر باستان همین زبان کردی مگری بوده است چنان که زند و اوستا که به زبان مادی نوشته شده‌اند، خیلی نزدیک به لهجه‌های مگری و یا همان زبان مگری است. این نظریه از طرف هورات و درمستتر و برخی دیگر از متخصصین تأیید شده پس می‌توان این گونه استنباط کرد که زبان اوستایی زرتشتی، زبان کردی مادی است. (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹، ۵۴) پیتر و دلاواله درباره زبان کردها گفته است «کردها زبان مخصوصی دارند که از زبان‌های دیگر همسایگان خود یعنی عرب‌ها و ترک‌ها و ایرانی‌ها متمایز است ولی زبان آنها به فارسی اولیه بیش از زبان‌های دیگر شباهت دارد.» (دلاواله، ۱۳۹۰، ۵)

با بیان مطالب و اطلاعات فوق اینک ذهنیتی نسبت به ایل کرد مگری و سرزمین این ایل به وجود آمد. از این پس سعی بر آن است که روابط



شاه عباس اول با ایل کرد مکرری مورد بررسی قرار گیرد و همچنین به رخدادهای و وقایعی که به این ایل مربوط است اشاره خواهد شد.

### وضعیت سیاسی ایل مکرری قبل از دوره شاه عباس اول

پیش از روی کار آمدن شاه عباس، ایل مکرری همچنان در صحنه سیاست دولت صفویان وجود داشت. مؤسس دولت صفویه یعنی شاه اسماعیل اول صفوی به عزم تسخیر ولایات مکرری و قلع و قمع آنها چند بار لشکر بر سر این طایفه فرستاد و در میان قزلباشان و مکرریان به کرات محارباتی واقع شد که در نهایت امرا و حکام کرد مکرری به طرف مرزهای ایران و عثمانی عقب نشینی نموده و به این ترتیب اطاعت سلطان سلیم، امپراطور عثمانی را قبول کرده، بنابراین از تحکم قزلباش بیرون آمدند. (شیرازی نویدی، ۱۳۶۹، ۱۸۱) شاه اسماعیل اول نسبت به دیگر پادشاهان صفوی سیاستی خشن تر و سرکوب‌گرانه تر را در قبال کردها را به اجرا گذاشت و دلیل این خشونت‌ها را شاید بتوان در مسایل مذهبی جست و جو کرد، شاه اسماعیل فرد شیعی بسیار متعصب بود. وی کردهای اهل تسنن را به منزله هم‌پیمانان دولت عثمانی نگاه می‌کرد، بنابراین در پی آزار و سرکوب قوم کرد برآمد. یکی دیگر از وقایعی که مربوط به حکام مکرری و شاه اسماعیل است، قیام یا سرکشی صارم کرد می‌باشد که در بیشتر منابع درباره این واقعه مطالبی درج گردیده است. به این ترتیب که شیر صارم مکرری به همراهِ گروهی از کردها بر علیه حکومت مرکزی (شاه اسماعیل اول) دست به طغیان زدند و در مقابل نیز شاه اسماعیل، قزلباشان را به دفع این

آشوبگران فرستاد. بین دو نیرو زد و خوردی صورت گرفت که در مرحله اول پیروزی با نیروهای صارم کرد بود. بعد از این پیروزی صارم بار دیگر به سرکشی و راهزنی خود اصرار ورزید تا اینکه بار دیگر شاه اسماعیل نیروهایی را به سوی وی گسیل کرد. خلاصه مطلب اینکه بعد از جنگ و گریزهای بسیار بین نیروهای شاه اسماعیل و نیروهای صارم مکرری، این صارم بود که رو به عقب نشینی نهاد، به این ترتیب پسر و برادران صارم اسیر شدند و خود وی نیز فرار کرد. (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۴، ۳۸۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲، ۱۵۶؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۷۸، ۳۲۶؛ عالم آرای شاه اسماعیل صفوی، ۱۳۸۴، ۱۵۷) آنچه که در این رویداد حایز اهمیت است، موضوع مشغول شدن دولت مرکزی به یک طغیان می باشد که چگونه یک خان کرد به این صورت موجبات اختلال را در حکومت صفویان با پادشاهی شاه اسماعیل اول به بار آورد.

بعد از شاه اسماعیل اول و روی کار آمدن دیگر پادشاهان صفوی یعنی شاه طهماسب اول، شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده همچنان کردهای مکرری در صحنه سیاسی دولت صفوی حضور داشتند ولی از آن-جایی که این مقاله هدفی دیگر دارد بدین معنی که می خواهد ایل کرد مکرری را در دوران شاه عباس اول مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد لذا از پرداختن به اوضاع ایل مکرری در دوران پادشاهان فوق الذکر خودداری خواهد شد.

### ایل مگری در دوره شاه عباس اول

دوران حکومت شاه عباس اول را می‌توان پایان قدرت بلامنازع قزلباش‌ها و روی کار آمدن ایلات و طوایف مختلف محسوب کرد. در این دوران ایلات و طوایف کرد به صورت گسترده در تاریخ صفویان وارد شدند و نقشی پررنگ را در جریان‌ات این دوران داشتند. یکی از ایلات مهم کرد که شاه عباس به آن اهمیت می‌داد، ایل مگری بود. این ایل از ایلات مهم و معتبر کرد به حساب می‌آمد که دولت صفوی نیز بر این امر آگاهی داشت، تا جایی که شاه عباس برای نزدیکی بیشتر به این طایفه و نفوذ بیشتر در این ایل به ازدواج با یک دختر مگری اهتمام ورزید. به این ترتیب که شاه عباس در شب سه‌شنبه چهاردهم ربیع‌الاول سال ۱۰۱۹ هـ - ق خواهر قباد خان، از سرداران کرد مگری را به زنی گرفت. جلال‌الدین منجم در این باره نوشته است: «خواهر قباد خان که به خوبی در میان کردها شهرت داشت، از آن‌جا که شاه عباس به ایما و رمز طلب کرده بود، حسب الصلاح وقت فرستاد و داخل حرم شد.» (یزدی منجم، ۱۳۶۶، ۳۸۶)

این اقدام یعنی ازدواج با دختری از یک ایل یا دختر شخصیتی بزرگ همیشه در طول تاریخ وجود داشته و در منابع به دفعات از آن یاد شده است. به این ترتیب افراد متفاوت به واسطه این ازدواج‌ات خود را به گروه‌های مختلف نزدیک کرده و برای رسیدن به مقاصد خویش از این روش بهره لازم را می‌بردند. کاری که شاه عباس انجام داد یک حرکت

سیاسی بود چرا که به این ترتیب داماد ایل مکرری محسوب می شد تا بتواند در شرایط حساس از نفوذ ایل مذکور بهره ببرد. البته شاه عباس قبلاً خواهر خود، زرین کلاه را به عقد خان احمد خان اردلان درآورده بود. (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹، ۳۲۶). بنابراین همانطور که گفته شد شاه عباس به دنبال اتحاد با کردها و آرام نگه داشتن آنها بوده است. در ادامه بحث، این موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت که آیا شاه عباس اول در آرام نگه داشتن ایل کرد مکرری موفق بود یا خیر؟

ایلات کرد به علت اینکه در مرز دو قدرت ایران و عثمانی واقع شده بودند، لذا گاهی این ایلات و طوایف به طرفداری یا اتحاد با ایرانی‌ها (صفویان) می‌پرداختند و یا طرفدار و متحد دولت عثمانی بودند و در این رویکرد خود عواملی همچون قدرت‌مند بودن پادشاه یا سلطان دو حکومت، مذهب و رفتار شاه یا سلطان را مد نظر داشتند. به این ترتیب که در دوران پادشاهی شاه محمد خدابنده به دلیل ضعف حکومت، ایلات کرد زیادی به اطاعت دولت عثمانی درآمدند. با روی کار آمدن شاه عباس اول بیشتر این ایلات به جانبداری از دولت صفوی بازگشتند و این واقعیتی بود که در طول دوران صفویان با آن مواجه هستیم. حتی گاهی پیش می‌آمد که این ایلات بر علیه یکی از دو دولت ایران یا عثمانی وارد جنگ شوند و به نفع طرف مقابل بجنگند. به عنوان مثال در سال ۱۰۱۴ هـ ق جنگی بین صفویان و عثمانی‌ها در مرزهای شمال غربی رخ داد، در این نبرد برخی از مردم ایل مکرری نیز به عنوان نیروی عثمانی بر ضد صفویان مبارزه کردند

که گروهی از آنان به اسارت صفویان درآمدند. این نبرد که با پیروزی صفویان همراه بود، یکی از وقایع مهمی است که در منابع دوره‌ی شاه عباس زیاد مورد توجه قرار گرفته است. ورود اسرای مکرری به نزد شاه و حمله یکی از کردهای مکرری به وی، در منابع دوره صفویه این گونه آمده است: بعد از پیروزی که بر عثمانی‌ها در سال ۱۰۱۴ هـ ق به دست آمد، به دستور شاه ضیافتی به خاطر این افتخار ترتیب داده شد، هنگامی که شاه در بین نیروهای خود مشغول عیش و نوش بود، کردی از ایل مکرری را که فردی بسیار قوی هیکل و تنومند بود، به عنوان اسیر به نزد شاه آوردند ولی یکی از اطرافیان شاه که خود او نیز از کردهای مکرری به حساب می‌آمد از شاه درخواست کرد که وظیفه به قتل رساندن اسیر مورد نظر را به وی بدهد، چرا که او اذعان داشت پدرش به وسیله آن اسیر کشته شده است. شاه این اجازه را به آن شخص درباری داد، اما هنگامی که قصد کشتن او را داشت، اسیر لحظه‌ای فرصت یافت خنجر کشید و به طرف شاه حمله برد و حتی نزدیک بود شاه را به قتل برساند که در این هنگام شاه با کرد اسیر درگیر شد و او را بر زمین زد و اطرافیان شاه اسیر را به قتل رساندند. (ترکمان منشی، ج ۱، ۱۳۹۰، ۴۶۴؛ محمد یزدی، ۱۳۶۶، ۲۹۴؛ لویی بلان، ۱۳۷۵، ۱۸۳) به این ترتیب ملاحظه می‌شود، هر چند ایل مکرری در اطاعت و انقیاد شاه عباس بودند اما با این وجود افرادی در این ایل وجود داشتند که نه تنها طرفدار دشمن شماره یک صفویان یعنی عثمانی‌ها بودند بلکه در تلاش برای قتل پادشاه صفویان نیز برآمدند. ولی در میان آنها

افرادی نیز بودند که کاملاً سرسپرده دولت صفویه و شخص شاه عباس محسوب می‌شدند. به همین دلیل می‌توان گفت مخالفان و موافقان شاه در میان مردمان ایل مکرری تقریباً یکسان بودند البته این موضوع به رویکرد رییس ایل در برخورد با شاه عباس نیز بستگی داشت چون که افراد ایل تبعیت کاملی از وی داشتند، بنابراین هرگاه رییس در صلح و صفا با شاه بود مردمان ایل نیز همین رویه را در پیش می‌گرفتند و زمانی که حاکم برضد شاه شورش می‌کرد بی‌چون چرا از وی اطاعت می‌کردند. درباره مخالفان مکرری، اسکندر بیگ منشی نوشته است: «در میان این قوم افرادی وجود دارند که از طریق فرمانبرداری به دوران و همیشه با طبقه قزلباش درگیر هستند.» (ترکمان منشی، ج ۲، ۱۳۹۰، ۱۰۰۳).

این سخن اسکندربیگ خود روشن کننده موضوع است که افراد یا حاکم ایل مکرری نسبت به صفویان دید مناسبی نداشتند. شاید بتوان مهم‌ترین دلیل این مسئله را در اختلافات مذهبی جست.

حکومت صفویان، حکومتی بود که بار دیگر ایران را بعد از گذشت قرن‌ها به یکپارچگی و انسجام سوق داد و شاه عباس اول پادشاهی که در بیشتر زمینه‌ها رونق را به کشور بازگرداند و در پی یک ملت متحد بود، نمی‌توانست سرکشی و طغیانی را به حال خود بگذارد و اتحاد و نظم را که در کشور به وجود آورده بود از دست بدهد. یکی از سرکشی‌ها و طغیان‌هایی که منابع دوران شاه عباس درباره آن ساکت نمانده‌اند سرکشی ایل مکرری و عکس‌العمل شدید شاه در برابر این طغیان است. حادثه از

اینجا شروع شد که شیخ حیدر، رئیس ایل مکری، تحت انقیاد و اطاعت شاه عباس بود و به همراه گروهی از کردهای مکری در هنگام تصرف ایروان در جنگ کشته شد. بعد از شیخ حیدر پسرش قباد خان به ریاست ایل مکری رسید. قباد خان نیز در ابتدا سرسپردگی خود را نسبت به شاه اعلام کرده بود، اما بعد از مدتی به شاه خبر رسید که قباد خان به همراه ریش سفیدان ایل مکری در منطقه قراجیوق (ناحیه‌ای در حدود مراغه) ناامنی به وجود آورده و از روی مکر و حيله اسب‌های خوب و گزیده خود را به جاهای دور فرستاده و چند یابوی بد نژاد را نزد خود باقی گذاشته تا در صورت درخواست اسب از سوی حکومت این یابوها را تحویل دهد. علاوه بر این موارد به شاه اطلاع داده شد که سران ایل مکری با دولت عثمانی در تماس هستند و با شیعیان مراغه به علت تعصب در مذهب و آیین، به ظلم و ستم رفتار می‌کنند. درستی یا نادرستی این اخبار که به شاه رسیده است جای خود دارد چرا که ممکن است برای بیشتر تحت فشار قرار دادن ایل مکری از سوی دشمنان، این چنین اعمالی را به آن‌ها نسبت داده باشند. شاه از مکرهای تحت ریاست قباد خان به سبب خطاکاری‌های فراوان ناراضی بود. بنابراین مصمم گردید از این قوم انتقام بگیرد. به همین دلیل روزی که سپاهیان شاه به جانب مراغه می‌رفتند در حوالی قلعه گاو دول (قلعه‌ای در نزدیکی مراغه) قباد خان به همراه یکصد و پنجاه نفر از مردان معتبر خود برای ابراز سرسپردگی به نزد شاه آمدند. خان مکری به همراه چند تن از یارانش وارد بارگاه شاه شدند. در این

هنگام به دستور شاه، غلامان شاهی، قباد خان و همراهانش را به قتل آوردند و برای این که بقیه افراد قباد خان که در بیرون از سراپرده بودند، متوجه این موضوع نشوند، جنازه کشته شدگان داخل سراپرده را به پشت سراپرده انتقال دادند و حکم شد علیقلی خان ایشک آقاسی باشی شاملو بر در بارگاه ایستاده و آن جماعت را به مجلس وارد کند و چون داخل شدند، به قتل آن‌ها پردازند. این اقدام صورت گرفت تا این که بعد از قتل حدوداً سی نفر از مکرری‌ها، سایر مکرری‌ها نسبت به این قضیه بدبین شده و قصد فرار داشتند که از سوی نیروهای شاه مورد حمله قرار گرفتند و همگی کشته شدند. (ترکمان منشی، ج ۲، ۱۳۹۰، ۱۰۰۳).

این پایان ماجرا نبود چرا که شاه عباس بر سر قلعه گاو دول رفت و دستور به قتل و غارت ایل مکرری را صادر کرد. هنوز این خبر به قلعه نرسیده بود که نیروهای شاه وارد قلعه شدند و به هیچ کس رحم نکرده و همه را از پای درآوردند. گفته شده که قتل و کشتار افراد ایل به قدری شدید بود که گروهی از مردم مکرری به وسیله بیل‌داران و چماق‌داران شاهی به قتل رسیدند. در آن روز قتل عام ایل مکرری ادامه داشت و گروه گروه از مردم این قوم را به قتل آوردند، چنانکه کسانی دیگر حتی اگر از ایل و طایفه به غیر از مکرری‌ها بودند، به جرم این که در میان ایل مکرری حضور داشتند به قتل رسیدند. بعد از چند روز غضب شاه فروکش کرد و شیربیگ نامی از ایل مکرری که دم از اخلاص می‌زد و تحت اوامر شاه بود، مورد الطاف و عنایت شاهانه قرار گرفت و حکم شد اگر کسی از جماعت



مکری به نزد شیر بیگ برود از قتل و غارت به دور بماند. (ترکمان منشی، ج ۲، ۱۳۹، ۱۰۰۵؛ جنابدی، ۱۳۷۸، ۸۲۰-۸۲۴) این آخرین سرکوب مکریان نبود، چرا که بعد از مدتی به دستور شاه حکم شد امرای لشگری که در حوالی قلعه دمدم (قلعه‌ای در نزدیکی شهر ارومیه امروزی) هستند، جماعت مکری را که در اردو حضور داشته به قتل آورند. بر اساس این حکم در روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع‌الثانی سال ۱۰۱۹ هـ ق تعداد یکصد و هفت سر از سرهای کشته شدگان مکری به همراه اسیر بسیار از این جماعت را به نزد شاه آوردند. در همین وقت مولانا خصالی شاعر در وصف این اقدام در نثر این چنین آورد: «قتل عام مکری حق است.» (یزدی منجم، ۱۳۶۶، ۳۸۷)

آخرین روایتی که در خصوص ادامه سرکوب کردهای مکری در زمان شاه عباس اول آورده شده این است که در ماه صفر سال ۱۰۲۰ هـ ق میر اسکندر کرد بازه در مراغه به نزد شاه آمد و به وی مقرر شد از این پس جماعت ایل مکری در میان طایفه و ایل خود راه ندهد و هر کجا کردهای مکری را یافتند آنها را سرکوب کنند. میر اسکندر پیرو دستور شاه تعدادی از کردهای مکری را به قتل رساند و گروهی را نیز به اسارت نزد شاه فرستاد. این در حالی بود که جاسوسان به شاه خبر دادند، میر اسکندر به حمایت از مردم مکری همت گماشته است. به همین خاطر شاه دستور به سرکوب و کشتن میر اسکندر را صادر کرد و همچنین به دیگر خان‌های کرد من جمله هلوخان اردلان و خان احمد خان اردلان، حکام نواحی

کردستان، پیام داد که هیچ‌کس از ایل مگری را نپذیرند و در کشتار آنها دریغ نوزند. (همان، ۴۱۳) موارد ذکر شده اهمیت این موضوع را نشان می‌دهد که چگونه شاه برای سرکوب یک ایل کرد نه تنها نیروهای خود را بسیج می‌کند بلکه از سایر ایلات کرد نیز درخواست سرکوب این قوم را دارد. بنابراین نهایت خشم شاهی را در قبال این قوم به خرج داد. صاحب تاریخ جهان آرای عباسی درباره علل کشتار ایل کرد مگری می‌نویسد: «به این خاطر که افعال ناشایست از افراد مگری سر زد و در بعضی اوقات از خدمت تکاهل ورزیده متعرض حال مردم قزلباش و املاک ایشان که در مراغه بودند می‌شدند، شاه عباس حکم به قتل این ایل را داد.» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳، ۱۷۷).

بعد از بررسی سرکوب کردهای مگری حال این سوالات پیش می‌آید: آیا سرکشی ایل مگری عامل اصلی سرکوب این طایفه به دستور شاه عباس بود؟ آیا این اقدام شاه عباس در قبال کردهای مگری اقدامی عاقلانه به حساب می‌آید؟ آیا این سرکوب، بحران جدیدی را می‌توانست برای دولت صفوی به بار آورد؟ آنچه که از این سوالات استنباط می‌شود این است که این اقدامات سرکوب‌گرانه شاه عباس بر ضد کردهای مگری و دیگر ایلات، شاید در کوتاه مدت اثری بر جای نگذاشت اما بدون شک در بلند مدت تبعات خود را به بار می‌آورد.

ایل مگری یکی از ایلات کرد بود که از بین دولت صفوی و عثمانی اطاعت از دولت صفوی را پذیرفته بود و این بدان معناست که این ایل

دشمن دولت عثمانی محسوب می‌شد و بدون تردید می‌توانست همچون سدی در مقابل ترکان عثمانی عمل کند چرا که پتانسیل کافی برای این اقدام را داشت. همچنین مکرری‌ها از ایلات مهم نظامی زمان شاه عباس محسوب می‌شد و ذکر این موضوع بارها در کتاب‌های مختلف دوره صفوی آمده است، اما شاه عباس با سرکوب ایل مکرری این ستون نظامی خود را تا حدودی از میان برداشت و موجب بدنامی خویش در میان ایلات کرد شد. علاوه بر این شاید بتوان یکی دیگر از علل سرکوب این ایل را علاوه بر ناآرامی‌هایی که داشتند در زمینه‌های مذهبی جست، چرا که صفویان از همان بدو تأسیس حکومت، هیچ دیدگاه مثبتی نسبت به سنی‌ها نداشتند و این در حالی بود که بیشتر ایلات کرد پیرو مذهب اهل سنت بودند و چون حکومت عثمانی نیز پرچم دار مذهب تسنن بود به این ترتیب کردها به دید مدافعان دولت عثمانی نگریسته می‌شدند. بنابراین شاه عباس با سرکوب بی رحمانه‌ی ایل مکرری به خودی خودی باعث ضعف قوای تدافعی صفوی در مقابل عثمانی‌ها شد که البته این امر در دوره‌ی جانشینان شاه عباس خود را نشان داد و هجوم بی پاسخ سپاه عثمانی به مناطق غربی و شمال غربی ایران را در پی داشت.

## نتیجه گیری

ایل مکرری در دوران شاه عباس اول فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر نهاد. مکریان زمانی در دستگاه حکومت شاه به اوج قدرت رسیدند و دوره‌ای دیگر در همین دستگاه به فرش ذلت نزول کردند. به تعبیر دیگر زمانی شاه عباس کبیر برای جلب حمایت مکریان، به ازدواج سیاسی با آنها مبادرت ورزید و در وقتی دیگر چنان در سرکوب و قتل عام آنان افراط به خرج داد که گویی با دشمنان قسم خورده‌ی خود مقابله می‌کند. همان‌طور که پیش از این نیز اشاره شد ایل مکرری یکی از ایلات مهم کرد در دوران صفوی بود به گونه‌ای که این امر در نزد شاه نیز پوشیده نماند و بارها به این موضوع اشاره شده است چه از سوی شاه و چه از سوی منابع نگاشته شده در باب این دوران از تاریخ؛ ایل مکرری دارای خانوارهای بسیاری بود که از نواحی مراغه تا حدود شهرزور و موصل پراکنده شده و به نسبت جمعیت زیادی که داشتند از لحاظ نظامی نیز قدرتی را به وجود آورده بودند. آنها به عنوان یک دسته نظامی در لشکرکشی‌های مختلف حضور داشتند و نقش مهمی را ایفا می‌کردند. شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی کردهای مکرری را همین عرصه نظامی‌گری آنها دانست، چرا که در نبردهای مختلف از سوی دولت صفوی برای جنگ‌ها فراخوانده می‌شدند. برای نمونه هنگام لشکرکشی شاه عباس به جانب قفقاز و به هنگام به تصرف درآوردن ایروان و دیگر نواحی آن سرزمین و یا زمان لشکرکشی سپاه صفوی به جانب بغداد، بارها نام این قوم کرد به

عنوان یکی از دسته‌های نظامی در نبردها آورده شده است، تا جایی که روسا و فرماندهان این ایل در جنگ با دشمن اسیر و یا کشته نیز شده‌اند. بدون شک مهم‌ترین نقش نظامی ایل مکرری در مقابله با عثمانی‌ها بود، این قوم همچون سدی در مقابل نیروی ترک و کرد دولت عثمانی عمل کرد. هر چند گاهی پیش آمده که آنها خود در زمره آشوبگران دولت صفوی به شمار رفته‌اند. در منابع آن دوره بارها به تاخت و تاز کردهای مکرری در حدود مراغه و سایر سرزمین‌های این منطقه اشاره شده است. البته این سرکشی‌ها و آشوب‌ها علل خاص خود را داشت که سیاست‌های دولت صفوی در آن بی‌تأثیر نبود، از جمله می‌توان به تعصبات مذهبی درباریان شاه عباس نسبت به ایل سنی مذهب مکرری اشاره کرد که موجبات بسیاری از این شورش‌ها را فراهم می‌آورد. اما باید متذکر شد که این ایل به عنوان یک سد دفاعی توانسته بود در مقابل عثمانی‌ها قرار بگیرد و مانع ورود دیگر قبایل کرد عثمانی به داخل مرزهای ایران شود که این کار از اهمیت بالایی برخوردار بود. علاوه بر مسایل نظامی و نظامی‌گری، مکرری‌ها به دلیل زندگی ایلیاتی که داشته‌اند مانند سایر ایل‌ها و طوایف موجود در ایران به عنوان یک شریان اقتصادی محسوب می‌شدند. چرا که این ایل به خصوص به خاطر منطقه غنی که در آن قرار گرفته (مراغه و میاندوآب که از مناطق خوش آب و هوا و حاصلخیز ایران محسوب می‌شود و بهترین مراتع در همین مناطق واقع گردیده بود) دارای گله‌های فراوانی بودند و دام‌های زیادی را پرورش می‌دادند، همین‌طور یکی از پرورش دهندگان

اسب محسوب می‌شدند که برای تأمین چارپایان سپاه شاه عباس اهمیت ویژه‌ای داشت. علاوه بر این، بزرگان ایل مکری در امور مملکتی نیز دارای مقام و مناصبی بودند که این امر نشان از روابط نزدیک آنان با شاه داشت. ولی با تمام این تفاسیر کردهای مکری به دستور شاه عباس اول در حدود سال ۱۰۲۰ هـ ق به شدت سرکوب گردیدند و افراد بسیاری از این قوم کشته و به اسارت برده شدند. البته لازم به ذکر است؛ علاوه بر سخت‌گیری بیش از حد شاه عباس خود روسای مکری نیز در این سرکوب‌ها بی‌تقصیر نبودند چرا که به علت اختلاف مذهبی گاهی مشکلاتی را پیش می‌آوردند و از آنجا که دولت صفوی نسبت به مذهب تسنن سخت‌گیر بود و دیدگاه خوبی نسبت به این مذهب نداشت، همین موضوع باعث فشار بیشتر بر آنها شد.

به هر حال بعد از این سرکوب‌ها، ایل مکری همچنان هر چند کم فروغ-تر اما به بقای خود ادامه داد و در دوران پادشاهان بعد از شاه عباس بارها از این ایل نام برده می‌شود.

### منابع و مأخذ

- اصفهانی، محمد یوسف‌واله، خلد برین، به کوشش میر هاشم محدث، تهران، چاپخانه شیرین، ۱۳۷۲.
- بدلیسی، امیر شرف خان، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، با مقدمه و تعلیقات محمد عباسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علی اکبر علمی، ۱۳۶۴.
- بیات، عزت الله، کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹.
- ترکمان منشی، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱ و ۲ و ۳، به کوشش فرید مرادی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۹۰.
- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی، تاریخ الفی، به کوشش سید علی آل داوود، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۸.
- تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۳.
- جنابدی، میرزا بیگ، روضه الصفویه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.

- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۴، به کوشش محمد علی ترقی، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.
- خضری، سعید، جغرافیای طبیعی کردستان مکریان، با مقدمه محمد رضا ثروتی، تهران، انتشارات ناقوس، ۱۳۸۱.
- دلاواله، پیتر، سفرنامه، ترجمه شعاع الدین شفا، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.
- زکی بیگ، محمد امین، زبده تاریخ کرد و کردستان، ترجمه یدالله روشن، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۱.
- سفرنامه ونیزیان در ایران (جوزافا باربارو، آمبروزیو کنتارینی، کاترینو زنو، آنجوللو، وینچنتو دالساندری)، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۱.
- شیرازی نویدی، عبدی بیگ، تکلمه الاخبار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۹.
- عالم آرای شاه اسماعیل صفوی، محقق و مصحح اصغر منتظر صاحب، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.



- لویی بلان، لوسین، زندگی شاه عباس اول، ترجمه ولی الله شادان، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵.
- منجم یزدی، محمد ملاجلال، تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحیدنیا، ۱۳۶۶.
- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر بن محمد، نزهةالقلوب، به کوشش محمد دبیر ساقی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶.
- میر نیا، سید علی، ایلها و طایفه‌های کرد ایران، تهران، موسسه نسل دانش، ۱۳۷۵.
- مردوخ کردستانی، محمد، تاریخ مردوخ، تهران، نشر کارنگ، ۱۳۷۹.
- نیکیتین، واسیلی، کرد و کردستان، چاپ دوم، ترجمه محمد قاضی، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۳.
- وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر، تاریخ جهان آرای عباسی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سید سعید میر محمد صادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.

## رخداد فهم در سفرنامه ابن فضلان

### با تکیه بر هرمنوتیک گادامری

سید هادی موسوی<sup>۱</sup>

#### چکیده

این مقاله به بررسی هرمنوتیکی متن سفرنامه ابن فضلان از سیاحان مسلمان قرن چهارم هجری پرداخته است. در واقع از منظری جدید به مقوله فهم و شناخت دیگر بودگی فرهنگی را بر اساس و قالب تز هرمنوتیکی گادامری مورد توجه قرار داده است. پرداختن به این سفرنامه با رویکردی نو بر پایه فاکتورهای از پیش تعیین یافته با توجه به فهم و مقوله انتزاعی سیاح از فرهنگ دیگری در جامعه جدیدی است که به آن گام نهاده. سیاح با مد نظر قرار دادن عوامل مؤثر در فرهنگ برداشت‌های خود را با در نظر گرفتن حیطه جغرافیایی خاص که در آن وقت خود را سپری نموده و به سفر پرداخته گزارش می‌دهد. عوامل مؤثر در جایگاه تخصصی هرمنوتیکی گادامر در ارائه این فاکتورها تعیین شده عبارتند از: زبان، جنسیت، شغل، ذهنیت، موقعیت و... است که در این مقاله به آنها توجه شده و دید تفسیری سیاح را از سرزمین‌های جدید شکل داده است. سفرنامه نویسنده در مقایسه با دیگر فرهنگ‌ها

<sup>۱</sup>. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان. [Mosavi.hadi23@yahoo.com](mailto:Mosavi.hadi23@yahoo.com)

با ذهنیات نو در معرفی سنن آن ناحیه به معانی تازه‌ای دست خواهد یافت که در نتیجه برداشت‌های تفکری سفرنامه نویس را از مکان پیرامونی جدید که با آن مواجه شده به تصویر خواهد کشید.

**واژگان کلیدی:** سفرنامه، ابن فضلان، فهم، دیگر بودگی فرهنگی، هرمنوتیک گادامری.

#### مقدمه

سفرنامه‌ها به دلیل برخورداری از مقادیر زیادی از جنبه‌های مختلف اطلاعاتی و خبری مقام بس فراوان داشته و می‌توان جز منابع دست اولی شمرد شوند که برای محققین کاربرد های فراوانی در عرصه تحقیق تاریخی و حتی مردم شناسی، جامعه شناسی، جغرافیایی و غیره که می‌توان از آن بهره‌مند شوند، دارا بوده و اطلاعات ارزشمندی از لا به لای متن آن پیدا نمایند و جنبه‌های تاریکی از زندگی مردم در آن برهه زمانی که می‌زیسته، مشخص نمایند. در واقع سفر نامه نوشته و متنی است که مؤلف در آن به بهره‌گیری از حواس با دقت تمام در مشاهدات عینی در ظواهر و بیان کامل جزئیات دیدگان به تشریح و توضیح آن عناصر در نظرش می‌پردازد که حاصل تجربیات اوست هر چند که این برداشت‌ها گاه بسیار دور می‌نمایند ولی به هر حال این متون ارزش خود را حفظ و می‌توانند به بسیاری از پرسش‌های بی‌جواب پاسخ گویند پس جایگاه آن‌ها بر همگان پوشیده نیست.

در این مقال سعی شده سفرنامه ابن فضلان، به صورت واقعه فهم و کیفیت رخداد فهم مورد نظر گادامری را به بوته نقد بنهیم و سعی بر این است با بررسی

تجربه هرمنوتیکی گادامری سفرنامه ابن فضلان در مواجهه با سرزمین‌های که گام در آن نهاد و با توجه به فرهنگ خود به بررسی فرهنگ دیگری پرداخته شود و کوشش می‌شود که هر چه بیشتر در موجه قرار دادن کیفیت این وقایع و علل و اسباب تأثیر گذار بر آن را شناسایی نموده و به تشریح علمی آن پرداخته باشیم در این جا بایستی از القائات فکری گادامر و مواد تشکیل دهند تز او بهره گیری نماییم و هرمنوتیک گادامری که به نیت مؤلف اهمیت بسیاری می‌دهد در پس فهم است و گفتار و اشکال زبانی و سخن در بیان قالب صور زبان شناختی فرهنگ مؤلف مفروضی متن آن سند نوشته که در چه بستر زمانی و مکانی فرهنگی حیات او قرار گرفته و طرز تفکر اندیشه او به پای آن فرهنگ استوار قرار گرفته نمود پیدا می‌کند و نشان از ذهنی پویا و استعدادی شکوفا در عرصه فهم آن مؤلف است، پس تأویل به جا و در خور از متن نه تنها نشان از فهم و تشخیص در زمینه ای تاریخی و فرهنگی مؤلف است این نشان از دریافت واقعیات امور مورد کشف و فهم و بی نظیری او نیز است و این عمل را اصولاً می‌توان با حدس به جا و علمی حساب شده که به وسیله آن می‌شود تأویل انجام داد پس با توجه به هرمنوتیک گادامری می‌شود گفت: فهم کشف من است را در آینه تو، می‌توان آن را این چنین تفسیر نمود، رابطه فعل است با فاعل.

در ابتدای سفرنامه آنچنان که خود ابن فضلان نیز بیان می‌دارد پادشاه اسلاو در نامه همراه با سفیر اعزام شده به جانب خلیفه عباسی، مقتدر از وی درخواست نموده که شخصی را نزد او بفرستد که آگاه و اعلم به مسایل دینی بوده و نیز دارای کیاست و مدیریتی تام باشد که علاوه بر آنکه بتواند شرعیات اسلامی را طوری بازگو نماید

و برای آنان مسجد بنا نماید که بر منبر آن برای خلیفه دعا و تبلیغ نماید و نیز دژهای را طراحی نماید که در برابر هجوم سایر اقوام بیگانه و مخالف تاب مقاومت را دارا و مصون ماندن او در جوار آن را تأمین امنیت کند از این نامه می‌توان برداشت که توان سیاسی، مالی، نظامی، دینی و فرهنگی مسلمانان در آن عصر در چه اندازه بوده که پادشاهی از آن سوی سرزمین‌های دور خواستار آن باشد خلیفه مسلمانان چتر حمایتش را بر سر وی برافرازد، خلیفه با مشورت و همفکری صاحب منصبان رای به اعزام هیئتی به جانب آنان می‌زند و به درخواست آنها را اجابت می‌کند چنان که خود ابن فضلان تصریح می‌دارد او می‌نویسد «مأمور شدم نامه را برایش بخوانم و هدایا را به وی تقدیم کنم و کار فقها و معلمین رسیدگی نمایم». (ابن فضلان، ۱۳۴۵، ۵۶) نیز برای تأمین مالی و هزینه سفر و ساختن مسجد و دژ که پادشاه اسلاو درخواست نموده بود که نیازی به اعتباری به مبلغ گزاف است، پس در دربار خلیفه تصمیم گرفته می‌شود از حاصل درآمد املاک منطقه ای به اسم ارتخشمیشن از توابع خوارزم فراهم شود. ابن فضلان اشخاصی را که خلیفه به همراه وی مأمور داشته نام می‌برد سوسن الرسی، تکین ترکی و بارس صقالبی بودند که هر کدام از آنها وظایفی محول شده بود که انتخاب هر یک از آنان بنا به دلایلی موجه است که در طی متن به آنها پرداخته می‌شود. ابن فضلان و هیئت اعزامی سفر خود را چنانکه ابراز می‌دارد در « روز پنج شنبه یازدهم ماه صفر سال سیصد و نه هجری از مدینه اسلام (بغداد) حرکت کردیم». (همان، ۵۹)

زمانی که به بخارا پایتخت سامانی می‌رسند بر جیهانی وزیر در بار نصر ابن احمد وارد می‌شوند که همان طور که می‌گوید وی به شیخ العمید معروف است.

یکی از ایرادتی که می‌توان در مدت طولانی اقامت و چندی که در بخارا و دربار سامانی میهمان بوده‌اند این بوده چرا به توصیف بخارا دربار پر زرق و برق سامانیان و نیز محلی برای تجمع اهل علم و ادب و دانشمندان بوده است و مردم و فرهنگ آن، در عصر که ایشان می‌زیسته و بخارا در حد اعتلای شوکت بوده مهر سکوت بر لب نهاد و سخنی را در این باب منقول نکرده جای تعجب و حیرت می‌نماید. در طی مدتی که هیئت در بخارا اطراق دارد ابن فضلان توجه خاصی فقط به پول بخارا مبذول داشته و انواع مسکوکاتی که در آن رایج بوده را برمی‌شمارد از جمله غطریفی است که به جزئیات آن از جمله جنس و رنگ و نحوه محاسبه آن پرداخته و آن را با پول رایج بغداد سنجیده است.

هنگامی که آنها به حضور امیر خوارزم محمد بن عراق خوارزم شاه می‌رسند و با توجه به این که این هیئت از جانب خلیفه مأموریتی سیاسی دینی و برای انجام آن بر عهده دارند امیرانی به پیشواز آنان رفته و ایشان را محترم و مقدمشام را گرمی داشتند. بعد از اینکه هیئت خستگی راه را از تن برون کرده ایشان را به بارگاه خود فراخوانده تا درباره رفتن هیئت به آن سوی به رای بنشینند و به ایراد دلایل خود می‌پردازد و به نظر می‌رسد وی آگاهی کامل به آنها از جمله شدت سرما و اقوام وحشی و نیمه وحشی و موانع طبیعی و در نتیجه جان اعضای هیئت را در خطر مرگ می‌بیند و خود را مقید به چنین کاری نمی‌داند آیا این را می‌شود به حساب کارشکنی دانست یا مصلحت گروه، جای تردید بسیار می‌باشد و ابن فضلان خود که شاهد ماجراست سخنی به میان نمی‌آورد و در نهایت این امر موجب می‌شود که

کاردار خوارزم اجازه به ترخیص هیئت اعزامی بدهد و آنها به جرجانیه حرکت نمایند.

در خوارزم چون که وی زبان آنجا را نمی دانسته و نیز اخلاق آنها را بدان مرتبط ساخته و به طرز بدی تشریح می کند و نحوه تکلم و گفتار ایشان را به سخره گرفته و به جیر جیر سار تشبیه می کند. و نیز به روستایی که به فاصله یک روزه از خوارزم قرار گرفته باز نحوی صحبت کردن آنان ایراد و به نق نق قورباغه مثل می زند. آیا این تحقیر زبانی علت خاصی دارد و چون قوم او عرب بوده و فصاحت و بلاغت آن مباحث می کند. در جرجانیه به یکی از سنت های پسندیده آن قوم اشاره می کند که درباره چگونگی هدیه دان اشخاص است و نیز در نحوه دعوت وی به جوار آتش که اهمیت گرمای آن مورد نظر او می باشد توجه نموده است چون در آنجا در زمستان سرمای شدید حاکم بوده است پس دعوت کردن در کنار آتش به صورتی می تواند این مهر ساکنین آن را توجیه نمود. همان گونه که ابن فضلان خود بیان می دارد چندین ماه در جرجانیه به علت شرایط بد آب و هوایی مجبور به اسکان بوده اند اما سخن از مردم، آداب و رسوم آن به میان نمی آید آیا شدت سرما در این منطقه که همچنان خود می گوید «سرما به قدری سخت بود که کوچه ها و بازارها خلوت بوده و هیچ کس در سر تا سر آن دیده نمی شود». (همان، ۶۶) و نیز او بیان می دارد: «در آن مکان زمین از شدت سرما شکاف ها بزرگی برداشته و در روزگاران کهن دو نیم شده بودند». (همان، ۶۶) می توان برای آن توجیه پذیر شمرد می شود پنداشت او چون خود از یک منطقه گرم سیر از لحاظ آب و هوایی بوده به این مقدار سرما را بزرگ جلوه می دهد. ابن فضلان می گوید: بعد از گذشت چند وقت

چون به مقداری هوا رو به تعدیل رفت عزم سفر بسته و به تأمین مایحتاج و آنچه لازم می‌دانسته می‌پردازند. در اینجاست که ابراز می‌دارد «فقیه و معلم و غلامان که همراه ما بودند از ترس ورود به این شهر از ما عقب افتادند» (همان، ۶۸) علت آیا فقط ترس بود یا چیز دیگر. تا به بلاد ترکان رسیده و ابن فضلان توصیف ویژگی‌های طبیعی آن می‌پردازد. در طی مسیر بر آنها بارش برف و سرمای آن به گونه ای است که او سرمای خوارزم را در مقابل آن ناچیز بر می‌شمرد که از شدت برودت سرمای این هوا نزدیک به هلاک شدن می‌شوند. در اینجا به بیان حکایتی می‌پردازد که چگونه او با وجود این چنین شرایطی باز ارشاد دینی و آن همت ورزیده و وجه خود قرار داده و با آن وضع بحرانی با هر تقدیر با طی مسافتی قابل ملاحظه به سرزمین غزا می‌رسند.

#### در نزد غزا (مذهب در سفرنامه)

هنگامی که ابن فضلان و کاروان به نزد یکی از قبایل ترک‌ها به نام الغزیه می‌رسد به توصیف محل اقامتی که در آن زندگی می‌کنند می‌پردازد. ابن فضلان که خود فرد مسلمان و متعصب است از لحاظ اعتقادی چون اینان خدا را نمی‌پرستیدند ایشان را به الاغ گمراه تشریح می‌کند و به دلیل اینکه خدا را قبول ندارند از برکات انسانی که تفکر است به دور می‌بیند. در باره مشورت این قوم ابتدا آن را کاری خوب و پسندیده جلوه می‌دهد. اما در نهایت چون ایشان من باب عملی به توافق نمی‌رسیدن یکی از آنها این شرایط را برهم زده اینجا این سؤال پیش می‌آید آیا با وجود اینکه ابن فضلان زبان آنها را نمی‌دانسته چگونه به چنین برداشتی رسیده و آیا



فقط به توصیف صحنه پرداخته و بعد از این نتیجه را حدس زده در اینجا فقط صدای ابن فضلان به گوش می‌رسد.

### تاریخ اثر و تاریخ اثر گذار

ما می‌دانیم که مسلمانان در زمان فتوحات که به سمت آسیای میانه در حال پیشروی با اسیر گرفتن آنها و نیز به صورت برده خرید و فروش می‌شده‌اند تماس و آشنا شده‌اند که از آنها فقط در مورد کارهای و مشاغل نظامی و پست استفاده می‌شود، که با مرور زمان و نشان دادن لیاقت خود در عرصه نظامی به پست‌های کلیدی رسیده‌اند، پس ابن فضلان نیز با همان دید در این سرزمین و مردم و فرهنگ به آنها نگرسته و ذهنیت او را تشکیل داده است. مخصوصاً اینکه او با نظری کاملاً مذهبی و تعصبی به کارهای دینی این جماعت که به اعتقاد مسلمانان کافر می‌باشند با دیده ای خصم گونه به توصیف اعمال و کردار آنها توجه داشته و برداشتی که با یک دید دینی به مسایل معطوف شده.

### افق و سنت سیاح

ابن فضلان که در یک محیط کاملاً عربی و اسلامی رشد نمود و به آن تعلق دارد از چنین دین و فرهنگ و تمدنی فهمیات خود را به ارث برده که شخصیت او را تشکیل داده و افق او در آن رشد و به مرحله تکوین رسیده او که از این تمدن اندیشه فکرش شکل گرفته در مواجهه با سرزمین ترک‌های اغز با توجه به آنچه دیده و تجربه نموده نتایجی از این موضوعات برایش تداعی شده که افق و فهم او را در مواجهه با این مصادیق به درک مسایلی رهنمود ساخته که در سفرنامه ایشان به ان

پرداخته و آن را مکتوب قرار داده است. چنانچه ما می‌دانیم مسلمانان در این زمان یعنی اوایل قرن چهارم هنگامی که ابن فضلان و هیئت همراه به دربار پادشاه صفالبه گسیل داشته شده‌اند در متنها علیه پیشرفت فرهنگی، علمی و شکوفایی به سر می‌برده و نیز وسعت سرزمین تحت حاکمیت مسلمانان و قدرت نظامی آنها قابل ملاحظه است همان‌طور که ما میدانیم هر قوم خود را از دیگر اقوام برتر می‌خواند و خود را بالاتر از سایرین می‌داند چنانکه یونانیان خود را با فرهنگ‌تر و دیگران و بقیه را بربر می‌نامیدند. و اعراب خود را عرب و دیگران را عجم می‌خواندند که با ذکر این چند سطر برتری تمدنی خود را در کلامش را به خواننده القا می‌کند.

### زبان در سفر نامه

در تفسیر هرمنوتیکی گادامری زبان اهمیت قابل ملاحظه ای دارد چرا که دارای جنبه‌هایی مهمی از سنت و فهم دیگری است و با توجه به حساسیت بحث زبان در سفرنامه، مقوله رخداد فهم بیش از هر چیز دیگر در یک مسئله زبانی و فهم محتوای کلام آن زبان سرزمینی است که مردم آن با توجه به سنت و فرهنگشان بدان تکلم دارند که هر عبارت عناصر تشکیل یک داشته‌ی اجتماعی از رسوم و میراث آنها نشئت گرفته و هر گاه سیاح این امر را نداند و نفهمد به کنیه مطالب آن مردم به خوبی پی نخواهد برد و به اشتباه می‌رود، ابن فضلان چون زبان ترکی نمی‌دانست مجبور بود فقط از راه دیدن که شیوه ای ضعیف‌تر از شنیدن می‌باشد در دیدگاه گادامر، به توصیف آنچه رخ داده، پرداخته و به عبارت دیگر شروع به تک‌گویی در مورد آن مردم دست زده و ما به ذکر چند مورد اشاره می‌کنیم.

«در آنجا شوهرش خندید به ترجمان گفت : به او بگوید». (همان، ۷۰) و نیز هنگامی که آن مردم ترک که عربی را نمی‌دانست در زمان تلاوت کردن قرآن توسط ابن فضلان خواستار شنیدن آن می‌شود» و وقتی یکی از ایشان دید قرآن می‌خواند خوشش؟ آمد و نزد ترجمان آمد و گفت : به او بگو ساکت نشوید». (همان، ۷۰)

### تاریخ اثر و تاریخ اثرگذار در وجه‌اش

با مد نظر گرفتن این عنوان که مشروط است به مقدار وقتی که ابن فضلان می‌توانست در آنجا باشد در هرمنوتیک گادامری زمان سپری شده در یک منطقه خاص اهمیت بسزایی دارد یعنی چون ابن فضلان در حین مأموریت بوده است و هم راه طولانی هم ناحیه از لحاظ عوامل انسانی و طبیعی خطر آفرین بوده‌اند نمی‌توانسته است وقت کافی را برای گذراندن در آن سرزمین به اتلاف هدر دهد. با مساعی خاطر در این بلاد به سیر و سفر بپردازد هر چند به بالاچار برای مدتی از سفر نزد روسای ترک از ادامه راه باز داده شده است؛ و در نهایت با هر سخنی موفق به اجازه عبور از سرزمین ایشان شده است لذا با توجه به اسکان اجباری به جنبه های ضعیفی از زندگی ایشان پرداخته است که آن هم قابل تأمل می‌باشد و ما در اینجا به ذکر چند عبارت که به اجبار سکونت کردن هیئت است مبادرت نماییم، در هنگام برخورد ایشان با ینال کوچک «ما همچنان شب را مدارا کردیم تا با دریافت یک جلیقه خفتان جریانی به ارزش درهم یک تکه لباس زنانه بای باف و چند قرص نان و یک مشت کشمش و یک صد دانه گردو و رضایت داد». (همان، ۷۳)

«وقتی که یکی از ایشان بخواهد با رییس خود در کاری مشورت کند می‌گوید ای خدا در فلان کار ...چه کنم؟ ایشان در کار خویش با یکدیگر مشورت می‌کند اما وقتی در امری اتفاق نمودند ورودی آن تصمیم گرفتند یکی از پست‌ترین و فرومایه‌ترین آنان از میانشان برخواسته قرارشان را برهم می‌زند». (همان، ۶۹) و این گونه ابن فضلان این برتری تمدنی خود را به شیوه ای این چنین بیان می‌کند.

### تعصب مذهبی

می‌گوید: «در عین حال مانند الاغ گمراهند به خدا ایمان ندارند و فاقد عقل و شعورند و هیچ چیزی را نمی‌پرستند». (همان، ۶۹) لیکن در جابجایی سفر نامه تعصب شدید ابن فضلان در مورد این مشهود و به برتری دینی آخرین دین آسمانی و کامل‌ترین آن که بدان معتقد بود بی پروا بیان می‌کند چنانچه در سفرنامه نیز هست زمانی که آن ترک از ابن فضلان این سؤال را می‌پرسند به این شخص عرب بگو آیا خدای ما عزوجل همسر دارد؟ و «این کلام بر من بسیار سنگین و ناگوار آمد و گفتم سبحان الله و استغفار نمودم». (همان، ۷۰) به خوبی نشان می‌دهد تعصب مذهبی ابن فضلان را چنانکه می‌توانست با روی گشاده و آرامش خاطر به روشن کردن مسئله برای آن ترک شود و به توانایی و بزرگی خدا رهنمود سازد و به برطرف کردن غبار جهالت از دیدگان او، چرا که او عصبانی و ناراحت شود. از این کلام آن مرد ترک حاکی از این و به حق جلوه دادن کیش خود و انحرافات فراوان در آداب و رسوم این مردم است که رسوخ بسیار دارد. اما در دستی یا نادرستی این و فرهنگ آنان

سخن نمی‌گوییم و قضاوت را ذهن خواننده می‌سپاریم تا خو او آنچه را لازم است از آن بفهمد درک نماید.

### بلاد کفر

همان‌طور که تصریح شد ذهنیت و برداشت بلاد کفر از اساسی‌ترین پیش زمینه های اسلامی عربی از این بلاد با جغرافیای مشخص که مسلمانان آن را تعیین و نام‌گذاری می‌کردند با آن عیار فکری خود را می‌بستند، چرا که ما می‌دانیم مسلمان تا جای که فتح و در دست آنها بوده را با جایی که ایشان مجزا بود عنوان بلاد کفر مشخص می‌نمودند و جز آنهایی که از دین‌های آسمانی مثلاً یهودی و نصرانی بود که در کتاب مقدس آنها آمده بود مابقی را با این عنوان می‌خوانند، پس در سفرنامه های که از سوی مسلمانان در خصوص این سرزمین‌ها با ویژگی‌های که دارا بوده‌اند یک تصویر نقش بسته است که کل این مناطق جغرافیای آن شرایط بر آن حاکم است به طوری که مسلمین با این فهم و درک به بررسی مسایل کلی از حیطة شناختی خود به ترسیم نمای آن جوامع توجه خود را معطوف ساخته‌اند.

### تعصب نژادی

در زمان صدر اسلام یعنی از هنگامی که با زد و خوردهای داخلی منجر به تشکیل سلسله بنی‌امیه شد. این حکومت تمام سعی خود را به حمیت قومی قبيله نژادی و برتری بر سایر قومیت‌ها قرار داده بود به طوری که ایشان را پست و خودشان را اولاتر از سایر نژادها می‌دانستند که در تاریخ مشهود است و یکی از دلایل مهمی که منجر به سقوط آنها شد همچنین تعصب قومی نژادی بود لیکن از

این گذشته با براندازی این حکومت و به قدرت رسیدن سلسله بنی عباس این تعصبات نژادی همچنان در میان آنها بوده اما با شدت معتدل تری نسبت به بنی امیه اما همچنان برقرار بوده در چنین برهه زمانی است که ابن فضلان از ان برخاسته و با نگرشی این چنین نسبت به سایر اقوام مخصوصاً آنهایی که در بلاد کفر ساکن می باشند می نگرد چنانچه از اثر او با بررسی دقیق و موشکافانه این درک حاصل می شود.

### وجه کاربردی فهم سیاح

جایگاه ابن فضلان در هیئت اعزامی کاملاً مشخص است که وی ریاست بر گروه را بر عهده دارد که نشان دهنده موقعیت سیاسی و اجتماعی او در این زمینه است. دلیل ابن فضلان در برخورد با بلاد آسیایی میانه و فراسوی خزر که آن چنان در آن برهه زمانی چندان نقش زیادی را در عرصه روابط بین المللی ایفا نمی کرده و جز دست اندازی به مرزهای مسلمانان در حد غارت بیش نبوده چگونه بر وی تأثیر گذاشته اند. ابن فضلان که در سرزمین ترکها گام می نهد، و با توجه به جایگاه حساس خود بیشترین تماس وی با روسای قبایل و کارگزاران مهم ایشان بوده تا عامه مردم که تحت ریاست و سرپرستی روسا و بزرگان مطابقت داشته اند پس هنگامی که او به توصیف صحنه های از زندگی مروم می پردازد فقط در حدود دیدن است از ظاهر آن عمل و کنش که وی شاهد و نظاره گر آن بوده و به توصیف آن پرداخته و به نگارش در آورده همه بیان از فهم و برخورد وی است با این نوع و سبک از فرهنگ و رسومات آن سرزمینها است، البته شغل وی که بیشتر جنبه

مذهبی و دینی دارد بر نحوه گفتار و نوشتاری وی غالب است و از آن فهمیده می‌شود که وی چگونه و از چه زاویه ای به مسائل فرا روی خود پرداخته و متصور شده است از لحاظ جنسیت و قوای جسمانی که وی دارای ویژگی‌های خاص خود است از هنگامی که وی از سرزمین مسلمانان خارج و به بلاد ترکان غیره می‌رسد. آب تنی آنها با یکدیگر در رودخانه که ابن فضلان آنان را به دیدگان خود دیده و به تشریح آنان پرداخته است کاملاً مشهود در متن سفرنامه می‌باشد، چون ترکان آب را مقدس می‌شمردند در آن خود را نمی‌شسته و اعمال پاکیزگی را به جای نمی‌آورده برای ابن فضلان که مسلمانی متعصب بود چرا که مسلمانان پاکیزگی و برطرف کردن نجاسات را از خود از اهم مسایل دینی می‌شمردند با دیدی تحقیر آمیز به ترکان در این مورد نگریسته و هنگامی که زنان را برهنه و عاری از پوشش می‌دید با آن معیارهای که در جوامع اسلامی که زنان در آن می‌زیسته‌اند متفاوت می‌بیند اظهار بدبینی نسبت به زنان آنان برای وی پیش می‌آید و ایشان را در جهل و بی‌دینی به قیاس قرار می‌دهد. در باب مقوله ازدواج چنانچه از اظهارات ابن فضلان بر می‌آید زنان را همچون کالا در مقابل دریافت مقدار کالای دیگر معاوضه می‌نموده‌اند و نیز ارث رسیدن زن شوهر مرده به فرزند ذکورش در صورتی که مادر وی نباشد که با وی ازدواج کند با توجه به متن سفرنامه می‌شود گمان برد که ترک‌ها مردمی بوده‌اند که از غریبه‌ها چندان خوششان نمی‌آمده و به آنها اعتنای زیادی نمی‌کرده‌اند و کسی می‌توانست بر آنها وارد شود که قبلاً با یک تن از ایشان آشنایی داشته است. در نزد ایشان رسم امانت‌داری به نحوی که کاملاً مشخص و بارز است و آنان در سال یکدیگر امین بوده‌اند و در نگهداری تا بازگشت و طلبیدن صاحب مال در آن تلاش

خود را به حد ممکن به اجرا در می‌آوردند و زمانی که مالی را به کسی به امانت می‌داده‌اند به همان مقدار آنان را از شخص مقروض گرفته حتی اگر مرده باشد آن را از همراهان یا هم‌کیشان وی به هر صورت باز پس می‌گرفته است. قابل ملاحظه و بررسی و دقیق‌تر را می‌طلبید که در این جا بحث بیشتری نمی‌باشد. در باره لواط طوری که ابن فضلان بیان می‌کند و با قضیه به صورت خشن برخورد می‌شده و حتی حکم مرگ برای آن صادر می‌شود که نگاه بسیار منفی نسبت به این پدیده شوم را در بین ترکان نشان می‌دهد. زمانی که ابن فضلان حکایت مسلمان شدن از روسای آنها را بیان می‌کند و چگونه قوم وی را از مسلمان شدن منصرف ساخته‌اند می‌شود گمان کرد که وقتی ایدئولوژی و دیدن جدید در میان آنها با چه واکنشی رو به عقب رانده می‌شود؛ و زمانی که ینال از نیت هیئت اعزامی مسلمانان آگاه می‌شود و از این قضیه اظهار تعجب می‌نماید که چگونه ممکن است هیئت از جانب خلیفه مسلمانان به سوی سرزمین صقالبه با مسافتی این چنین دور گسیل می‌شود برای وی فهم از این گونه مسایل غیر قابل توجیه می‌نموده که در نهایت فقط با پرداخت مقداری رشوه از جانب کاروان رضایت به رفتن آنها می‌دهد.

او در شرح اشخاص بیمار و نحوه دفن ایشان به صورت بارزی مسئله را روشن می‌کند همان طور که در سایر اقوام باستانی نیز معمول بوده آنها پس از موت مردگانشان هر آنچه لازم داشته آنچنان که در این دنیا نیازمند به آن بوده به همراه وی دفن می‌کرده‌اند تا در آن دنیا نیز از آنها بهره‌مند شود و این رسوم همچنان در میان ترکان در آن زمان باقی بوده است؛ و نیز مظاهری که در نیای زندگان کسب کرده از قبیل کشتن دیگران با اشکالی برایش ترسیم می‌نمایند تا در آن دنیا از منفعتش



استفاده نمایند و به خرافاتی بدون ایشان در کشتن احشام برای برطرف نمودن عذاب در آن دنیا که از رسومات ایشان بود، ابن فضلان از آن پرده بر می‌دارد. او زدن محاسن ترکان را عیب بزرگ می‌پندارد چرا که مردمان مسلمان ریش خود را هیچ‌گاه نمی‌زدند و محاسن بلند نشانه ازایمان برای خود در نظر می‌گرفته و بر کندن ریش و محاسن که امری عادی برای ترکان است برای ابن فضلان قبیح است، سپس او با نام و نشان پادشاه و سلسله مراتب ایشان می‌پردازد و سمت و کارهای محوله هر یک از آنان، ابن فضلان داستان و اعتقاد آن زن را هنگامی که آنها مقداری کالا به ایشان به رسم هدیه را داده آن زن با توجه به عقایدش آن را برای مرده‌اش چال کرده تا به دست او برسد و نیز در هدیه دادن آن تکه لباس که هنگامی که او نیم تنه آن مرد را می‌بیند که ژنده و کثیف است برای او حالتی بد و تهوع آور و تداعی می‌کند که آداب و رسوم این مردم نقش و شکل گرفته است؛ و نیز به سخره گرفتن او در هنگام تراشیدن ریش و سیل و تشبیه او به یک خدمتکار، و نیز از مهارت او در جنگجویی و تیراندازی را به خوب ترسیم می‌کند. در آخر ماجرا در سرزمین اغزها که پادشاه آنها بزرگان را به شور می‌طلبد هرکدام با ذکر دلایل خود عدم موافقت خود را ترخیص کردن آنها بیان می‌کنند اما در نهایت که ابن فضلان از علت رهایی از دست آنها را بیان نمی‌کند و با دادن رشوه به ایشان آزاد می‌شوند تا همچنان به راه پر مشقت خود ادامه دهند. ابن فضلان نحوه عبور از رودخانه به صورت زیبا وصف می‌کند تا به آن سوی رودخانه با هر زحمتی که هست به مسکن قبیله پچانگ می‌رسند. با توصیف منطقه زندگی آنان می‌پردازند و نیز ویژگی‌های قومی و نژادیشان او به مقایسه سطح پایین‌تر زندگی این قبیله با قبیله اغزها پرداخته و به

حکایتی عجیب در مورد گوسفندان آنها ارایه می‌دهد. چون مدت کمی یعنی یک روز در آنجا اقامت داشته برخوردار چندانی با مردم آن ناحیه نداشته و تصویر واضحی از آنان به دست نداده تا به راه خود ادامه می‌دهند تا به رودخانه ای پر آب و خروشان می‌رسند که با هر وسیله ای که هست و به سختی از آن عبور کرده تا به قبیله باشگرد می‌رسند. در اولین صحنه ای که ابن فضلان با آن مواجه می‌شود کشتن مردی توسط مرد دیگر در برابر دیدگان اوست. وی از این حادثه به شدت ترسیده و جماعت آنها را شرورترین و آدم کش ترین آنها قلمداد می‌کند و نیز عمل خوردن شپش که خود او دیده آن را چگونه جستجو کرده و می‌خورند کار کثیف بر شمرده است. افق فهم ابن فضلان از این مشاهدات در مورد سنت و فرهنگ مردمی پست و زبون در فکر و ذهنش نقش می‌اندازد که این قوم را عاری از فضیلت‌های انسانی می‌داند. ابن فضلان که فردی متعصب دینی است این مردم را که به صورت‌های مختلف اشیاء و حیوانات را می‌پرستیده‌اند با حالتی تحقیر آمیز به اعتقاد آنها توجه- اش را معطوف می‌دارد که این‌ها در ضلالت و گمراهی کامل به سر می‌برند و خداوند متعال چگونه ایشان را در جهل و بی خبری قرار داده است؛ و به ذکر یک دلیل خرافی در مورد پرستش یک شکل از این حیوانات را شرح می‌دهد و منطق دین خود را بر اساس و پایه آن چیده‌اند.

### در نزد اسلاوها

در نهایت هیئت اعزامی خلیفه پس از سپری کردن مسافتی بسیار و تحمل رنج و مشقت‌های فراوان و بازی کردن با جان خویش عاقبت به مقصد اصلی که همان

سرزمین اسلاوها باشد رسیدند. هنگامی که به گفته ابن فضلان یک روز و یک شب مانده به دیدارشان او تعدادی از رجال عالی رتبه خود را با وسایل پذیرایی به پیش او و هیئت فرستاد که ایشان را خیر مقدم گویند چون به نزدیکی محل زندگی پادشاه رسیدند خود وی نیز به دیدار آنها شتافته و از خوشحالی به سجده شکر افتاد و از فرط شادی آنچه پول به همراه داشته بر سر آنها ریخته تا این گونه شوق خویش باز بگوید و اسباب راحتی و آسایش را برای هیئت فراهم نموده تا خستگی راه را به در کنند. بعد از گذشت چند روز که مردم جمع شدند با تشریفات خاص که ابن فضلان بیان می کند شروع به قرائت نامه خلیفه عباسی برای حضار می پردازد.

#### زبان در سفر نامه

در سرزمین اسلاوها نیز ابن فضلان زبان ایشان را نمی دانست و نیز آنها زبان او را پس آنچه را که یک زبان می تواند عامل مفاهیم بسیار عمیق می تواند داشته باشد تا آن را به دیگران منتقل نماید در کار نبوده و طرفین از فهم کامل الفاظ و سنت زبان یکدیگر طبیعتاً عاجز می شوند زیرا که زبان حامل داشته های یک فرهنگ و اندیشه های آن و وسیله ای است برای ایجاد تمایز با دیگری زبان است که تفاوت را می بیند و آن را نمایان می سازد چه چقدر من و تو می توانیم از هم دور یا چه شباهت با یکدیگر داریم پس ببینیم هنگام خواندن نامه خلیفه عباسی برای پادشاه اسلاو و اعیان و عام یک مترجم نیز حضور دارد که نامه را کلمه به کلمه ترجمه می کند تا حاضرین از متن ترجمه شده آن به زبان خود باز کردن ولی هیچ گاه نمی شود گفت که کل آنچه ماده اصلی نامه بوده به جماعت منتقل گردیده و این

امری محال است. پس در مرحله اول ابن فضلان چون بر زبان اسلاوها آگاهی نداشته و نیز بالعکس نیز مصداق دارد پس می‌شود حدس زد که کمترین گفتگو در باب این مسئله رخ داده است و هر آنچه که او بیان می‌دارد عبارت است از امر و خواست وی مجال خود نمایی می‌کند تا در عرصه گفت‌وگوها کسی ابراز وجود بماند و هر آنچه ابن فضلان می‌گوید کلام معیار در نوشته‌هایش می‌باشد و آنچه در این قوم از آن ساخته و پرداخته شده‌اند یعنی آداب و رسوم و سنن‌ها رسم و رسوم و در یک عبارت کلی‌تر فرهنگشان در آن پرورش یافته‌اند و با آن زندگی خود را می‌گذرانند و به نسل بعدی منتقل می‌نمایند. ابن فضلان تنها و تنها از یک طریق و آن هم مشاهده در اعمال حرکات ایشان است حاصل نشده که در این مقال مقیاسی بس کم رنگ‌تر از روش شنیداری است و مجال خود نمایی در درک و فهم او را به خوبی بازی نکرده. ناگفته نماند هر آنچه را که وی حتی جزئیات کامل آن را مو به مو تشریح می‌کند به طوری که یک نقض روسی توانسته است با توجه به این توصیف خارق‌العاده منطقه ای زیبا را با جلوه ای خاص به نمایش گزارد این به جای خود است هر چند دل نشین وانمود می‌نماید آن چیزهای را که ابن فضلان آن نیز به واسطه مترجم می‌شنود آنقدر ناچیز می‌نماید که یا به چشم نمی‌آید و با خواست وی به سمع خواننده متن می‌رسد پس هر آنچه ابن فضلان بخواهد به صورت گزینش دیدهای اوست که از داشته های اجتماعی اسلاوها سخن به میان می‌آورد و به عبارت دیگر به فرهنگ این ملت نوعی خفتگی محض سایه افکنده و صدای گوش نمی‌رسد. لیکن در رحله ابن فضلان که تصویری دل انگیز و ساده از سنت اسلاوها به دست می‌دهد که سعی در تشریح آن دارد و این تک گویی ها خود مستلزم یک

سری علل و اسباب است که در تصور ابن فضلان تشکیل شده است و درک و ذهنیت برداشت او را سمت و سو و جهت بخشیده که همه این عناصر در نحوه ترسیم و نگارش از دیدگاه او را نمایش گذاشته شیوه نوشتاری متن ابن فضلان هر که از دیدی تخصصی به آن نگاه کند می‌بیند از جایگاه برتر و از ورای دیگران به مسایل توجه می‌کند که وی به عنوان شخصی مهم از دربار به این مقام ارجمند نایل آمده همه این عوامل دخیل هستند که این فهم را حاصل کند که کارکرد زبان چه نقش بارز و برجسته ای را برای شناخت دیگری ایفا می‌کند که در سفرنامه ابن فضلان متأسفانه جایگاه ممتازی به خاطر عوامل برشمرده نداشته و باعث برداشت نچندان زیادی از سنت حاصل آید.

### تاریخ اثر و تاریخ اثر گذار

در سفرنامه ابن فضلان تاریخ اثر گذار درک فهم اسلامی از سنت اسلامی به جرئت می‌شود گفت چیزی به آن صورت در خور توجه نبوده است زیرا که عرب قبل از اسلام تمدنی نداشته و بعد از اسلام است که در قرن دوم و سوم و زمان ابن فضلان است که به رشد و شکوفایی می‌رسد و اسلاوها نیز دارای تمدنی درخور توجه نبوده‌اند که نگاه سایرین را به خود معطوف کنند و شناخت مسلمانان از ایشان به واسطه برده ای بوده است که برده های اسلاو را اعراب و مسلمانان خریداری می‌کرده و آنان را در کارهای دلخواه می‌گماشتند پس دید مسلمانان با دیده یک ملت ضعیف ستمدیده به آنها می‌نگریسته و افق معنایی آنها از این قوم شکل می‌گرفته است که در زمان ابن فضلان با تماس و درخواست کمک پادشاه اسلاو از خلیفه

عباسی می‌کند و با تقاضای اسلاوها هیئت را به این کار و حصول نتیجه به آن بلاد می‌فرستند و با توجه به گفته های پادشاه اسلاو که دیگر اقوام بر ایشان دست اندازی کرده و آنها را غارت و بر آنها باج و خراج می‌بندند و افق معنای ابن فضلان از برای فهم در این سرزمین شکل داده است.

### تاریخ اثر و تاریخ اثرگذار در وجه فردی اش :

این عنوان مشروط به مدت زمانی است که ابن فضلان در سرزمین اسلاوها سکونت داشته است برای او که وقت چندانی در آن سرزمین نبوده مکانی با ویژگی‌های خاص است که با توجه به محدودیت و وقت و مسئولیت کاری مهمی که بر عهده او بوده زمان کافی را در اختیار نداشته تا آنچنان که بایسته است در میان مردم حضور یافته و از نزدیک ایشان را بشناسد و به سخن بنشیند و از احوال و سنت شان آگاهی کامل و دقیق بدست بیاورد و بیشتر زمانی که در این سرزمین بوده با توجه به وظیفه‌اش که ایجاب می‌نموده است در دربار و در معیت پادشاه به سر می‌برده است لذا با اوصاف ذکر شده هر آنچه برای او رخ داده طوری که خود ذکر می‌کند «در کشور او عجایب بی‌شمار دیدم». (همان، ۸۳) برای او چیزهای جدیدی که مشاهده نموده عجیب و جالب بوده است. با توجه به متن و مهم‌ترین عنصر در عنوان تاریخ اثر و تاریخ اثر گذاری در وجه فردی تعاریف ایراد شده به زبان سپرده شده در آن مکان برمی‌گردد. یعنی مدت زمانی که برای او مقدور است تا در آنجا باشد به درک و فهمی از زندگی و فرهنگ آنان دست بیازد هر چند این درک ابن فضلان با توجه به کاستی‌ها اطلاعات کم و سایر عوامل که دست به دست هم

داده‌اند تا فهم او را تشکیل بدهند برداشتی ناچیز و کم از سنت آن مردم ترسیم نماید که خود به نحوی به آن واقف بوده که از لحن سخن او فهمیده می‌شود.

### افق و سنت سیاح

از آنجا که افق و سنت یک رابطه دو سویه در فهم یک سیاح دارند و این دو عنصر با یکدیگر وام می‌دهند به نحوی در ایجاد و تشخیص از یک پدیده به هم متقابلاً مدد و یاری می‌رسانند، در چند افق هر سیاح که برگرفته از سنت است که در آن رشد و نمو نموده و این علل و عوامل نحوه نگرش و تفکر او در باب حوادث و پدیده‌های است که رخ داده و افق معنایی وی را شکل داده و جهت بخشیده تا در مسیر آن گام برداشته و به جلو رهنمود کند به طوری که ابن فضلان یا هر شخص دیگری با مد نظر قرار گرفتن عناصری از قبیل فرهنگ، دین، اقتصاد، آب و هوا، نژاد، جایگاه طبقاتی و غیره که هر یک به نحوه در شکل‌گیری شخصیت و درک او سهمیم هستند به او در مسیر نگاه به اطراف و زندگی خط داد و افق او را باز این دنیا و نوع دیدگاه او را مشخص می‌کنند.

### برتری تمدنی

همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شده ابن فضلان که یک عرب مسلمان بوده او در آن زمان تمدن اسلامی به منتها علیه درجه رشد و شکوفایی رسیده و حرف‌های زیادی در آن برهه زمانی برای گفتن داشت به این سفر اعزام شده که از این حیث در جای گفته و نوشته‌های او که در تألیفش ذکر گردیده به خوبی فهمیده می‌شود که به این برتری نیست به سرزمین‌های مخصوصاً از بغداد و ایران دورتر می‌شود به رخ

می‌کشد که امری قابل بس تأمل که حاصل از این نوع برتری تمدنی و فرهنگی است نسبت به این سرزمینی‌ها که به آنها گام نهاده و فرهنگ و تمدن ایشان را مشاهده کرده است.

### تعصب مذهبی

ابن فضلان که خود نیز یک فقیه مسلمان بوده و بر حقانیت دین اسلام تأکید داشته و لذا هنگامی که از سرزمین مسلمانان خارج می‌شود و به سرزمین ترکان قدم می‌گذارد ایشان را نسبت به دین خویش ملامت و پست و خوار می‌شمارد که بر کفر و جهل خود غوطه‌ورند آنها را سخره گرفته که صدای که بارها در متن به گوش می‌رسد. اما در سرزمین اسلاوها با ذکر این نکته که در متن آمده است نمونه می‌آوریم «من همواره کوشش می‌کردم که زنان در آب تنی خود را از مردان بپوشانند ولی موفق نمی‌شدم». (همان، ۹۲) و مطالبی از این قبیل که در متن بسیار جلب توجه می‌نماید که همه حاکی از تعصب مذهبی ابن فضلان است.

### نگرش به اسلاوها

برداشت مسلمانان و دربار خلیفه اسلامی و خود ابن فضلان از این سرزمین حاصل از درخواست کمک و مساعدت پادشاه آن کشور می‌باشد از مسلمین برای حمایت از آنها در مقابل اقوام مهاجم پس برای مسلمین فرصتی پیش آمده که اقتدار خود در آن منطقه دست زده نهایت بهره برداری را نموده و به تبلیغ دین و آیین خود در آن نواحی به بست و گسترش آن بپردازند تا در زمان لزوم به پیش برد اهداف دراز مدت از آن استفاده نمایند و نیز متحدی در آن سوی مرزها برای خود داشته



باشند. اسلاو برای مسلمانان فقط یک سرزمین با مردم ضعیف نیست هرچند نگرش مسلمانان نسبت آن منطقه به عنوان جامعه ای که ستم دیده می‌باشند و مستحق کمک می‌باشند نیست، زیرا که ابن فضلان بلاد ایشان را با امکاناتی بالقوه بر می‌شمرد که مستعد پیشرفت و بهره‌وری بهینه از آن است و فقط به خاطر دست اندازی دیگر اقوام است که نمی‌شود از آن فرصت‌ها بهره لازم را حاصل شد و می‌توان با رفع این ضعف و نقایص حداکثر استفاده از منابع موجود را برد برای نمونه هنگامی که ابن فضلان از او می‌پرسد: «کشور تو بزرگ و خراجت زیاد و دارایی فراوان داری با این حال چرا از سلطان پول بی اندازه برای ساختمان دژ خواستی». (همان، ۹۸) مثالی مشهود است برای این مدعا.

### تعصب نژادی

همان طور که پیش‌تر به این نکته پرداخته شد دوباره از وی به پرداختن به آن را نداریم و بحث را تکراری می‌پنداریم فقط به ذکر این نکته از متن ابن فضلان نوشتیم بسنده می‌نماییم که در باب خواندن نامه رخ داده است «گفتم جواب سلام امیر مؤمنین را بده سپس او و همه حاضرین جواب سلام را دادند» (همان، ۸۱) یا اینکه در جریان بحث در مورد پول قول داده شده از سوی خلیفه می‌شود فهمید که پادشاه اسلاو به نژاد عرب بودن ابن فضلان تاکید کرده و خود او نیز این تعصب نژادی به صورت ماهرانه در لابه لای متن گنجانده است. «آنگاه به ترجمان گفت: به او بگو من این اشخاص را نمی‌شناسم و فقط شخص تو را می‌شناسم زیرا اینان مردمی غیر عرب و عجم می‌باشند». (همان، ۸۴) می‌توان این تعصب نژادی را فهمید.

این قضیه را نمی‌توان در آن عصر برای مسلمانان تعمیم داد و به تفسیر آن پرداخت چرا که این مقوله هنوز در فهم هیچ کس برای بهره‌وری غیر انسانی از دیگر سرزمین که در دول اروپایی در قرون هفدهم بود هنوز باب نشده بود که یک ملت و سرزمین را به استعمار و استثمار گرفته و بر کلیه وجوهات سنتی و فرهنگی اجتماعی ... نفوذ نموده‌ام نه به معنای استعمار ملل دیگر.

### وجه کاربردی فهم سیاح

طوری که از متن سفرنامه مشهود و فهمیده می‌شود با توجه به جایگاه ابن فضلان که ریاست هیئت اعزامی را بر عهده داشته که در برخورد با فرهنگ و سنت مردم اسلاو داشته و همراه با تمام عواملی که به ذکر آن پرداختیم به برداشت از این مردم با هر آنچه که هر فرهنگ خود داشته‌اند رسیده که فهم او را شکل داده‌اند که او با مد نظر قرار داده که درخواست پادشاه اسلاو به این مکان گام نهاده است تا به رفع نیاز مردم به ایشان برساند که هر چند در نهایت این مأموریت ناقص و پر از ایراد است و به سرانجام نیز به هر صورت به اتمام نرسیده است در این سفر بیشتر ابن فضلان جایگاه و شأن اجتماعی سیاسی داشته که یک عده سخت ریاست او به این امر گماشته شده‌اند و نیز از دربار مسلمین که دارای قدرت زیادی بوده گسیل شده که شوکت آنها در عهد پوشیده بر همگان نیست اما با توجه به شغل جنسیت او که در سفرنامه بارز است به شرح آن در سرزمین اسلاوها خواهیم پرداخت، ما می‌دانیم که ابن فضلان رئیس هیئت اعزامی بود پس با توجه به موقعیت خود به طور طبیعی در رأس هرم قدرت سیاسی و نظامی سرزمین اسلاو سروکار دارد تا مردمان عادی

آنچه از متن برداشت می‌شود این است که وی بیشتر با پادشاه به گفتگوی سیاسی در مورد روابط و دیگر مسائل دارد که در سفرنامه به آن اشارات بسیار رفته است، پس وقت و زمان کافی برای مراوده و گفتمان و تماس لازم و دیدن سایر مردم عام را نداشته هرچند در آن ذکر حال و اعمال عامه مردم نیز دیده می‌شود اما نه آن طوری است که بشود شناختی درستی از طرز وضعیت معیشت و حتی آنها تصویری به جا انتظار داشت حاصل آید. اما در مورد جنسیت که از اسم آن پیداست وی با هر دو جنسیت زن و مرد با توجه به آداب و رسوم و فرهنگان برخورد داشته است چنانکه می‌گوید: «در آنگاه که همسر او به نزد او آمد نزد وی نشسته بود در حضور مردم خلعت پوشانیدم. رسم و عادت ایشان چنین است چون خلعت بر تن او پوشاندم زنان مقداری درهم بر سراو پاشیدند». (همان، ۸۲) و نیز می‌گوید: «مردان و زنان داخل نهر آب می‌شوند و همگی برهنه آب تنی می‌کنند». (همان، ۹۲) و در جای دیگر می‌گوید «مردی به نام طالوت به دستش مسلمان شد. همسر و مادر و فرزندش نیز اسلام اختیار کردند». (همانف ۹۳) پس وی با توجه به موارد ذکر شده در بالا وی توانسته از حضور زنان ایشان در صحنه اجتماعی خبر دهد. و در نهایت که همه این عوامل و علل دخیل را که در کنار هم بچینیم می‌شود گفت که رخداد فهم یک سیاح با داشتن هر جنبه متفاوتی که حاصل می‌آید افق معانی وی را در برداشت و از آن سرزمین مقدور ساخته است.

## زبان در سفرنامه

ابن فضلان زبان ایشان را نمی دانسته و به آنها زبان ابن فقدان را « من راجب به کنیزک از ترجمان استعلام کردم ۱۰۶». (همان، ۱۰۶) «پهلوی من یک مرد روسی ایستاده بود و شنیدم با ترجمان همراه من گفتگو می کند از او پرسیدم چه می گوید، گفت:...». (همان، ۱۰۸)

### تاریخ اثر و تاریخ اثرگذار در کلیت سنت مسلمانان

در تاریخ سفرنامه که ابن فضلان درک ناشی از مردم این ناحیه بسیار محدود و اگر هست و بیشتر به تجارت و هرز چند گاهی که به نواحی مسلمانان نشین قفقاز جهت قتل و غارت هجوم می آوردند بازخورد دارد و چون تاریخ زیادی از مردم روس به فقط در دست مسلمانان بلکه در سایر ملل و اقوام نیز موجود نبوده تا شناختی جز در مواردی که در بالا اشاره کردیم از فرهنگ و سنت این سرزمین چیزی بدست می آید پس مسلمانان شناخت آنچنانی از آنها نداشته که با توجه به آن با این جامعه مرآمده و روابط سیاسی اجتماعی و غیره داشته باشند. برای مثال: روسها را دیدم برای تجارت می آمدند ... من هیچ کس را به تناسب اندام آنها ندیده ام ما کسی از عدم برخورد ایشان تا آن هنگام با مردم بومی آن نواحی است.

### تاریخ اثرگذار و تاریخ اثرگذار در وجه فردیش

این عنوان که مشروط به زمان ماندگاری او در سرزمین روسها می باشد اما نمی دانیم ابن فضلان چه مدتی را در این بلاد صرف کرده ولی نمی توانسته مدت زیادی را در آنجا به اتلاف وقت بگذراند چرا که وی به اتمام مأموریت خود در سرزمین اسلاوها نایل آمده و با توجه به متن سفرنامه می شود حدس زد مدت زمان

زیادی را در آنجا نبوده است تا در این سرزمین جغرافیای نو وقت کافی را صرف جزم و هضم فرهنگ، سنت صدای مردم کند و فقط گذرا به آن نحوه گزینش پرداخته است. هرچند این گزینش نمودن مطالب در اهمیت آن شکی نیست به هر حال با توجه به اوصاف گفته شده می شود فهمید که وی آنچه شایسته و بایسته است مردم این بوم را نشناخته و با توجه به این افق معنایی خود از آن روی دادها نتیجه را درباره آنها را درک نموده است. که در واقع فرایندی است از همه عواملی که در رشد و نمو او در آن بهتر مکانی و زمانی موثر افتاده است را شامل می شود و آنچه وی از سایر سرزمین ها که در آن سیر می کند همه برداشتهای هستند که او آن را تجربه مشاهده نموده که در جهت این برداشتها حاصل می شود که این گونه برداشتها درک نمودن ها که در زبان و متن سفر نامه ابن فضلان کاملاً مشهود می باشد به چند مورد آنها اشاره می کنیم.

### برتری تمدنی و فرهنگی مسلمانان

رشد تمدنی و فرهنگی در آن برهه که ابن فضلان در آن می زیسته پس وی با توجه به چنین دیدی هنگامی که به سرزمین های بلاد کفر پا می گذارد با آداب و فرهنگی را مشاهده می کند که بسیار و ناچیز در مقابل آنچه مسلمانان دارد به دیده می نگرد که در اکثر سفرنامه به آن برخورد می کنیم به ذکر نمونه ای می پردازیم. «آنان هر روز باید سرو صورت خود را با کثیف ترین و نجس ترین و آلوده ترین آب شستشو می دهند بدین طریق که هر روز کنیز غذا می آورد و لگن بزرگی از آب با خود دارد و آن را به آقای خود می دهد او دست و صورت خود را در آن می شویند

... شانه می‌کند سپس داخل لگن تف می‌کند و آب بینی می‌اندازد و در آن آب چون از کار خود فراغت یافت کثیف لگن را از پیش برداشته و نزد کسی که پهلوی اوست می‌برد او نیز همین کار را تکرار می‌کند و کنیز همین گونه لگن را از پیش برداشته نزدیک دیگری می‌گذارد و آن را نزد تمام اشخاص موجود در خانه می‌گرداند و هر یک از آنان آب بینی و دهان خود را در آن می‌ریزند و موهای خویش را در آن شستشو می‌دهد». (همان، ۱۰۲)

تعصب مذهبی: در این که ابن فضلان فقیهی متعصب مسلمان بوده بر کسی پوشیده نیست که ما فقط به ذکر مثال می‌پردازیم. «آنان کثیف‌ترین خلق خدا هستند. خود را از بول و غایط پاک نمی‌کنند و غسل جنابت به جای نمی‌آورند دستان خود را پس از غذا نمی‌شویند بلکه این جماعت همچون خران گمراهند». (همان، ۱۰۲) و نیز می‌گوید «آنان کنیزانی زیبا و طنز برای بازرگانان همراه دارند و هر مرد کنیز خود را در آغوش می‌گیرد در حالی که دوستش او را تماشا می‌کند». (همان، ۱۰۲)

بلاد کفر: درک و فهم بلاد کفر یکی از با اهمیت‌ترین چند برداشتی مسلمانان از سایر مردم که غیر از دین‌های آسمانی مانند یهودیت و مسیحیت دارند تعبیر می‌شود درک مسلمانان از سرزمین و مردم ایشان این چنین می‌باشد که ایشان در جهل و گناه غوطه‌ورند و راهی جز پرستش خدای یکتا ندارند که در غیر این صورت در گمراهی به سر می‌برند و فرهنگ آنان پست و محکوم به شکست است. با آنچه ذکر نمودیم برداشت مسلمین از این گونه بلاد با تمام عناصر و ویژگی‌هایشان تقریباً یکی بوده است که بیشتر فهم و درک مسلمانان از آن حاصل می‌شود. چون در عنوان در

چندین مرحله از سفر سیاحین اروپایی در چندین دوره متفاوت ذکر گردیده و ما فقط به بررسی سفرنامه ابن فقدان می‌پردازیم نمی‌توان برداشتی صحیح از آن انجام داد و ناچار از آن سریع می‌گذریم.

تعصب نژادی: همان‌طور که ما می‌دانیم در آن عصر اعراب خود را برتر از سایرین بنی عجم می‌دانستند اما در این قسمت از سفرنامه ابن فضلان از نژاد روس‌ها به خوبی و حیرت یاد می‌کند «من هیچ کس را به تناسب اندام آنان ندیدم ایشان سرخ و سفید همچون فرسا دارای قامت رسا هستند». (همان، ۱۰۱) و این نشان دهنده از کم رنگ شدن آن تعصب شدید نژادی اولیه اعراب نسبت به سایر اقوام است اینکه روس‌ها قابلیت‌های نژادی خوب را دارا بوده که ابن فضلان به تشریح خوبی از آن دست زده است.

چون در آن عصر شعار مسلمانان برابری و برادری بوده است و دین اسلام یک دین صلح جو بوده و خالی از هرگونه اخلاقیات غیر انسانی بوده و بیشتر به تعالی انسانی پرداخته تا سایر جوانب در منافات با انسانیت پس با برداشت از تعالیم اسلامی در فکر استعمار و استثمار دیگر ملل و اقوام بوده‌اند و همان طوری که هنگام فتح یک سرزمین از شهادت تاریخ بر آید که چگونه با ازدیاد و فتح شده برخورد می‌کند گواه بر این دلیل است پس بحث چون ارتباط زیادی با این مقال ندارد از آن می‌گذریم.

**وجه کاربردی فهم سیاح**

چون که قبلاً این مورد توضیح داده شد تکرار دوباره را لازم نمی‌دانیم پس فقط به ذکر مصادیق آن و وقت را مصروف می‌داریم با توجه به مرد بودن ابن فضلان و فرهنگ روس‌ها وی با هر دو جنسیت برخورد به مشاهده رفتار آنان توجه خود را معطوف ساخته « زنان ایشان هر یک حلقه‌های از نقره یا مس و یا از طلا به تناسب دارایی شوهر به پستان خود می‌بندند». (همان، ۱۰۲)، « بهترین زینت زنان مهره‌های خز سبز از جنس ... است که در کشتی‌ها آن‌را معامله می‌کنند » (همان، ۱۰۲). و با توجه به موقعیت سیاسی که توانسته است پادشاه روس را ببیند او و اعمال و اطرافیان او پردازد «پادشاه روس‌ها را رسم این است که چهارصد نفر مرد زیاده و کارآموده از اشخاص مورد اعتماد و دوستانش در کاخ راه دارد ... این چهارصد نفر در پایتخت پادشاه می‌نشینند». (همان، ۱۰۹ و ۱۰۸)، «تخت او بزرگ و جواهرات گران بها آرایش یافته او از تخت خود پایین نمی‌آید و اگر بخواهد قضا حاجت کند در تشت انجام می‌دهد ... او خلیفه ای دارد که قشون را اداره می‌کند و با دشمنان می‌جنگد و نیز رعایای او جانشینان وی می‌باشند » (همان، ۱۰۹) می‌شود فهمید که ابن فضلان با دارا بودن وضعیت سیاسی که داشته توانسته است پادشاه آنان را ببیند و به وصف وی و اطرافیان پردازد و افق فهم او از این تجربیات و حوادث و آنچه که قبلاً در آن فضا رشد نموده حاصل شده است.

### درباره خزرها

درباره این سرزمین ابن فضلان بیشتر به شخص شاه و اطرافیان و سلسله مراتب دربار و کارهای محوله آنها سخن می‌گوید که چگونه پادشاه با عوام و خواص تعامل



و مرآوده دارد و نیز نحوه مراسم تدفین پادشاه و آداب و رسوم مربوط به این سوگواری را توصیف می‌کند، او جستاری در حرم سرای پادشاه دارد و همچنین حضور وی در میان عوام و کرنش ایشان در برابر وی و شیوه اعتقاد به رسم پادشاهی در میان این سرزمین و چگونگی جنگ و مجازات شکست و فرار در برابر دشمن را بر می‌شمرد و توضیح چند سطری هم به نحوه حکومت بر مسلمانان دارد. با این اوصاف ابن فضلان به مردم این بوم، نحوه تعاملات، اعتقادات، آداب و رسوم، دین و سایر جوانب اجتماعی، اقتصادی ... نمی‌پرداخت که ما بتوانیم تصویر روشنی از آن بدست بیاوریم تا بتوان با مد نظر قرار دادن آن قالبی از سنت آن منطقه را پی ریزی نمایم.

زبان در سفرنامه: همانند دیگر سرزمین‌ها ابن فضلان زبان ایشان را نمی‌داشته و نه آنان عربی را پس متن او مملو از تک‌گویی و گزینشی است

تاریخ اثر و تاریخ اثر گذار در کلیت سنت مسلمانان: طوری که در متن ابن فضلان برشمرده است پادشاه خزر یهودی بوده است پس مسلمانان در مورد ایشان در مورد دین و فرهنگ ایشان اطلاعات در دست داشته‌اند و نیز عده ای که در سرزمین مسلمانان سکنی داشته و همچنین تجارت که مسلمانان با آنها مبادرت داشته‌اند اطلاعات را در این زمینه داشته و با توجه به آن برداشت‌ها را مقدور شده و ابن فضلان با توجه به نکات مذکور توجه فردی در قالب آنها پی ریزی نموده است.

تاریخ اثر و تاریخ اثرگذار در وجه فردی است: برای ابن فضلان و هیئت همراه که در زمان نه چندان زیادی در ممالک خزر بوده است وی بنا بر آنچه که در متن

نیز مشهود است وی وقت کافی در اختیار نداشته است که مردم را درک و حرف‌های ایشان را بشنود و از نزدیک به تعامل با ایشان بپردازد. حتی در سفرنامه ذکری از آنها جز در یک مورد به میان نیامده است. «هر یک از رعایا که او را ببینند رو به زمین افتاده و به او سجده می‌کنند و سر خود را بر نمی‌دارند تا شاه از برابرش بگذرد». (همان، ۱۱۴) پس می‌بینیم از آنها سهمی به میان نیامده است.

افق و سنت سیاح : در صفحات پیشین به توضیحات در مورد ان مبادرت ورزیدیم برای اینکه دوباره تکرار حاصل نشود از بیان آن خود داری می‌کنیم.

برتری تمدن و فرهنگ مسلمانان : در خصوص تمدن مسلمانان در آن عصر توضیح دادیم پس فقط به ذکر مثال قناعت می‌کنیم. می‌دانیم که رسم مسلمانان در تدفین بزرگان به این صورت است که وی را در ملا عام و در جای که همه بتوانند جسد وی را ببینند دفن می‌کنند اما ابن فضلان با توجه به این مسئله به صورت ظریف برتری تمدنی خود را در این متن به نمایش گذاشته است که برای نمونه آن را ذکر می‌کنیم «وقتی پادشاه خزر به خاک سپرده شد گردن کسانی که او را دفن کرده‌اند می‌زنند تا معلوم نشود قبر او در کدام یک از این اتاق‌ها واقع است و قبر او بهشت نامیده می‌شود و می‌گویند به بهشت رفته است» (همان، ۱۱۴) می‌بینیم که ابن فضلان به چه صورت این نوع از برتری را در مورد خزرها بیان کرده است.

تعصب مذهبی: تعصب مذهبی ابن فضلان را نیز می‌توان در حرم سرای شاه خزرها دیده همان طور که قبلاً ذکر شد دختران پادشاه اسلاو را به زور می‌گیرد. در گفتار او نمایان است، «پادشاه خزر عادت این است که بیست و پنج زن داشته باشد

هر یک از ایشان دختر پادشاه هم مرزی می‌باشند و او را خواه و ناخواسته می‌گیرد «همان، ۱۱۴»؛ و هنگامی که کار پادشاه با کنیز تمام می‌شود صاحب او در آستانه قبله می‌ایستد و پس از اینکه پادشاه با او خوابید دستش را گرفته می‌رود و بعد از انجام عمل یک لحظه او را رها نمی‌کند. (همان، ۱۱۴)

### سرزمین خزرها

برای ما معلوم نیست که چرا ابن فضلان در مورد این سرزمین فقط به احوال شاه و درون دربار برای او مهم بوده است؛ و به دیگر جوانب پرداخته است و آیا وی از قبل در مورد آن آگاهی یا پیشینه ذهنی داشته که لزوم پرداخت به آنها را نمی‌پسندیده و از آن گذر کرده است که به جغرافیای ظاهری و عجایب آن پردازد حتی در مورد آب و هوا پوشش مردم آن، پس ما نمی‌توانیم تصویری از دید ابن فضلان در ایی خصوص داشته باشیم و یا اینکه در کوران حوادث این صفحات متن ابن فضلان به ما نرسیده. به هر حال در این مورد چیز زیادی نمی‌شود برداشت نمود. در خصوص این سرزمین باید با توجه به آن برهه زمانی با تحقیق و تفحص بیشتری نظر داد زیرا با یک پژوهش ساده نمی‌توان در مورد آن به رای نشست که ممکن است به راه خطا رفت و مسئله را وارونه و کج فهمید پس از اظهار نظر در مورد آن خودداری می‌کنیم.

تعصب نژادی : لزوماً هر شخص و هر قومی نژاد خود را دیگری برتر می‌داند. این نکته نیز در مورد ابن فضلان نیز که در جای متن مشاهده می‌شود قابل انکار نیست. اما در این بخش از سفر نامه به چشم نمی‌خورد چون فرصت کافی با توجه

را به آن نداشته است. وجه کاربردی سیاح : چنانکه که قبلاً نیز اشاره کردیم ابن فضلان با توجه به جایگاه که در آن قرار داشته توانسته است در مورد دربار پادشاه و جوانب متفاوت آن و نیز زنان حرم سرای وی اطلاعاتی را بدست آورد و در غیر این صورت چگونه می توانست این اخبار و اطلاعات را کسب و به تألیف آن مبادرت ورزد. پس با توجه موقعیت که داشته توانسته است که آن را مشاهده و توصیفاتی در مورد این قضایا پردازد که حاصل آن را به صورت سفرنامه می بینم برای ذکر مثال با توجه به سمت سیاسی و می توانسته است این جریان را گزارش دهد «پادشاهانی که در نزد او هستند از وی اطاعت می کنند او هر روز با فروتنی نزد خاقان بزرگ می رود و اظهار تواضع و آرامش می کند و فقط پا برهنه در حالی که یک ته هیزم در دست دارد نزد او حاضر می شود. وقتی به سلام می کند آن هیزم را برابرش روشن می سازد پس از فراغت از اشتغال هیزم روی تخت در طرف راست پادشاه می نشیند و مردی به نام خاقان پشت سر او، و مرد دیگری نیز به نام جاوشغیر پشت سر این اشخاص جای می گیرند». (همان، ۱۱۳) با این اوصاف و موقعیت ممتاز سیاسی و اجتماعی ابن فضلان سبب شده که به وی امکان حضور در چنین مراسمی داده شود و او آن را نظاره گر باشد و در غیر این صورت هیچ گاه به وی اجازه ورود به این گونه تشریفات داده نمی شود.

## نتیجه گیری

در این مقاله با معیار قرار دادن رخداد فهم در سفرنامه‌ها به شیوه جدید گادامری به تشریح سفرنامه ابن فضلان پرداختیم. و با شیوه‌ی روشمند به عناوینی که مدنظر گادامر بوده سعی در توصیف سفر نامه ابن فضلان نمودیم. می‌توان گفت سنت و افق معنایی ابن فضلان از این سرزمین‌ها و مردمان ساکن آن، آنچنان در قالب فکری مدنظر و توجه شخص گادامر قرار نمی‌گیرد زیرا وی این برداشتها را از آن مردمان و فرهنگ بومیشان ناکافی می‌داند، به همین جهت است که گادامر با طرح عناوینی جدید در سفر نامه‌ها آنها را به چالش کشیده و نقایص شان را برشمرده است. البته وی در مجموع به ارزش سفر نامه‌ها واقف و معترف است. در واقع رابطه سوم که از منظر گادامر رابطه من-تو است در سفر نامه ابن فضلان خیلی کم و به ندرت به گوش می‌رسد و اگر هم شنیده می‌شود جهت دار و با غرض بیان شده است، از این رو به دقت و توجه بیشتری نیاز دارد. با توجه به سفرنامه، همان‌گونه که در متن مقاله اشاره شده است ابن فضلان آنچنان که شایسته و بایسته به شناخت حیات مردم سرزمین‌هایی که مسافرت کرده نائل نشده است. که می‌توان گفت او فرصت کافی در اختیار نداشته یا با توجه به عواملی که قبلاً ذکر شد جز در مواردی نادر و انگشت شمار در بازتاب افق معنایی ابن فضلان به چشم نیامده و مورد توجه اش قرار نگرفته است. این عوامل و موارد در ابراز وجود آن مردم و سرزمین در ملکه ذهن و بودگی فکری او چون یک قصه از ایشان تعریف شده نقش بسته و در بیشتر سطر سطر عبارات اثر وی در اکثر مردمان آن مناطق که وی بر آن گذر داشته و با آن تماس و برخورد داشته و قسمت‌های از آن فرهنگ و سنت‌ها به نمایش در

آمده. لذا می‌توان گفت این سرزمین‌ها و توصیف مردمان آنها حاصل برداشت ذهنی و فکر ابن فضلان بوده است البته در مواجهه نه در گفت و گو و تعامل مستقیم با آنها، هر چند در برخی موارد بسیار کمی نیز به گفتگو پرداخته است. با این همه اوصاف این بسیار جای کم لطفی و به مهری است که اثر ارزشمند وی که در آن قرن نگاشته‌اند و همان‌گونه که در مقدمه به توصیف به اهمیت سفرنامه پرداختیم از آن قدردانی و تشکر نشود با آن همه اطلاعات و اخبار بسیار مهم که در توضیح شیوه زندگی مردمان آن نواحی مورد توجه وی قرار گرفته است. و آن اطلاعات ارزشمند به دست ما رسیده و از آن در شناخت جوامع استفاده بسیار داریم. در پایان لازم به یادآوری است ملاک در این مقال مورد توجه قرار دادن هرمنوتیک گادامر بود و ما با توجه به عناوین که وی از سفرنامه‌ها گرفته بود به تشریح سفرنامه ابن فضلان پرداختیم که با این همه از ارزشمندی اثر او نخواهد کاست. امید است در آینده تحقیقات جامع‌تر و علمی‌تر در این خصوص صورت گیرد.

#### منابع و مأخذ

ابن فضلان، احمد؛ سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.

## ***Mukhtar Thaqafi from reality to Legend***

***Davod Ahadi***

### ***Abstract***

*Mukhtar ibn Abi Bydeh saghafi influential figures in the second half of the first century AH. He was influenced by exploiting the uprising and the martyrdom of Husayn ibn Ali (AS) Imam great potential revenge in Iraq will lead to the overthrow of Umayyad power And even though for a time the most important city of Kufa, Iraq government fails to hold. He invited the Shi'ite imam Muhammad ibn Ahnaf and acceptability of smoking too much revenge on the killers of Karbala event shall Coincided with the growing influence of sovereign power and authority, but finding one of the claimants named Abdullah Zubayr's caliphate and finally led to the decline of friction between the two star-autonomous politics of Brother, Musab Abdullah bin Zubair and enter Kufa and fence and eventually killed in the violence and cruelty free Mstjl autonomous government reversed many of the enemy.*

***Key words:*** *Mukhtar ibn Abi Bydeh saghafi, Kufa, Abdullah ibn Zubair, Muhammad ibn Ahnaf.*

***study other political dynasties rule over Sistan relying on family Kayani***

***Ali Akbar Imani***

***Ali Asghar Rajabi***

***Abstract***

*This paper seeks to review the ruling dynasties of the Islamic period, Sistan pointer on Kayanids family is relying on And seek to answer the question whether the shift in government policy impact on the local ruling families of the Sistan Kayanids found? The finding suggests that most Fathany Iran and subsequently became the dominant Sistan, Sistan-affirmed the government Kayanids. Despite the continued dominance of the Sistan Kayanids to pass the Qajar rule, the disintegration and collapse of the government with the establishment of Safavid Iran and the arrival of new tribes began to Sistan and other family were strong in Sistan. Check the tribes in Sistan role in the political life of the state and later played Afshar, Baluch were sarbandi. The research method is descriptive - analytical first-hand historical sources is utilized.*

***Key words:*** *Sistan and Baluchestan, Kayanids, Baloch.*



## ***Causes of failure patriarch relations with Europe***

***Mohammad Ibrahim Filori***

### ***Abstract***

*This paper with the title “ reasons of the unsuccessful relationships between Il khanid and Europeans “ based on the ideology of machiarellis political realism tries to find the reasons behind the lack of continuity in political and diplomatic relations of Europeans goverments and Il khanidrulers. Based of abored mentioned idology. Can claim the real motiration for this contacts was related to political and military affaires. Now religions :economics:ones which had less importance. We can divide their relations into two distinctire periods: first what is begun white first delegation of Europeans to the court of Mongol khan in QaraQorum and continued until the reign of Qazan Khan first muslimed Mongol Il khan in Iran. In this period the enemity with Mamalik dynasty in Egypt thah were the real barriers to ful fill the ambitions of great Khans was the real reason to hare relations with Europeans.So they pursued relationships with Europeans throughout this period optimistically. Second part deals with these contacts at the time of last three Il khans who were muslim. The main point in the period is to hare decreased the pnthnsiasm of both sides in continuing and expanding. these strategic ties. The most important reason wich led to this point is to be diappointed to reach the goals wich both through this relations were seeking.*

***Key words:*** *Ilkhanids and Europeans, Mamalik of Eggpt, Poloticall delegation, Mongols.*

## ***Review of the important components in Tehran Qajar (Case Study of Tehran Baladieh)***

***Hosain Ali Beigi***

### ***Abstract***

*The city as a social unit - Ancient policy has been. Of the capital Tehran (the capital) was elected and administrative focus Qajar kings were there we saw the development of Tehran. But the reign of Agha Mohammad Khan, Fath-Ali Shah and Muhammad Shah was slow and did not care much attention to the affairs of Tehran. But Nasri and M are seeing growth in the city and urban issues. Urban development and monitoring capabilities to manage its affairs demands the establishment of an independent organization called Baladieh reason to pursue civil affairs was felt. The first town meeting after the Constitutional Revolution Baladieh Muhtasibs the vast majority of urban issues and social welfare of its citizens to bring. The main question in this study Baladieh developments in Tehran Tehran and that Baladieh development and general welfare of the citizens and fix the problems, difficulties and obstacles Qajar how the city has been successful. This article is a descriptive - analytical study sought to investigate this issue.*

***Key words:*** *Tehran, Qajar, You know Association, Baladieh, Syed Ziauddin.*

## *Pakistan's independence*

*Zahra Hosseini Hashemi dahghi*

*Fateme aliyan amin abadi*

### *Abstract*

*Pakistan is the word that is not even half a century has been charting the world stage, is a very young country. But youth is a country with a long history and ancient civilization. This country, with its ancient civilization, thanks to the influence of Islam in the subcontinent evolved And only rely on the power and faith of Islam with a wise leadership of health events came out and turned over the pages of history etched into. The main objective of this study was to investigate the role of political leaders - Muslim intellectual independence movement of Pakistan.*

***Key words:*** *Pakistan, Muhammad Ali Jinnah, the Islamic State of Independence.*

***Mokri tribe and the ups and downs of relationships with  
Shah Abbas I.***

***Arash Ghanbari Glineh***

***Fariborz Veisi Ghalaeh***

***Abstract***

*Safavid period He has had a lot of tribal people Kurdish The two territories were regarded as Iran and Ottoman presence. One of the major tribes, were Mokri Who lived in the north western Iran. Mokri Kurds during the rule of Shah Abbas I of the Safavid dynasty reached its highest reputation It was at this time not only has great power It was important to the Safavid state. Mokri tribe of Shah Abbas was the fact that they were one of the pillars of military force soon to be And on the border of Iran and the Ottoman Empire as a bulwark against the Ottoman invasions were placed. Mokri Shah Abbas I had many accidents. One important event was the suppression of the tribesmen Shah Abbas He continued to murder and rob a bi records seized them. This paper intends to examine the relationship of Shah Abbas I of the tribe Mokri understand the ups and downs in the relations between them.*

***Keywords:*** *Shah Abbas I, Tribes, Kurd, Mokriyan, ottomans.*

***Understanding of events in the itinerary of Ibn Fazlan  
Relying on Gadamer's hermeneutics***

***Syed Hadi Musavi***

***Abstract***

*The subject of this essay also dedicated to Ebn e Fazlan, who is one of the muslim explorers(travelers) in the fourth A.H century. Of course, from new point of view that paces to understanding (comprehension) and recognition of cultural otherness (other been) on the basis and model of Gadamer's hermeneutic thesis by proceeding to this travelogue with new approach on the basis of predetermined factors by considering the explorer's (traveler's) abstract comprehension and category of another culture in modern society and by taking into consideration effective factors in it that in conceptions of travelogue from that people with special geographical realm which passed his/her time in it and traveled at it and paid her attention to their returning in his/her completion and the intention of effective factors in technical (professional) position of Gadamer's hermeneutic that determined presentation of these factors consist of (such as): language, sex, job (profession), mentality, situation,... which in essay got through them respectively*

*and formed the interpretational view (vision) of explorer (traveler) from new lands that existed in lexicon of traveloguer and grew and mixed whit it in comparison to other new culture with mentalities of his/her customs acquired (reached to) new meanings that as a result of thoughtful conception of travelogue will draw image of new surrounding place that encounter with it.*

**Key Words:** *travelogue, Ebn Fazlan, comprehension category, cultural otherness, Gadamery hermeneutic, effective factors.*

## راهنمای تهیه و شرایط ارسال مقالات علمی

### نیمسال نامه «تاریخ نو»

- نیمسال نامه تاریخ نو، مجله علمی - تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه تربیت مدرس می‌باشد. در این مجله، مقالات علمی، تحلیلی، پژوهشی و توصیفی در زمینه های تاریخ اسلام و ایران به چاپ خواهند رسید.
- مقالات ارسالی نباید قبلاً در جای دیگر به چاپ رسیده باشند.
- مقالات پس از تأیید هیئت داوران به چاپ خواهند رسید. هیأت داوران در پذیرش یا عدم پذیرش مقالات آزاد است.
- مقاله باید دارای بخش چکیده (حداکثر ۲۰۰ کلمه) و واژگان کلیدی فارسی، چکیده، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه گیری، پی نوشت، و فهرست منابع باشد.
- در بخش چکیده فارسی باید به اهداف، روش انجام تحقیق و نتیجه اشاره شود.
- مقاله باید به صورت فایل رایانه ای و با برنامه word 2003 یا word 2007 و حداکثر در ۲۵ صفحه به آدرس پست الکترونیکی مجله به نشانی ([newhistory52@yahoo.com](mailto:newhistory52@yahoo.com)) ارسال شود. پس از تأیید اولیه مقاله لازم است دو نسخه از آن به آدرس تهران، تقاطع بزرگ چمران و جلال آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، دفتر گروه تاریخ، مجله تاریخ نو ارسال شود. عنوان کامل مقاله، نام و نام خانوادگی نگارنده یا نگارندگان، سمت و رتبه علمی ایشان، آدرس پست الکترونیکی و شماره تلفن باید در صفحه ای جداگانه به همراه اصل مقاله ارسال شود.
- به همراه مقالات ترجمه شده باید اصل مقاله و مشخصات کتاب شناسی آن ارسال شود.
- ارجاع مقالات باید به شیوه درون متنی و داخل پرانتز شامل (نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار: شماره صفحه) باشد و در انتهای مقاله نیز در بخش فهرست منابع به ترتیب حروف الفبا ( بر اساس نام خانوادگی نگارنده) مشخصات کامل کتاب شناسی منبع ذکر شود روش ذکر منابع در انتهای مقاله به صورت زیر است:

کتاب: نام خانوادگی نگارنده، نام نگارنده، نام و نام خانوادگی سایر نگارندگان، سال انتشار، عنوان کتاب، جلد، نام مترجم یا مصحح، نوبت چاپ، محل انتشار، ناشر.

مقاله: نام خانوادگی نگارنده، نام نگارنده، نام و نام خانوادگی سایر نگارندگان، سال انتشار، «عنوان مقاله»، نام مجله، ترتیب انتشار و نوبت چاپ، شماره صفحات مقالات در مجله.

شماره تماس: ۰۲۱-۸۲۸۸۳۶۱۰ همراه: ۰۹۳۶۲۰۰۵۰۶۱